

# ازگن

گامی برای انقلاب

تشکل جوانان، از واقعیت تا آرزو

ردپای اکونومیسم و ابهام روش تاریخی

دوجنبش بایک هدف

جنبش زنان در گیومه‌ی «اکونومیسم»

سیاست حزب عدالت و توسعه در مورد مسالهی زنان

از کردستان بزرگ تا کاندولالیم دموکراتیک

توهمات فانتزی یک شهبانوی اورنگ‌باخته

چای در ایران

«برکلی» شعری از ناظم حکمت



## سر مقاله

نقد و مبارزه‌ی تئوریک همواره یکی از مباحث پایه‌ای در تئوری شناخت و پراتیک مبارزاتی مارکسیسم و مارکسیست‌ها بوده است. تئوری شناخت مارکسیستی که مشخصاً در روش و متد علمی کارل مارکس بنیان‌گذاری شد، از یک زاویه بر دو پایه‌ی نقد و سنتز شکل گرفته است؛ یعنی تحلیل و آنالیز و نقد نظرات و تئوری‌های اشتباه و انحرافی و سنتز کردن درک و شناخت نوین بر مبنای نقد این اشتباهات و گسست از آن و به‌کار بست کشفیات جدید علمی و دست‌آوردهای مبارزاتی در مسیر این سنتز آروشن است که این‌همه در پروسه‌ای از عمل و پراتیک صورت می‌گیرد و نه در حیطه‌ی تئوری صرفاً. به همین دلیل کشفیات و تکاملات و تئوری‌های مارکس در فلسفه و فلسفه‌ی سیاسی و اقتصاد سیاسی و... را نمی‌شود از نقدهای وی بر فلسفه‌ی هگل و فوئرباخ، یا نظریه‌های اقتصادی اسمیت و ریکاردو و پرودون و دیگران منفک کرد. در تمام این موارد مارکس با احاطه‌ی کیفی بر مباحث علمی زمانه‌اش، نقطه‌ی انحراف و کمبود این تئوری‌ها را پیدا کرده و بر سر آن مجادله و نقد تماماً علمی می‌کرد و با تبیین کاستی‌ها و به‌ویژه اشتباهات روشی (متدیک) تئوری‌های دیگران، سنتز خود را مطرح می‌کرد. نکته‌ی مهم در این پروسه همانا آنالیز و نقد بود و به واقع بخش مهمی از توان مندی نظریات جدید مارکس به نقد درست و همه‌جانبه‌ی وی از اشتباهات دیگران و مبارزه و جدل نظری وی با ایشان بازمی‌گشت و از این منظر نقد و مبارزه‌ی تئوریک همواره یکی از پایه‌های اساسی تئوری شناخت و روش علمی و مبارزاتی مارکس بوده است و این مساله از سوی رهبران جنبش کمونیستی پس از مارکس و انگلس نیز عمدتاً به‌کار برده شد. ضمن این‌که تئوری شناخت و روش علمی مارکس و مارکسیسم را امروزه می‌توان، و باید، بر بستر تحولات جدید دانش بشری ارتقا داده و آن را بیش از گذشته تثبیت و تدقیق کرد. بر بستر چنین درکی از روش شناخت مارکسیستی و نقد بود که شورای دانش‌جویان و جوانان چپ ایران از بدو تأسیس تاکنون همواره برای نقد و مبارزه‌ی تئوریک اهمیت خاصی قائل بوده و کوشیده است این مساله را چه در عرصه‌ی رسانه و نشریاتش و چه در سطح تشکیلاتی و سازمانی‌اش اعمال کند.

### آتش‌بار

نقد نسبت به دشمن طبقاتی به قصد افشای وی و متحدین و اردوگاه‌اش همواره یکی از وظایف همیشگی کمونیست‌ها بوده و خواهد بود. بخش مهمی از استراتژی حیاتی «تبلیغ و ترویج» به عنوان وظیفه‌ی عاجل کمونیست‌های انقلابی، افشای همه‌جانبه‌ی بورژوازی و طبقات حاکمه به روشن‌ترین شکل ممکن پیش چشم طبقه‌ی کارگر و مردم است. با نفي وضع موجود و نقد و افشای آن‌چه که اشتباه و غیرانسانی است می‌توان آلت‌ناتیو و بدیل از بنیاد متفاوت خود را جلو گذاشت و حول آن تبلیغ و ترویج و سازمان‌دهی کرد. کمونیست‌های انقلابی باید با صراحت علمی و سیاسی قاطع و بُرنده ابعاد گوناگون ساختار سرمایه و نظام طبقاتی را برای توده‌ها افشا کنند؛ از مبانی ایدئولوژیک و فکری بورژوازی در

# رادیکال

«آرگان شورای دانشجویان و جوانان چپ ایران»

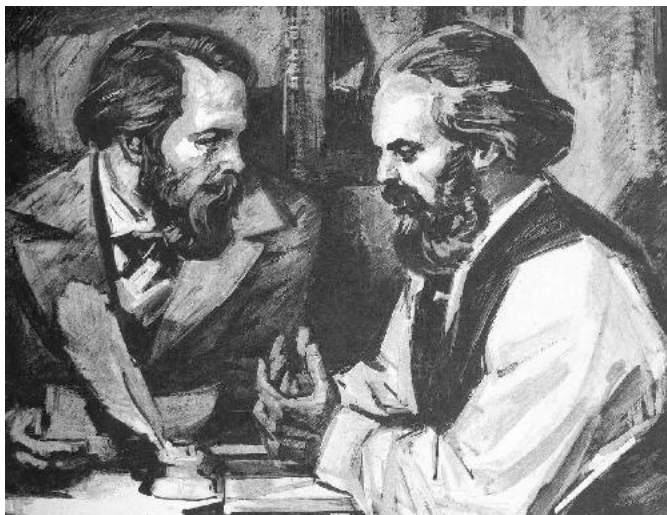
شماره‌ی نهم

سر مقاله .....	۱
تشکل جوانان، از واقعیت تا آرزو .....	۴
ردپای اکونومیسم و ابهام روش تاریخی .....	۹
دو جنبش با یک هدف .....	۱۵
جنبش زنان در گیومه‌ی «اکونومیسم» .....	۲۲
سیاست آ.ک.پ در مورد مساله‌ی زنان .....	۲۸
از گردستان بزرگ تا کنفدرالیسم دموکراتیک .....	۳۵
توهمات فانتزی یک شهبانوی اورنگ باخته .....	۴۰
چای در ایران .....	۴۴
«برکلی» شعری از ناظم حکمت .....	۴۹

همکاران این شماره :

نسیم رها، پگاه روشن، سولماز بهرنگ، روناهی شورشگر، نغمه حسینی،  
 مهرداد مهرپور محمدی، برناک جوان، عباس شاد، الدوز درخشان،  
 ارژنگ نورایی، سینا اعتمادی، جاوید جوان، آزاد پاکباز

www.shorajevanan.com  
 Email: iranianfederation@gmail.com



حادثه عینی پی‌پیش پای دولت نوپای سوسیالیستی رهبران شوروی را به این سمت سوق داد، چه قدر ابداع شخص استالین بود یا ریشه در میراث اولیه انقلاب اکتبر و رهبران آن از جمله لنین و تروتسکی داشت و سوال‌هایی از این قبیل در این مجال مورد مناقشه‌ی ما نیست، اما مساله این است که عوارض منفی ناشی از این خط، بیش از همه دامن‌گیر دولت و جامعه‌ی سوسیالیستی شد درست به این دلیل که امکان جدل تئوریک در کشف حقیقت را از عرصه‌ی عمومی گرفت و جامعه را از دیدهای منتقد و درک‌های بدیع و فرضیه‌های نوآورانه محروم کرد و این یعنی خلل در روش صحیح جهت کشف حقیقت و شناخت و تغییر جامعه و جهان. همین سبک کار تحت نام «خداش‌ناپذیر کردن وحدت و انسجام حزبی» به داخل تشکیلات حزب نیز کشانده شد و عملاً امکان مبارزه‌ی خطی و پلمیک‌های نظری که یکی از ابزارهای اصلی بلشویک‌ها و شخص لنین در تدوین تئوری‌ها و برنامه‌های کاربردی‌شان در تمامی سال‌های مبارزه به‌ویژه در روزهای سرنوشت‌ساز فوریه تا اکتبر ۱۹۱۷ بود را از حزب و از توده‌ها سلب کرد. امروزه و پس از طی شدن موج اول انقلاب‌ها و دولت‌های سوسیالیستی در قرن ۱۹ و ۲۰ و در سایه‌ی جمع‌بندی از این تجارب است که کمونیست‌های انقلابی باید با نقد صریح و بی‌محابی چنین خطوط و اشتباهاتی از سوی هر فرد و جریانی، دولت سوسیالیستی آتی را از انحرافات و لغزش‌های این چنینی مصون کنند و ضرورت استراتژیک نقد و مبارزه‌ی تئوریک و خطی درون جامعه و حزب را به یک اصل خداش‌ناپذیر تبدیل کنند. نکته‌ی قابل توجه این است که هدف اصلی چنین روشی از سوی کمونیست‌ها هرگز امتیاز دادن به جو کاذب ایجاد شده توسط ایدئولوژی‌های بورژوایی و لیبرالی با عناوین پرطمطراقی چون «آزادی اندیشه و دموکراسی حداکثری» نیست، بل که در اساس به کار بست درست و به روز شده‌ی مبانی تئوریک شناخت مارکسیستی جهت کشف هرچه بیش‌تر حقایق و مجهولات پیچیده‌ی این جهان است. حقیقت در عرصه‌های گوناگون جز با برخورد آرا و جز با جدل و مبارزه‌ی فکری و خطی دست‌نیافتنی است و این مهم‌ترین انگیزه‌ی کمونیست‌های انقلابی در دامن‌زدن به نقد و مبارزه‌ی خطی است.

با چنین افقی بود که از ابتدا فعالیت و در تمام شماره‌های نشریات‌مان، به‌ویژه نشریه‌ی رادیکال به دنبال نقد دیدگاه‌ها و خطوط سیاسی مختلف در سطح جنبش کمونیستی و چپ ایران بر آمدیم و همواره دیگران را نیز به نقد نقطه نظرات و عمل‌کردمان فراخواندیم.

شاخه‌های گوناگون علمی از انسان‌شناسی و تاریخ و حقوق تا فلسفه و اقتصاد و فمینیسم، ترندهای سیاسی و تبلیغاتی‌اش، زد و بندهای پشت پرده، آمار و ارقام جنگ و جنایت و فلاکتی که هر روزه بر مردم سراسر جهان اعمال می‌کنند، کارکرد پیچیده و رازآمیز هنر و ادبیات بورژوایی در جامعه، افشای تاریخ خون‌بار و ننگین این سیستم، مغالطات و دروغ‌های مبلغین و ایدئولوگ‌های آن و هزارویک نکته‌ی پیچیده‌ی دیگر همه از موارد و محورهای هستند که کمونیست‌ها در جنگ تئوریک و تبلیغاتی‌شان علیه کلیت ساختار و نظام سرمایه باید مورد تهاجم قرار دهند و علیه آن افشاگری و روشن‌گری کنند. هم‌چنین دیرزمانی است که سرمایه‌داری در اعمال هژمونی و سلطه‌ی همه‌جانبه‌اش بر جامعه و طبقات فرودست و در توجیه و ایده‌آلیزه کردن وضع موجود از آگاهی دروغین و کژدیسه یعنی انواع و اقسام ایدئولوژی‌ها استفاده می‌کند و این یکی دیگر از دلایل ضرورت نقد و افشای دستگاه ایدئولوژیک و فکری بورژوازی است.

با این نگرش است که رفقای ما در شوروی دانش‌جویان و جوانان چپ ایران همواره کوشیده‌اند تا علیه دستگاه‌های فکری و ایدئولوژیک بورژوازی و نظریه پردازان و سخن‌گویان آن به فراخور مباحث مطرح شده وارد جدل تئوریک و تعرض نظری شوند. نقد و افشای جناح‌ها و شخصیت‌ها و جریان‌های گوناگون بورژوایی چه داخلی و چه در سطح جهانی یکی از رؤس‌مداوم کنش‌نشریاتی و سیاسی ما بوده است.

## هوای تازه

در تبیین بیش‌تر تئوری شناخت و روش علمی مارکسیسم باید به وجه دیگر این رویکرد اشاره کرد: آن‌جا که تئوری‌های کمونیستی نیز از آنالیز و سنتز و این سبک کار مستثنی نیستند و این نظریه‌ها نیز مانند هر تئوری علمی دیگری باید در معرض انتقاد و جدل علمی و پلمیک قرار بگیرند و فقط در این صورت است که عیار علمی یک نظریه در شناخت و تغییر جهان مشخص شده و سنتز درست از دل این مبارزه و جدل علمی و سیاسی آزاد و جمعی برمی‌آید. این خصلت غیر قابل نقض و انکار کمونیست‌ها در مواجه با اندیشه‌های گوناگون علمی و فلسفی و هنری در سطح جامعه چه پیش از کسب قدرت سیاسی و چه پس از قرار گرفتن در رأس قدرت و در جامعه‌ی سوسیالیستی آینده باید باشد. چیزی که در تجارب گذشته‌ی دولت‌های سوسیالیستی به ویژه در اتحاد شوروی پس از یک دوره‌ی مشخص و بنابه‌دلایل پیچیده و گوناگون نقض شده و به درجات مختلف زیر پا گذاشته شد و به جای آن الگوها و تئوری‌های علمی و هنری و ادبی و سیاسی و فلسفی مصوب‌شده توسط حزب کمونیست و رهبری آن برای تمام جامعه بسته‌بندی و ارائه شد. کشفیات و پژوهش‌های جدید در شاخه‌های گوناگون علم و هنر و فلسفه باید با معیارهای تصویب شده و با ایدئولوژی و علم رسمی دولت و حزب منطبق می‌شد و هرگونه خرق عادت، نوآوری و فرضیه‌ی جدیدی در رشته‌ها و شاخه‌های گوناگون به شرط نزدیکی با ایدئولوژی رسمی امکان‌نشوونما می‌یافت. به این ترتیب جو‌ی از رکود و عدم پویایی در سطح جامعه و در ساحت اندیشه‌ها و ایده‌ها به وجود آمد. این‌که چقدر این روش مغایر با سبک کار مارکس و انگلس بود، چه میزان ابهام و محدودیت در درک از ماهیت جامعه‌ی سوسیالیستی و چه اندازه تضادهای



## دیالکتیک وحدت و نقد

تشکیلات کمونیستی در هر شکلی اعم از حزبی، سازمانی، شورایی، اتحادیه‌ای و... مانند هر پدیده‌ی مادی دیگری پیرو قوانین دیالکتیک به‌ویژه وحدت و مبارزه‌ی تضاد است. درک‌های گوناگون و خاستگاه‌های مختلف طبقاتی و فکری حاضر در سطح جامعه، درون تشکیلات به شکل خطوط گوناگون بازتاب می‌یابند. خطوط در مواجهه با تضادها و پدیده‌های گوناگون، درک‌ها و راه‌حل‌های مختلفی را جلو می‌گذارند و انتخاب بهترین راه کار و درست‌ترین سنتز جز با مبارزه‌ی تضاد درون تشکیلات که هم‌هنگام با یکدیگر وحدت نیز دارند ممکن نیست و این مبارزه‌ی تضاد درون تشکیلات را تحت نام «مبارزه‌ی خطی درون تشکیلاتی» می‌توان فرمول‌بندی کرد. بنابراین ضامن پویایی و سرزندگی یک تشکیلات همانا مبارزه‌ی تضاد و مبارزه‌ی خطی درون آن است و هیچ قدرت تشکیلاتی‌ای به‌ویژه رهبری تشکیلات نباید با هر توجیهی این تضاد و این مبارزه را محدود و سانسور کند. مبارزه‌ی خطی یک جنبه‌ی دائمی و غیر قابل کتمان حیات سالم یک تشکیلات انقلابی است. اگر چه مبارزه‌ی خطی را نمی‌توان به پلیمیک‌های نظری و به نقد تئوریک کاهش داد اما جدال نظری و نقد رفیقانه‌ی تئوریک یکی از شاخص‌های عمده‌ی این مبارزه‌ی سازنده‌ی درون تشکیلاتی است. شورای دانش‌جویان و جوانان چپ ایران هم‌چنین کوشیده است به این نقد رفیقانه و کمونیستی و مبارزه‌ی تئوریک و خطی بین نیروهای داخل شورا نیز دامن بزند و نقد و بررسی نظرات و آرای رفقای درون شورا گاه در نشریات ما انعکاس یافته است. البته این دامن زدن به مبارزه‌ی خطی و تئوریک برای ما به عنوان یک «خصلت نیکو» و یک «میراث حسنه»ی کمونیستی مطرح نبوده است بل که از منظر اتحاد شورایی و مبنایی برای وحدت تشکیلاتی به آن نگاه می‌شود. اتحاد و مقوله‌ی وحدت با نیروهای انقلابی همواره یکی از مباحث مهم درون جنبش کمونیستی بوده است و به موازات آن بحث پیرامون مبنای اتحاد نیز وجود داشته است. خط کلی حاکم بر شورا به عنوان یک اتحاد تشکیلاتی سیاسی میان برخی جریان‌ها و خطوط انقلابی حاضر در جنبش کمونیستی ایران از ابتدا چنین بوده است که یکی از محورهای اصلی اتحاد تشکیلاتی و تثبیت وحدت و انسجام میان خطوط حاضر در آن همانا پا دادن به مبارزه‌ی تئوریک و خطی است. ما بر این باوریم که اگر چه بدون حداقل مشابهنها و همگرایی‌های فکری و سیاسی نمی‌توان پای هیچ اتحادی رفت اما یکی از مهم‌ترین مبانی یک اتحاد سیاسی واقعی و تداوم دهنده و تثبیت کننده‌ی سطح بالاتر این وحدت همانا مبارزه‌ی خطی بر سر اختلاف نظرها و تفاوت‌ها است و یکی از اصلی‌ترین عرصه‌های این مبارزه‌ی خطی، نقد و مبارزه‌ی تئوریک و نظری است. بر خلاف برخی خطوط و گرایش‌های غلط درون جنبش کمونیستی ایران که مبنای اتحاد و نزدیکی سیاسی را بزرگ‌نمایی شباهت‌ها و علایق مشترک، ولو شباهت‌های سطحی و فرمیک و در حد یادبود جان‌باخته‌گان و بزرگ‌داشت رویدادهای کلی تاریخی یا علایق حداقلی در سمپاتی به فلان جریان و مخالفت با بهمان جریان و... می‌دانند، از نظر ما آن اتحادی دارای چشم‌انداز بلند مدت واقعی و پایدار است که به مبارزه‌ی خطی و فکری اصولی و رفیقانه و کمونیستی بر سر تفاوت‌ها و اختلافات دامن زده و از آن استقبال می‌کند. سطح کیفی تر و بالاتر وحدت فعلی ما جز با مبارزه‌ی نظری و خطی به دست نخواهد آمد.

# رادیکال

**رادیکال** «ارگان شورای دانشجویان و جوانان چپ ایران» خود را صدای بی‌صدایان جامعه‌ی ایران می‌داند، صدای کارگران و زحمت‌کشان، کودکان کار و شکنجه‌شدگان، زنان و هم‌جنس‌گرایان، روشن‌فکران و هنرمندان «غیر خودی»، صدای ملل تحت ستم و خلق‌های سراسر ایران. **رادیکال** افق و دیدی انترناسیونالیستی دارد و بر آن است تا به دور از هرگونه ملیت‌گرایی و نژادپرستی به انعکاس دردها و زخم‌ها و امیدها و شورهای اردوی جهانی کار و زحمت بپردازد.

**رادیکال** صدایی است هرچند کوچک اما مصمم برای افشای دشمنان مردم، برای افشای ارتجاع و امپریالیسم، برای نقد بی‌محابای جهل و خرافه و به تصویر کشیدن و فریاد کردن همه پلشتی‌ها و تیرگی‌های جامعه‌ی طبقاتی و افشا و نقد «بی‌رحمانه‌ی» موعظه‌گران، مدافعین و حامیان صغیر و کبیر این توحش و بربریت ضد بشری!! **رادیکال** اما رهایی را در آگاهی و مبارزه‌ی آگاهانه و آشتی‌ناپذیر ستم‌کشان و تحقیر شدگان می‌بیند و به همین دلیل می‌کوشد تا به تریبون اندیشمندان و جوانان انقلابی و آزاداندیش جنبش کمونیستی ایران تبدیل شود. تاریخ‌چه‌ی جنبش بین‌المللی کمونیستی به وضوح نشان داده است که پیش‌برد این علم‌رهای بخش و درک عمیق مبارزه‌ی طبقاتی و تضادهای آن جز با بحث‌های انتقادی و پلیمیک به قصد فهم و کشف افق‌های نوین مبارزه‌ی رهایی ممکن و میسر نیست، بر این اساس صفحات **رادیکال** مشتاقانه پذیرای نقدها، گفت‌گوها، نقطه‌نظرات و مجادلات تئوریک و سیاسی اهالی فکر و اندیشه و هنر و دانش است.

[www.shorajevanan.wordpress.com](http://www.shorajevanan.wordpress.com)

Email: [iranianfederation@gmail.com](mailto:iranianfederation@gmail.com)

هیئت تحریریه‌ی نشریه‌ی رادیکال

# تشکل جوانان، از واقعیت تا آرزو!



## با اتکا بر تجربه‌ی یک سال و اندی شورای دانش‌جویان و جوانان چپ ایران

برناک جوان

گرفت و دست‌آوردهای یگانه و مهمی برای فعالین آن دربرداشت که امیدواریم امکان انتقال آن‌ها به جنبش به‌وجود آید تا بتوانیم با تکیه بر دانش جمعی و گسترده‌تری، مسیرهای پیش‌رو را هموار سازیم.

### چند تضاد واقعی!

برای معرفی برجسته‌ترین تضادهایی که مانع تشکل‌یابی جوانان می‌شود شناخت چارچوبه‌ای که این فعالین یا به‌طور کلی جوانان این نسل در آن سیاسی شده و پا به عرصه‌ی فعالیت می‌گذارند اهمیت زیادی دارد. در این چارچوبه، هم فاکتورهای ذهنی و هم فاکتورهای عینی توأمًا حاضرند. به بیان دیگر باید گفت معضلات عینی و معضلات ذهنی مکمل هم هستند. معضلات عینی شامل موارد زیادی می‌شوند مانند شرایط خفقان و پلیسی داخل، نبود فضاهای اجتماعی، مهاجرت‌های ناخواسته و تبعید، تغییر زنده‌گی مبارزاتی به روزمره‌گی و... جوانان و معضلات ذهنی نیز ناظر به فضای ایده‌ئولوژیک - سیاسی معینی است که جوانان در آن قرار دارند و در معرض بمباران آن قرار می‌گیرند. معضلات ذهنی بار سنگینی است که در یک سطح، تبلیغات بورژوازی را شامل می‌شود و فضایی را ترسیم می‌کند که نافی هرگونه خلاف جریان رفتن است

این مقاله یک بررسی و گام اولیه برای بیان و درک پیچیده‌گی‌های «کار تشکیلاتی» در میان نسل ما است. نسلی که محصول و رشد یافته‌ی دوران جمهوری اسلامی است و نه مجاز بود که کار تشکیلاتی و سیاسی را تجربه کند و نه امکان و بستری برای آموزش و ارتباط با نیروهای سیاسی باتجربه برایش فراهم بود. بخش کوچکی از این نسل با تکیه بر دانش خود، ارتباطات محدود با تشکلات و سازمان‌ها و احزاب خارج از کشور، تجربیات شخصی در تشکلات غیرسیاسی و ... دست به ابتکار عمل‌هایی زدند و در فضای مبارزاتی ایران گروه‌های چپ را شکل دادند. بعد از یک دور تجربه‌ی کار تشکیلاتی مشخص و شناسنامه‌دار در آغاز دهه‌ی ۸۰ تا سال ۸۸، با فرارسیدن اپیدمی رخوت بعد از خیزش سال ۸۸ شاهد افول چشم‌گیری در تشکل‌یابی جوانان بودیم که تا امروز هم ادامه دارد. تلاش‌های زیادی از طرف نماینده‌گان فکری جریان‌های مختلف چپ برای ایجاد تشکلی از جوانان و فعالین چپ و مترقی - به‌خصوص در خارج از کشور و تبعید اجباری بخش بزرگی از فعالین - صورت گرفت که متأسفانه حرکات چندان موفقی نبودند و حتی در برخی موارد به آنتاگونیسم میان فعالین جوان دامن زد. شورای دانش‌جویان و جوانان چپ نیز تقریباً جزو آخرین محصولات زنده و حاضر در میدان واقعی مبارزه‌ی این نسل بود که شکل

و آن را شکست خورده معرفی می‌کند. در سطح دیگری با توهّمات خرده‌بورژوازی روبه‌رو هستیم که دامن‌گیر جوانان می‌شود. توهّماتی که آزاد بودن را با فردیت و به‌قولی «مولکول آزاد بودن» تعبیر کرده و به فضایی دامن می‌زند که به شدت بین زمین و هوا است. از یک سو هم‌راهی با نظم و دیسیپلین پرولتاریا برایش سنگین و غیرقابل پذیرش است و از سوی دیگر تحت فشار سلطه‌ی بورژوازی است. هرچند که راه‌حل‌هایش یا عمدتاً در خدمت بورژوازی بوده یا ره به جایی نمی‌برد.

معضلات ذهنی در جوانان سطح سومی هم دارد که به بحران درون جنبش بین‌المللی کمونیستی مربوط است. دولت‌های سوسیالیستی قرن بیستم شکست خورده‌اند. این که امروز بتوان از کمونیسم حرف زد و بنای انقلاب کمونیستی را داشت، با اما و اگرهای زیادی در بین کمونیست‌های دنیا روبه‌رو شده و نیاز به نگاهی عمیق‌تر به مارکسیسم و انقلاب کمونیستی و موقعیت امروز چپ‌ها داریم. جوانان و به خصوص - فعالین چپ این نسل - در این سطح نیز درگیری ذهنی دارند.

نسل ما نیز با معضلات عینی و ذهنی فوق‌وارد میدان مبارزه شد. بخشی از مبارزان نسل دهه‌ی ۸۰ به انحای مختلف با مارکسیسم آشنا شدند و مبارزه را در دانشگاه و بیرون از محیط آموزشی ادامه دادند. ولی، با شکست و ناکامی - به‌ویژه در سال ۸۶ - روبه‌رو شدند! ناکامی و شکستی که هیچ‌گاه از آن جمع‌بندی نشد و این عدم جمع‌بندی از مهم‌ترین پراتیک این نسل، باعث یاس و ناامیدی و پراکنده‌گی گشت و سرخورده‌گی به‌بار آورد. نسل ما با این سرخورده‌گی و گیجی با خیزش بعد از انتخابات ۸۸ روبه‌رو شد، در فضایی که صدای پای سیاست در خیابان‌ها می‌آمد عمده‌ی فعالین چپ مبهورت اوضاع بودند. و از پاسخ‌گویی به پیچیده‌گی‌های این فضا قاصر بودند و عمدتاً نظاره‌گر اوضاع بودند. نظاره‌گری منفعل و بی‌تاثیر بر ابعاد بحران افزود.

تجربه‌متشکل شدن این نسل را باید در چارچوبه فضای فکری فوق بررسی کرد. این نسل در چنین فضایی با تضادهای گوناگونی برخورد کرد که پایه و اساس هر تشکلی است.

### رهبر داشتن و رهبر نداشتن

این تضاد از اولین بحث‌های مهمی بوده و هست که میان فعالین جنبش جاری است. از یک سو گرایش در جنبش موجود است که مقهور هژمونی ایده‌ئولوژیک بورژوازی شده و هم‌صدا با آن، وجود رهبر و رهبری - حتا مفهوم آن را و نه تبارز بیرونی‌اش را - در جنبش مبارزاتی نفی می‌کند اما در شرایط بحرانی و به‌هم ریخته‌گی اوضاع به‌دنبال رهبری بورژوایی روان می‌شود. این گرایش در بین جوانان نسل ما خود را در اشکال اولترچپ، آنارشویست، رنگین‌کمانی‌ها، نیولفت و تک‌چهره‌های صاحب‌نظر و روشن‌فکر نشان داده است. روی کرد این گروه‌ها به رهبری لزوماً یکسان نیست ولی نتیجه‌ی مواضع آن‌ها کمابیش هم‌سویی‌های معینی را نشان داده است. یکی از مهم‌ترین کدهای این گرایش - به‌ویژه در سال‌های اخیر - عباراتی بود که توسط اکثر آن‌ها به‌عنوان کلیدواژه‌های ادبیات مبارزاتی‌شان برجسته بود: «عدم بازتولید چرخه‌های ستم و نابرابری» کد مشخصی بود که به‌جای کاویدن مفهوم ستم و فرودستی و حرکت از این وضعیت برای درهم شکستن نابرابری، حمله به مفهوم رهبری را آماج قرار داده بود. فصل مشترک این‌ها با تبلیغات بورژوازی این بود که از یک سو رهبری بورژوایی را پنهان کرده و از سوی دیگر وجود رهبری در جنبش مبارزاتی را «سَم» تلقی می‌کردند و با آن تضاد آشتی‌ناپذیر داشتند. در خیزش بعد از انتخابات سال ۸۸، ایده‌آل جنبش بی‌رهبر،

در برابر دنباله‌روی موج مبارزات مردم از رهبری سازمان‌یافته و سازش‌کار سبز و سرکوب نیروهای مسلط در جامعه، خود را خلع سلاح کرد و به ناچار جنبش را رها کرد.<sup>۱</sup>

با گرایش دیگری نیز در جنبش روبرویم که مفهوم رهبری را باور داشته و برای اعمال فرم‌های گوناگون آن تلاش می‌کند. برای این گرایش وجود رهبری برای یک کار جمعی در سطوح مختلف با مفهوم رهبری گره خورده است. این گرایش به‌ویژه در دوران خیزش بعد از انتخابات ۸۸ با موجی از فشار از سوی فعالین سبز و گرایش ضد رهبری روبه‌رو شد. این گرایش اتهاماتی مانند «حزبی‌ها و عمودی‌ها» را پذیرفت ولی حقیقت را انکار نکرد. تحلیل این گرایش از به شکست کشیده شدن مبارزه‌ی مردمی و به‌ویژه ماه‌های انتهایی خیزش که رادیکالیسم بیشتری داشت، از نقش مستقیم دو عامل نیروی سرکوب‌گر + رهبری رفرمیست سبز حکایت داشت. عامل دوم، پایه‌ی عمیق اختلاف نظر و جدل میان گرایش معتقد به رهبری و گرایش نافی آن بود. این جدل‌ها در مبارزات خیابانی، انتشارات این گرایش و در فضاهایی که امکان فعالیت مشترک بود، خود را به وضوح نشان می‌داد.

شورای دانش‌جویان و جوانان چپ که از پس این موج مبارزاتی ایجاد و توسط برخی از فعالین دهه‌ی ۸۰ تاسیس شد، گرایش دوم؛ یعنی گرایشی که به ضرورت و اهمیت عنصر رهبری باور داشت را نماینده‌گی می‌کرد. نماینده‌گی این گرایش از سوی ما باعث کشیدن شدن خط فاصل سیاسی و تئوریک میان ما با بسیاری جریانات و گرایشات دیگر شد و در ادامه‌ی راه میان فعالین خود شورا نیز بحث‌های عمیق و حاد ولی سازنده‌ای را دامن زد. بحث‌های ادامه‌داری مانند این که مفهوم رهبری انقلابی چیست و چه ضرورتی دارد؟ رهبری شورایی چیست و چگونه باید اعمال شود؟ رابطه‌ی این رهبری با گسترده‌گی جنبش چیست؟

### سانترالیسم دمکراتیک، مفهومی واقعی یا مفهومی دروغین

از جمله مباحثی که از همان ابتدا خود را بر رفقای موسس شورا و احتمالاً بر اکثر تشکلاتی که در فضای واقعی مبارزه گام می‌نهند تحمیل می‌کند، بحث سانترالیسم دمکراتیک است. این که باید مرکزی (سنتری) باشد یا نباشد به چه عواملی وابسته است و با چه استدلال یا استدلالاتی می‌توان آن را پذیرفت؟ اگر نباشد چه اتفاقی می‌افتد؟ رابطه‌ی این مرکزیت با حلقه‌های اطرافش چه خواهد بود؟

برای ما نیز مانند تمام تشکل‌ها و گروه‌های فعال، این سئوالات به سرعت با مباحث و تجربیات تضاد قبلی یعنی داشتن یا نداشتن رهبری تلفیق شدند. تضادهای مشخص درون جنبش به‌خصوص بحث‌های فعالین نسل خود که از دل مبارزات دانشگاهی و کارگری دهه‌ی ۸۰ درآمده بودند و تجربیات مبارزات مردمی اخیر به‌ویژه خیزش بعد از انتخابات ۸۸ مورد توجه‌مان بودند. تضادهایی مثل تضاد طبقاتی و تقسیم کار فکری و یدی، تضاد دائمی میان گرایشات پیش‌رو، میانی، عقب مانده در میان جوانان، تضاد میان نیروهای فعال‌تر با کمتر فعال، مساله‌ی امنیت اطلاعات در برابر دشمن، مساله‌ی نیروهایی که وقت بیشتری برای کار می‌گذارند و به امور مسلط‌تر هستند و ... باید به این مباحث توجه می‌کردیم تا بتوانیم به سئوالات پیرامون سانترالیسم دمکراتیک پاسخ دهیم.

روی کرد عمومی به این مساله در کلیت جنبش و در میان نسل ما از جمله مواردی بود که تلاش کردیم بدان‌ها بپردازیم. در بسیاری از گروه‌ها و کلکتیوهای فعال در داخل و خارج کشور، گرایش به این بود که مرکزی به تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری بپردازد و در میان فعالین و طرف‌داران خود بنا را بر این بگذارد که مرکز و کانون





تاکید داشت. تحلیل مورد پذیرش ما این بود که این کمبود، راه را برای کانالیزه شدن مبارزات به حق توده‌های مردم توسط نیروهای وابسته به نظم کهن باز کرد. کشمکش بین نیروهای ارتجاعی وابسته به دنیای پوسیده‌ای بود که فرصت یافته بودند، شایسته‌گی‌های خود را برای ابقای این نظم و تقویت این ساختار نشان دهند. یکی از پایه‌های تاسیس شورا نیز برای رفقای ما این بود که در کار تشکیل بلوکی از کمونیست‌هایی که در ارائه‌ی آلترناتیو به جامعه درگیرند شرکت کنیم و بخشی از این بلوک باشیم. در این مسیر ما با گرایش‌های مختلفی وارد شورا و جدل شدیم. گرایش‌هایی که در جنبش دانشجویی، روشن‌فکری و کارگری و ... دهه‌ی ۸۰ در نسل ما فعال بودند. برخی از آن‌ها با این ایده همراه نشدند و ما را رها کردند، برخی دیگر به دلایل عینی و ذهنی ذکر شده در میانه‌ی راه بازایستاده و یا به سراغ فعالیت‌های فردی خود رفتند ولی برخی دیگر نیز با این ایده همراه شده و در شکل‌گیری و رشد آن تا امروز نقش ویژه داشته‌اند.

### روایها بر بستر واقعیات تحقق می‌یابند یا واقعیات بر بستر روایها؟

یکی از مهم‌ترین خطوط تمایزی که به مرور و پس از گذشت چندین سال، بین فعالین نسل ما که خود را چپ و رادیکال می‌دانستند بروز کرد همین سؤال بود. وجه مشترک همه‌ی ما این بود که «**روایه‌های نسل خود**» بودیم و می‌خواستیم - و هنوز بخشی از ما می‌خواهند - که ستم و ستم‌گر را براندازیم و برای نظم اجتماعی دیگر، آلترناتیو‌هایی بخشی در ذهن داشتیم. و این بسیار ارزش‌مند بوده و هست. خیلی طول کشید تا فارغ از اتهام‌زدن و مبالغه و قطع رابطه و متد غیرعلمی، به این درک برسیم که **اختلافات ما بنیادی است**. اختلافی که در داشتن و نداشتن رهبر برای جنبش، در قائل بودن به مرکزیت یا نفی مرکزیت، خود را بروز می‌داد؛ در واقع از شناخت ما از ساختارهای جامعه، نظام طبقاتی و بالطبع راه‌های نفی این ساختار و نظام پوسیده نشأت گرفته بود. در ساختار و جامعه‌ای که در آن نیروهای مسلط و نیروهای فرودست در تضاد آنتاگونیستی با هم قرار گرفته‌اند و با مفهوم سرکوب و مشروعیت قانونی آن در فضای ایده‌تولوژیک روبه‌رو هستیم، با تضادهایی روبه‌رو هستیم که واقعی هستند و در اعماق تاریخ ریشه دارند؛ مانند تضاد مرد و زن یا تقسیم کار فکری و یدی، شکاف میان رهبری و رهبری‌شونده، هدف کسب قدرت امری خوب است یا بد. بر سر

رهبری‌ای موجود نیست. این تناقض‌گویی عمدتاً آگاهانه و فریب‌آمیز بود.<sup>۲</sup>

ما قائل به مرکزیت هستیم، شورا مرکزیتی دارد و وجود این مرکزیت را ضرورت می‌داند! مسأله‌ی نگاه ما به سانتالیسم دمکراتیک به چیزی فراتر از تعلقات خانوادگی، دوستی‌های عمیق و شعارهای پوچ و خوش‌طنینی مثل «همه با هم برابریم» و «همه حق رای دارند» و ... گره خورده است. برای ما این مسأله به شکل یک رابطه که بر آگاهی رشد‌یابنده‌ی فعالین تکیه دارد تعریف می‌شود. تکیه بر این اصل، تکیه بر تئوری مارکسیستی شناخت و رابطه‌ی صحیح میان دانستن و عمل کردن است. ما فکر می‌کنیم دیالکتیک بین سانتالیسم و دموکراسی بدون آگاه بودن فعالین یک تشکل به این مهم، سراسر مضر و حتی خطرناک است؛ یا به

درون محفلی فرو می‌افتیم که آن قدر «هماهنگی نظری-عملی» پیدا کرده که با هیچ فرد دیگری از فعالین مجموعه نمی‌تواند کار کند و تمایل شدید به اعمال تمایلات سیاسی خود - وحتا در پاره‌ای از موارد تمایلات شخصی - به مجموعه را دارد یا این که آن قدر در عمل به دموکراسی افراطی می‌غلطیم که هیچ کاری هیچ‌وقت به انجام نمی‌رسد!

### دموکراسی ناب بورژوازی یا کمونیسم

از جمله مباحث و تضادهایی که در برابر نسل ما قد غلم کرد و در چند سال اخیر به شدت اوج گرفت، بحث دموکراسی ناب و دموکراسی واقعی بود. بحثی که تبدیل به گفتمان رایج و غالب روزهای رخصت امروزین جنبش شده است. در این مورد ما شاهد دو رُخ‌داد بودیم؛ رُخ‌داد اول زمانی بود که این گفتمان دموکراسی‌خواهی در میان فعالین نسل ما و تا حدی فعالین باسابقه‌ی جنبش چپ و نیروهای انقلابی تبدیل به پلاکارد اصلی ایشان شد که «مردم در خیابان بودند و بدون دخالت نیروهای چپ مبارزه می‌کردند، بنابراین تعبیر شد که جنبش بی‌رهبر است». رُخ‌داد دوم زمانی بود که خیابان‌ها توسط نیروهای سرکوب تخلیه شدند، ابتذال‌سازش سبز نمایان شد و آن‌گاه پلاکارد دموکراسی را پایین آوردند! بعد از رُخ‌داد دوم تا امروز هیچ جمع‌بندی و درک روشنی از این نوع عمل‌کرد داده نشده و فقط شاهد شوک و سرخورده‌گی گسترده در میان فعالین جنبش هستیم.

گرایش‌هایی که میان فعالین نسل ما که بزرگ‌ترین روی‌داد سیاسی دوران زنده‌گی خود را در خیابان‌ها دنبال می‌کردند بروز کرد متأثر از هر دو مرحله یا هر دو رُخ‌داد بود. گرایش‌هایی با ایده‌آلیزه کردن مبارزه‌ی مردم و مطالبات آن‌ها در زمینه‌ی آزادی‌های سیاسی زیاده‌روی کردند که اساساً افق کمونیست‌ها و انقلابیون را تا سطح دموکراسی بورژوازی تقلیل دادند و اراده‌ی مردم در خیابان‌ها را ضامن تحقق آن معرفی کردند. فشار و جوی که مبارزات مردمی آن‌هم در ابعاد میلیونی و جمعیت‌های چند صد هزار تایی بر فعالین می‌گذارد را نباید نادیده گرفت ولی عامل عمده درک بورژوا دمکراتیک از کمونیسم است.

شورا که به‌عنوان بخشی از همین نسل از دل مجموعه مبارزات دهه‌ی ۸۰ و به‌خصوص خیزش ۸۸ درآمد، از ابتدا بر عدم وجود عنصر ذهنی انقلاب اجتماعی به شکل سازمان‌یافته‌اش در مبارزات

این تضادها در جمع‌های هم‌کاری یا اتحادهای موقتی بحث پیش می‌آید. گرایشی معتقد به وجود این تضاد بودند؛ به این که در جامعه‌ی طبقاتی، این تضادها موجود هستند و بدون مبارزه با کلیت یک نظام که مولد این تضادها است نمی‌توان بر آن‌ها فائق آمد. در عین حال، روشن کردن خود این تضادها به‌طور خاص و تلاشی برای مبارزه با روابطی که این تضادها را تشدید می‌کنند نیز توأم با انجام شود. رفقای شورا خود را با این گرایش هم‌سو می‌بینند. برای این گرایش دولت در دوران بعد از انقلاب وجود خواهد داشت با کیفیتی کاملاً متفاوت که باید به سمت زوال خود حرکت کند. در آن سو می‌دیدیم رفقای گرایش دیگر را که با گفتن این جملات که «هرد و زن نقش‌های اجتماعی‌اند و ما باید در ذهن خود این مفاهیم را از بین ببریم. در آن صورت دیگر این تضاد وجود ندارد»<sup>۳</sup> که تا حدودی به نگاهی آنارشیستی تکیه می‌زد که دنیا را یک شبه می‌خواهند عوض کنند، به ظاهر هیچ مرحله و پیش مرحله‌ای برای رسیدن به جامعه‌ای که فاقد این تضادها باشد قایل نیستند!

به نظر این دسته، مردم برای دفاع از خود در برابر هجوم دشمن، تسلیح می‌شوند و از خود دفاع می‌کنند و نیازی به دولت نیست، کارخانه‌ها و شبکه‌های خودگردان هستند که اراده‌ی جامعه را نمایندگی می‌کنند. این گرایش که امر مهم و اساسی دولت و وجود رهبری و مرکزیت را نفی می‌کند، به قول مارکس پایه‌ی مادی مورد نیاز برای امحا «تبعیت برده‌گونه‌ی انسان از کار» را در نظر نمی‌گیرد. تقسیم کار گسترده‌ای که میان بشریت شکل گرفته را نادیده گرفته و می‌خواهد در کلام و یک شبه چرخه‌های بازتولید ستم را که ریشه‌ای تاریخی دارند نفی کند! در صورتی که برای نفی آن‌ها باید آن‌ها را از کار انداخت و جهت حرکت تاریخ را عوض کرد.

### یک جمع بندی دیر هنگام

بعد از وقایعی که در بالا اشاره شد و همه‌گی آن‌ها، چه قلع و قمع چپ‌های دانشگاه، چه خیزش مردمی بعد از انتخابات و مبارزه‌ی چندماهه‌ی خیابانی، چه سرکوب خونین خیزش و سازش کاری بزرگ سبز، چه اشغال خیابان‌های یونان و اسپانیا و سپس تمام اروپا تا جنبش اوس، خشم عرب و شورش در کشورهای شمال آفریقا و خاورمیانه و ... تاریخاً برای نسل ما تازه بودند. بعد از سقوط دیوار برلین و فریادهای نئولیبرالیسم جهانی مبنی بر پایان تاریخ، آشفشان خشم توده‌ها دوباره فعال شد و نیروهای بزرگ دوباره به کشمکش با هم پرداختند تا بتوانند امواج مبارزاتی را کانالیزه کرده و بر سر مناطق نفوذ خود در دنیا با هم تسویه حساب کنند.

میان ما در شورا و در ارتباط با دیگر نیروهای باقی مانده در صحنه‌ی مبارزه نیز این روی داده‌های تازه و تحلیل‌های متفاوت جاری بود. بحثی بود مبنی بر حفظ جنبش خیابان و ایجاد شبکه‌ها و کلکتیوهای مبارزاتی - شاید به نوعی مانند شورا یا امثال آن - که بتواند در مواقع لزوم یا شدت یافتن تضادها و نزدیک شدن به زمان بحران، نقش سازمان ده را ایفا کنند یا شاید حداقل سازمان یافته باشند و عمل کنند. بحث به دنبال نتیجه‌گیری فوق به این جا می‌رسید که ساختارهای چنین تشکلاتی را تعریف کرده و عمل کرده‌های معینی را در طول زمان غیربهرانی خواستار شود. این ساختارها با گسترش خود در جامعه و یا در اپوزیسیون موجب

سازمان یافته‌گی و آماده‌گی و تدارک برای روز موعود خواهند شد. مثلاً اکثر نهادهای همبسته‌گی با کارگران و ...، جمع‌های شبکه‌ای چندماهه و ... از این جمله‌اند. تبلیغاتی هم مبنی بر تشابه این تشکلات با شوراهای کارگری دوران قبل از انقلاب اکتبر مطرح می‌شود که گاهی کمیک هستند، یا نیروهای جوانی که با ایجاد یک گروه که بر اثر هم‌نشینی یا آشنایی قدیمی یا روابط شخصی میان فعالین آن ایجاد شده، ناگهان طرح دگرگونی اساسی جامعه را از فرم کار خود استخراج کرده و سایر تشکلات را نفی می‌کنند. تمام این‌ها وجود داشتند و دارند اما بالاخره تحلیل واقعی و صحیح چیست که بتوان بر مبنای آن فرم کاری خود را و تشکل خود را برپا کرد؟

در دنیای واقعیات، این ساختارها نمی‌توانند تا حد زیادی پیشرفت کنند مگر اینکه جامعه به مرحله‌ی بحران انقلابی برسد. **ما زمانی که در قدرت نیستیم، یا توازن قوا تا این حد علیه ماست، یا خیزش انقلابی وجود ندارد نمی‌توانیم به راحتی تشکلات پیشرفته با افق**

**انقلابی را حفظ کنیم. یا ادامه‌ی حیاتش را**

**با انرژی ناشی از جنبش یا خیزشی که پشت**

**سر نهادهایم تضمین کنیم.** تمام تشکلات

جوانان بعد از مدتی - چند هفته تا چند

سال - به ناگزیر باید به تضادهای بزرگی

برخورد کند که تنش‌ها و تضادهای خرد

درون آن مجموعه به آن‌ها گره خورده

است. مثلاً برای یک تشکل انقلابی که

بر هم‌دستی با طبقه‌ی کارگر و محروم

جامعه اذعان دارد، چگونه ممکن است

دست به عمل بزند ولی از تجربه‌ی این

طبقه در راه انقلاب و کسب قدرت سیاسی

چشم‌پوشی کند؟ چگونه ممکن است به

خطاها و دست‌آوردهای طبقه‌ی خود نگاه

نکنند و پیش بروند؟ چگونه ممکن است

بدون جمع‌بندی از نقش عنصر ذهنی

پیش‌آهنگ انقلاب وارد بحث رهبری

کردن یا نفی آن شود؟ و پرسش‌های

**ما فکر می‌کنیم دیالکتیک  
بین سانترالیسم و دموکراسی  
بدون آگاه بودن فعالین یک  
تشکل به این مهم، سراسر  
مضر و حتا خطرناک است؛ یا  
به درون محفلی فرو می‌افتیم  
که آن قدر «هماهنگی نظری -  
عملی» پیدا کرده که با  
هیچ فرد دیگری از فعالین  
مجموعه نمی‌تواند کار کند ...  
یا این که آن قدر در عمل به  
دموکراسی افراطی می‌غلطیم  
که هیچ کاری هیچ وقت به  
انجام نمی‌رسد!**

فراوان دیگر.

درست زمانی که وارد این جدل‌ها می‌شویم می‌بینیم که کار در شرایط غیرانقلابی و در شرایطی که خیزشی وجود ندارد تا چه حد مشکل خواهد بود و حفظ یک تشکلات سیاسی تا چه حد دشوار است!

واکنش‌ها به این مساله‌ی مهم یکسان نیست؛ گرایش قدرت‌مندی داریم که در شرایط خیزش یا وجود جنبش‌های توده‌ای موجب شیرجه‌زدن آن‌ها با چشم بسته به درون جنبش می‌شود و قضیه‌ی خط سیاسی و برنامه و ... را فراموش می‌کند. با هیچان و عکس‌العمل سریع، خود را به رنگ جنبش درآورده و از تمام انحرافات آن هم دفاع می‌کند. کم نداریم نمونه‌هایی از نیروهای انقلابی و چپ را که با امواج سهمگین جنبش‌های توده‌ای رفتند. کم نداریم نیروهایی را که هنوز این مساله را وسط می‌کشند که وقتی چیزی نیست باید از میان زباله‌ها چیزی را انتخاب کنیم، پس موسوی کماکان آلترناتیو است! در واقع این گرایش‌ها همیشه به **امکاناتی** که امر سیاست در هیات حاکمه - در بالا - به ایشان می‌دهد چشم دارند. این گرایش‌ها در زمانی که جنبش توده‌ای متوقف شده یا شکست خورده، با تمام انرژی سعی در ساختن فضای ایده‌ئولوژیکی می‌کند که عوامل شکست جنبش را به عنوان سمبل‌های قابل دفاع عرضه کنند و موج بعدی را از پس آن به



انتظار بنشینند.

گرایش برجسته‌ی دیگر، نیروهایی هستند که در شرایط جنبش و خیزش مردمی، در برابر انرژی عظیم آزاد شده توسط توده‌ها مقهور شده و توان حرکت ندارند و عمدتاً از تحلیل اوضاع ناتوانند. عدم تدارک کافی و عدم ایجاد ارتباط بین حلقه‌های عمل‌کننده در ماریج مبارزات توده‌ها همیشه چنین شوک‌هایی را به آن‌ها وارد می‌سازد. این نیروها در شرایط افت جنبش سکوت اختیار کرده و معمولاً در خود فرو می‌روند چون نه بلند شدن موج را درست می‌بینند و نه افت آن را. نمونه‌ی برجسته‌ی آن در ایران احزاب و یا در نسل ما نیروهایی هستند که انتظار حضور رزمنده‌ی کارگران را در خیزش‌های توده‌ای می‌کشند و بر این باورند که تنها کافی است که کارگران کارخانه وارد میدان مبارزه شوند تا کار را یک‌سره کنند! بنابراین این روزها که خبری از مبارزات عظیم و خیابانی مردم نیست، دایماً بر مساله‌ی تحریم اقتصادی زوم کرده و منتظر انفجار خودبه‌خودی خشم کارگران هستند!

گرایش دیگری که شورا خود را در این دسته‌بندی می‌بیند و برای تقویت این گرایش تلاش کرده، باور به تدارک انقلابی از نوع دیگری دارد. تدارکی که ناظر بر تقویت قطب یا بلوکی از نیروهای چپ و انقلابی است که افق‌رهایی را با وجود بحران‌های عینی ترسیم می‌کند. تدارک انقلابی به این معناست که از یک‌سو ما در حد توان مان امور را تسریع بخشیم و به انتظار شرایط مساعد و تحولات بزرگ سیاسی باشیم. زمانی که این نقش و مسولیت خود را آگاهانه پذیرفته و بدانیم که کجا ایستاده‌ایم، این تدارک به شکل‌های مختلف امکان‌پذیر است؛ پذیرفتن نقش فکری و تئوریک، پذیرفتن نقش تشکیلاتی، ارتباط با احزاب انقلابی و تقویت آنان و انتقال دست‌آوردهای‌شان به نسل جدید، دامن زدن به مبارزه‌ی فکری فعال با نیروهای دیگری که چنین افقی را نماینده‌گی می‌کنند، ابتکار به‌خرج دادن به قصد برخورد آرا و سنتز نظرات و جدال‌های فکری موجود، و الخ. که تداوم کاری یک مجموعه‌ی تشکیلاتی را حتی در بدترین شرایط افت جنبش تضمین می‌کند. موضوع دیگری که در این بحث اهمیت زیادی دارد مساله‌ی حزب و حزبیت است که تقریباً به غیر از گرایش آخر، توسط سایر گرایش‌ها به شدت زیر ضرب است. حتی در بین رفقای شورا، ما با نوعی کشمکش بر سر این موضوع مواجهیم که قطعاً مبارزه‌ی خطی‌سازنده، تنها راه روشن کردن زوایای تاریک است.

## تنها انتخاب واقعی

در دورانی قرار داریم که سرمایه‌داری در بحرانی عظیم گرفتار آمده و نیروهای طبقاتی مختلف، راه حل‌های طبقاتی خود را پیش می‌گذارند. دورانی است که بی‌نظمی بزرگ در راه است و امور به مویی بند است. دورانی که دوران فوران خشم توده‌هاست و فروریختن آتوریت‌ها. در این بین هنوز دست طبقه‌ی ما به شدت خالی است. هم در عرصه‌ی نظر و هم در عرصه‌ی عمل. ولی به قول لنین «انقلاب به هیچ‌وجه یک امر واحد و یک سر نیست و باید آن را به شکل یک سلسله خیزش‌های کمابیش قدرت‌مند با دوران آرامش در فواصل‌شان دید...»<sup>۴</sup> ما باید برای خیزش بعدی مهیا باشیم و راهی نداریم جز این که آگاهی خود را ارتقا دهیم و تشکیلات انقلابی خود را داشته باشیم. ما باید تقویت‌کننده‌ی روندی باشیم که خواهان ارزیابی و تحلیل واقعی از اوضاع است و خواهان پیش‌گذاشتن درست‌ترین راه‌حل و برافراشتن پرچم‌رهایی پرولتاریا و بشریت است. باید تقویت‌کننده‌ی روندی پیشرو باشیم

که خواهان گسست از ایده‌های سنتی در تئوری و پراتیک است. این مسائل به شناخت و روی‌کرد نسل ما به شکل و متشکل شدن گره خورده و این که خود را در چه جای‌گاهی می‌بینیم و رابطه‌ی تشکیلاتی خود را چگونه تعریف می‌کنیم. در جنبش ما و در میان جدی‌ترین فعالین امروز گرایش بسیار قوی وجود دارد که برای نفی نیروهای حزبی و متشکل فعلی، فراخوان تشکیل حزبی جدید را سرمی‌دهد. این فراخوان در شرایطی می‌تواند نشانه‌ای از بلوغ یک جنبش باشد. شرایطی که نیاز به گسست آگاهانه از خط و خطوط فکری موجود است. اما متأسفانه در اکثر موارد می‌بینیم که این نوع فراخوان‌ها در زمینه‌ی ایده‌ها و اندیشه‌ها از تکرار مجدد خط خاص یا جریان خاصی در جنبش فراتر نمی‌رود<sup>۵</sup> و این امر با آماجی که این گرایش‌ها پیش می‌گذارند هم‌خوانی ندارد. گرایش‌های هم وجود دارند که مانند شورا خود را فراحزبی تعریف می‌کنند و ضمن وحدت بر سر اصول نظری و تشکیلاتی خود، گرایش‌های مختلف درون آن مبارزه‌ی زنده‌ای را میان خود دامن می‌زنند که تبارز بیرونی هم دارد. شورا لزوماً یک نظر و یک خط فکری را نماینده‌گی نمی‌کند ولی به‌وجود آوردن این امکان که برخورد آرا در حد بالایی وجود داشته باشد - با تمام کاستی‌ها و نقاط ضعف آن - از تجربه‌های یگانه در نسل ماست که تلاش می‌شود در شورا انجام و تبلیغ شود.

امروز نسل ما نیاز به جهش‌های فکری و عملی دارد. نسل ما در جایگاهی قرار گرفته که هم در حال آموختن و تجربه‌کردن است و هم باید به جوان‌ترها آموزش بدهد و از آن‌ها یاد بگیرد. پروسه‌ای طولانی و زمان‌بر و در عین حال پرتضاد است. بدون درک صحیح و واقعی از معضلات عینی و ذهنی کلان و جلو نهادن جهت‌گیری و چارچوبی درست قادر به از سرگذاردن این پروسه‌ی پرتضاد نخواهیم بود. •

## توضیحات:

۱- نمونه‌هایی مثل گروه‌های فلان و بسان با پس‌وند سبز که در گوشه و کنار دنیا سبز شدند با سازمان‌دهی اکثریت - توده‌ای‌ها و در پی خیزش آمدند و رفتند. ولی نمونه‌هایی از جوانان فعالی نیز بودند که تجربه‌ی مبارزه در داخل را داشته و دور هم جمع شده بودند. برخی از این‌ها متأثر از ارتباطات‌شان با نیروهای چپ اپوزیسیون بودند و برخی دیگر موجودیت خود را در نفی این نیروها تعریف کرده بودند. متأسفانه این نیروها با محتوا و فرم سیاسی که برای خود تعریف کرده بودند دوام چندانی نیاوردند و مشمول دگردیسی در فضای سیاسی شدند. جوانان پاریس (سپس در اتحاد با نیروهای دیگری: فوروم سوسیالیستی)، مدل‌هایی با نام شبکه (شبکه‌ی جوانان پیشرو در هلند و شبکه‌ی جوانان ایرانی در هانوفر و شبکه‌ی جوانان برلین ...) از این نمونه‌ها در خارج از کشور بودند.

۲- برای این مورد می‌توان به «دیالوگ» و سخن‌رانی‌های فعالین این گرایش‌ها فکری مختلف در آن اشاره کرد که در لینک زیر قابل دسترسی است:

<https://sites.google.com/site/youthdialog/>

۳- به‌عنوان مثال «اعلان قصدیت جمعی کموناریوم» را بخوانید.

<http://communarium.com/%D%A%v%D%B%۹D%۸۴%۹D%۸A%vD%۸۶%۹D%۸۲%۹D%۸B%۵D%۸AF%DB%۸C%D%۸AA-%D%۸AC%D%۸۵%۹D%۸B%۹DB%۸C/>

۴- چه باید کرد؟ لنین. صفحه‌ی ۲۱۷ و ۲۱۸.

۵- هرچند در میان فعالین نسل ما نمونه زیاد است اما به نظر ما - نه به صورت کاملاً یک به یک - «نشریه‌ی آلترناتیو» شامل این گرایش می‌شود.

برای اطلاعات ضروری در مورد شورا به آدرس اینترنتی آن مراجعه کنید:

<http://shorayejavanan.com/>

# ردپای اکونومیسم و ابهام روش تاریخی

نقدی بر نوشته‌های اخیر رفیق مزدک چهارزی

عباس شاد



در شماره‌ی ۲ نشریه رادیکال مطلبی با عنوان «کردستان ناسیونالیسم و اکونومیسم» در نقد دیدگاه‌های رفیق مزدک چهارزی از سوی من نوشته شد که پس از آن رفیق مزدک، در شماره‌های ۶ و ۷ نشریه، دو مقاله با عنوانین: «کردستان و تردیدها» و «اکونومیسم و حزب انقلابی» نوشت که هر کدام به نوعی پاسخ به نقد من و طرح دیدگاه‌های رفیقمان پیرامون اکونومیسم، ناسیونالیسم در کردستان، و مسائلی پیرامون تاریخ انقلاب روسیه بود. در این نوشته کوشیده‌ام بار دیگر به نقد و بررسی برخی دیدگاه‌های رفیق مزدک در این نوشته‌ها بپردازم تا فرصت بیشتری جهت طرح گفت‌وگوهای انتقادی و رفیقانه بین خطوط سیاسی درون شورای دانشجویان و جوانان چپ ایران و درون جنبش فراهم شود.

## باز هم ردپای اکونومیسم

یکی از محورهای اصلی نوشته‌ی «کردستان، ناسیونالیسم و اکونومیسم» نقد خطوط و گرایشات اکونومیستی در دیدگاه‌های رفیقمان مزدک بود که البته آن نقدها به طور مشخص تا کنون پاسخی دریافت نکرده است، اما رفیقمان در مقاله‌ی «اکونومیسم و حزب انقلابی» کوشید چارچوبی نظری و تاریخی از ماهیت اکونومیسم به‌ویژه در جنبش کمونیستی و کارگری روسیه در سال‌های ۱۸۹۹ تا ۱۹۱۷ را ارائه بدهد. اگر چه بحث‌های آن مقاله بعضاً نکات تاریخی درستی در سیر تاریخی برآمدن اکونومیسم در روسیه و مبارزات تئوریک لنین با آن را دارد، اما هنوز رگه‌هایی از اکونومیسم و درک‌های اکونومیستی در آن دیده می‌شود که به طور خلاصه به آن می‌پردازیم. در مورد مشخصه‌ی اکونومیسم در روسیه‌ی اوایل قرن بیستم، مقاله به ما چنین اطلاعات می‌دهد که: «... موضع خود را با ایجاد خط تمایز بین مبارزه‌ی سیاسی و مبارزه‌ی اقتصادی روشن می‌کرد... کوسکووا در این جزوه ایجاد یک حزب مستقل و سازمان یافته‌ی کارگری را رد کرده بود و تشکیل آن را تقلیدی از سوسیالیسم غربی (اروپایی) خوانده بود...» (اکونومیسم و حزب انقلابی - ص ۱۱) و در صفحه‌ی ۱۳ آمده است که «اکونومیسم دچار کارگرزدگی است، یعنی پیش‌برد امر مبارزه و به نتیجه رسانیدن آن را به فعالیت خود انگیزته‌ی کارگران محدود می‌کند... در دیدگاه اکونومیستی کارگر بودن و علیه دست‌مزدهای پایین یا برخورد نامناسب کارفرما اعتصاب کردن معیار سوسیالیست و ضد سرمایه‌داری بودن است. کارگر و زنده‌گی کارگری و برخاستن صرف از مشکلات اقتصادی طبقه‌ی کارگر و دوری جستن از هر مبارزه و بحث سیاسی محور اساسی کار و تئوری اکونومیست‌ها است». در این جملات به نظر می‌رسد به حد کفایت با اکونومیسم و مبانی فکری آن مرزبندی شده است، اما با کمی دقت مشخص می‌شود که درک رفیق مزدک از نقد لنین از اکونومیسم ناقص و قسمی است. یا به عبارت دیگر رفیقمان جوهر نقد لنین بر اکونومیسم را که همان جوهر تئوری حزب لنینی است را به طور کامل درنیافته است یا به آن نپرداخته

است. دست‌آورد اصلی لنین در «چه باید کرد» همانا کشف تضاد بین خودانگیزگی و آگاهی است. اینکه بین جنبش خودانگیزته‌ی کارگران و آگاهی خودبه‌خودی آن‌ها که به قول لنین همان آگاهی جنینی و بورژوازی و محدود در حصارهای مناسبات بورژوازی است با جنبش آگاهانه‌ی انقلابی و آگاهی کمونیستی تفاوت و تضاد وجود دارد و حل این تضاد از طریق حزب انقلابی کمونیست ممکن است که آگاهی را بیرون از مدار مناسبات کارگر و کارفرما به داخل طبقه خواهد برد.<sup>۱</sup> این تضاد و این تفاوت در مقاله‌ی اکونومیسم و حزب انقلابی جایی ندارد و به آن پرداخته نشده است. تفسیر مزدک از لنین و از «چه باید کرد»، بسیار شبیه تفسیری است که تئوری‌های لنین در چه باید کرد را نه به عنوان یک کشف و جهش کیفی و دارای اهمیت تاریخی و علمی و پراتیک جهانی بلکه نتیجه‌ی وضعیت خاص جنبش روسیه در سال‌های آغازین قرن بیستم و صرفاً پاسخی به اکونومیست‌های روسیه در آن سال‌ها می‌داند (عمدتاً تفسیر و

درک تروتسکیست‌ها از تئوری حزب لینین و از چه باید کرد چنین است. چنان‌که مقاله معتقد است: «لنین و جناح رادیکال حزب در آن شرایط راهی جز ارائه‌ی نظریه انقلابیون حرفه‌ای نداشتند، چرا که شرایط مشخص روسیه تنها چنین آلترناتیوی را در برابر اکونومیسم می‌طلبید» (اکونومیسم و حزب انقلابی ص ۱۳) یعنی از نظر رفیق مزدک آنچه که لینین در چه باید کرد فرموله کرده است نه باور فرموله شده و تئوری حزبی مورد نظر او بلکه در واکنش به اکونومیست‌های وقت روسیه به ناچار و ناگزیر به آن شکل مطرح شده است. این درکی است محدود و قسمی از تئوری حزب لینینی و چنین تفسیری قادر به درک جوهره‌ی این تئوری نیست و راه را برای درک‌های اکونومیستی و کارگریستی و خودبه‌خودی‌گرایانه از کنش طبقه‌ی کارگر باز می‌گذارد.

یکی از بارزترین و روشن‌ترین علائم بروز چنین اکونومیسمی به‌ویژه در میان برخی احزاب و جریان‌ات کارگری امروز ایران، مترادف پنداشتن جنبش کارگری و جنبش کمونیستی با یکدیگر و قائل شدن خصلتی ذاتاً رزمنده و رادیکال و انقلابی برای کارگران و برای جنبش کارگری است. چیزی که در دیدگاه‌های رفیق مزدک نیز ردپای آن دیده می‌شود. در چندین جای این نوشته و سایر مقالات رفیق چهارازی از مارکس، انگلس، لینین و حزب بلشویک با عنوان «فعالین جنبش کارگری» نام برده شده است مثلاً در صفحه‌ی ۱۲ همین مقاله آمده است که: «لنین پیروان این گرایش را اکونومیست دانست و با یاری دیگر فعالان جنبش کارگری که بسیاری از آن‌ها در تبعید به سر می‌بردند دست‌اندر کار مبارزه با این

روی کرد راست‌گرایانه شد». در حالی که لینین، مارکس، انگلس و بلشویک‌ها، فعالین جنبش کارگری نبودند و هیچ‌گاه خود را فعال جنبش کارگری تعریف نکردند بلکه آن‌ها فعالین و رهبران جنبش کمونیستی (سوسیال دموکرات) بودند. جنبش کارگری و جنبش کمونیستی دو مقوله‌ی جدا از یکدیگر هستند، اگر چه ارتباطی متقابل میان آن‌ها وجود دارد و حزب کمونیست همواره باید بکوشد کادرهای حرفه‌ای انقلابی را از میان پیشروترین و آگاه‌ترین نیروهای جنبش کارگری جذب و تربیت کند، اما نمی‌توان کمونیسم را به جنبش کارگری محدود کرد و از طرفی هر نوع فعالیت کارگری را کمونیستی دانست. جنبش کارگری همان است که چه خودبه‌خودی و چه آگاهانه، جهت مطالبات و خواسته‌های صنفی، حقوقی، اقتصادی و حتا سیاسی رفورمیستی و محلی و غیره درون طبقه‌ی کارگر و از دل آگاهی اولیه و خودانگیخته‌ی کارگران متولد شده و فعالیت می‌کند، اما جنبش کمونیستی جنبشی است با چشم‌انداز و افق انقلابی جهت سرنگونی نظام سرمایه‌داری، جهت منهدم کردن ماشین دولتی بورژوازی و کسب قدرت سیاسی، جهت الغای مناسبات کالایی و اقتصادی سرمایه‌داری و ساختن یک زیربنا و اقتصاد سوسیالیستی با اتکا به دیکتاتوری پرولتاریا و آگاهی کمونیستی. نیاز به گفتن نیست که کمونیست‌ها و از جمله مارکس، لینین و... همواره از مبارزات عادلانه و حق طلبانه‌ی جنبش کارگری حمایت می‌کردند اما به قول لینین نه نسبت به ماهیت بورژوازی شکل خودبه‌خودی آن توهمی داشتند و نه در آن توقف می‌کردند و نه اساساً هدف

خود را حمایت از جنبش کارگری و تقدیس آن تعریف می‌کردند. هدف کمونیست‌ها ارتقای جنبش کارگری و هر جنبش اجتماعی دیگری است از طریق بردن آگاهی کمونیستی درون این جنبش‌ها جهت کسب قدرت سیاسی و رهبری انقلاب. آگاهی‌ای که از دل مبارزات خودبه‌خودی کارگران بیرون نخواهد آمد و این ضرورت و دلیل وجودی ساختن حزب کمونیست است از منظر لینینیسم. روی دیگر این مترادف دانستن جنبش کارگری و جنبش کمونیستی و در واقع رگه‌ی دیگری از گرایش اکونومیستی؛ قائل شدن خصلت ذاتاً انقلابی و رادیکال و کمونیستی برای کارگران و جنبش کارگری است. باز هم ردپایی هر چند کم‌رنگ از این تمایل در مقاله‌ی رفیق مزدک دیده می‌شود؛ آن‌جا که معتقد است حزب مورد نظر لینین بر کمیت عددی اش تکیه ندارد بلکه بر «کیفیتی کارگری-رزمنده» تکیه دارد (صفحه ۱۲) یا حزب را «محل تجمع یا فعالیت عناصر آگاه کارگری» (صفحه ۱۵) تعریف می‌کند. در مورد اول؛ خصلت و کیفیت «کارگری» چگونه کیفیتی است که برای حزب انقلابی یک مزیت محسوب می‌شود؟ به عبارت دیگر؛ کارگر

بودن چه امکان و چه کیفیت و چه مزیتی را در خود حمل می‌کند که حزب باید خود را با این ویژه‌گی‌ها تطبیق داده و اصطلاحاً کارگری بشود؟ حزب کارگری شده در برابر کدام انحرافات و خطاها مصون می‌شود و کارگران چگونه این پیش‌گیری از انحراف و خطا را با خود به داخل تشکیلات و حزب می‌آورند؟ از نظر من کارگر بودن به خودی خود حاوی هیچ مزیت و کیفیت و ویژه‌گی انقلابی و رادیکال و منحصر به فردی نیست. کارگر به صرف کارگر بودنش نه حامل کیفیت انقلابی بالفعل و

ویژه‌ای است و نه واکنش‌دهنده در برابر تمایلات و خصلت‌های یک جامعه‌ی طبقاتی و بورژوازی. چنان‌که پیش از این نیز گفته‌ایم؛ در مورد جایگاه تاریخی ویژه و منحصر به فرد پرولتاریا در انقلاب سوسیالیستی، فقط و فقط می‌توان به یک امکان و پتانسیل بالقوه اشاره کرد، امکانی که اگر تحت رهبری یک خط و حزب انقلابی و کمونیست قرار بگیرد توان بالفعل شدن و دست یافتن به آگاهی کمونیستی را دارد، در غیر این صورت هر گونه ارزش‌گذاری برای کارگران و جنبش کارگری به صرف کارگر بودن، چیزی از جنس ایمان و اعتقاد مذهبی و آیینی و نوعی ذات‌باوری ایده‌آلیستی به جایگاه و نقش طبقه‌ی کارگر در انقلاب است. کما این‌که حزب کمونیست فقط محل تجمع و فعالیت عناصر کارگری نیست، چرا که کمونیسم فقط علم‌رهای طبقه‌ی کارگر نیست. کمونیسم علم‌رهای تمامی بشریت است از تمام قیود و بندهای مادی و ذهنی و فرهنگی و اقتصادی سرمایه‌داری و جامعه‌ی طبقاتی. بنا بر این، حزب کمونیست، محل تجمع و سازماندهی و آموزش همه‌ی مردم از هر طبقه و قشری است که برنامه‌ی حزب را پذیرفته و تحت خط انقلابی و کمونیستی آموزش دیده و فعالیت می‌کنند. معیار انقلابی بودن یا نبودن یک حزب کمونیست نه تعداد کارگران آن حزب، بلکه خطی است که بر استراتژی و تاکتیک آن حزب حاکم است. بنابراین ورود هر تعداد از کارگران و عناصر کارگری در یک تشکیلات به خودی خود کیفیت و خصلتی انقلابی و کمونیستی را به حزب نمی‌بخشد و بدون وجود یک خط انقلابی و کمونیستی که بتواند

**یکی از بارزترین و روشن‌ترین علائم بروز چنین اکونومیسمی به‌ویژه در میان برخی احزاب و جریان‌ات کارگری امروز ایران، مترادف پنداشتن جنبش کارگری و جنبش کمونیستی با یکدیگر و قائل شدن خصلتی ذاتاً رزمنده و رادیکال و انقلابی برای کارگران و برای جنبش کارگری است.**



عناصر حزبی اعم از کارگر و غیر کارگر را رهبری کرده و ارتقا بدهد، هیچ تشکیلاتی هر تعداد از کارگران و توده‌های کارگر هم در آن حضور داشته و فعال باشند انقلابی و کمونیستی نیست.

### نقد تاریخی با چه روشی؟

ظاهراً تاریخ جنبش کمونیستی و مطالعه و پژوهش پیرامون این تاریخ با نگاهی انتقادی یکی از دغدغه‌های رفیق رفیق چهارزی است. تردیدی نیست که ضرورت بازخوانی تاریخ جنبش‌ها، انقلاب‌ها و دولت‌های سوسیالیستی یکی از ضرورت‌های مبرم و عاجل جنبش کمونیستی بین‌المللی است. دوباره خواندن آن تاریخ، بررسی موفقیت‌ها و نقاط قوت و مهم‌تر از آن نشان دادن صریح و بدون پنهان‌کاری کاستی‌ها و ضعف‌ها و حتا فجایع آن تاریخ و نقد بی‌رحمانه و مارکسیستی آن از وظایف اصلی و از گره‌گاه‌های تئوریک کمونیست‌ها در شرایط فعلی است. جنبش کمونیستی اگر قرار است بر بحران تئوریک فراگیر فعلی‌اش و به تبع آن بحران عمومی‌اش فایق بیاید و بتواند افق و چشم‌انداز انقلاب و دولت سوسیالیستی فردای‌اش را هر چه روشن‌تر پیش چشم خود و جامعه ترسیم کند، چاره‌ای جز بررسی انتقادی آن تاریخ و به‌ویژه ریشه‌یابی علمی و موشکافانه‌ی دلایل شکست دولت‌ها و جنبش‌های سوسیالیستی قرن بیستم را ندارد. به این ترتیب هیچ فرد و هیچ حزب و جریانی از مارکس و انگلس تا لنین و استالین و مائو و غیره و غیره نباید از زیر تیغ نقد مارکسیستی کمونیست‌ها بیرون بمانند. اما مساله‌ی مهم در کنار این انگیزه‌ی درست، روش و سبک کار علمی و دقت نظر تاریخی جهت کشف و تحلیل پیچیده‌گی‌های وقایع و پدیده‌ها است. عنصری که به اعتقاد من در نوشته‌های تاریخی رفیق مزدک چهارزی بسیار کم‌رنگ و ضعیف است و همین ضعف باعث می‌شود دغدغه‌ها و نوشته‌های تاریخی رفیق مزدک نه انسجام و وضوح کافی داشته باشند و نه از قدرت استدلال و اقناع مکفی برخوردار باشند.

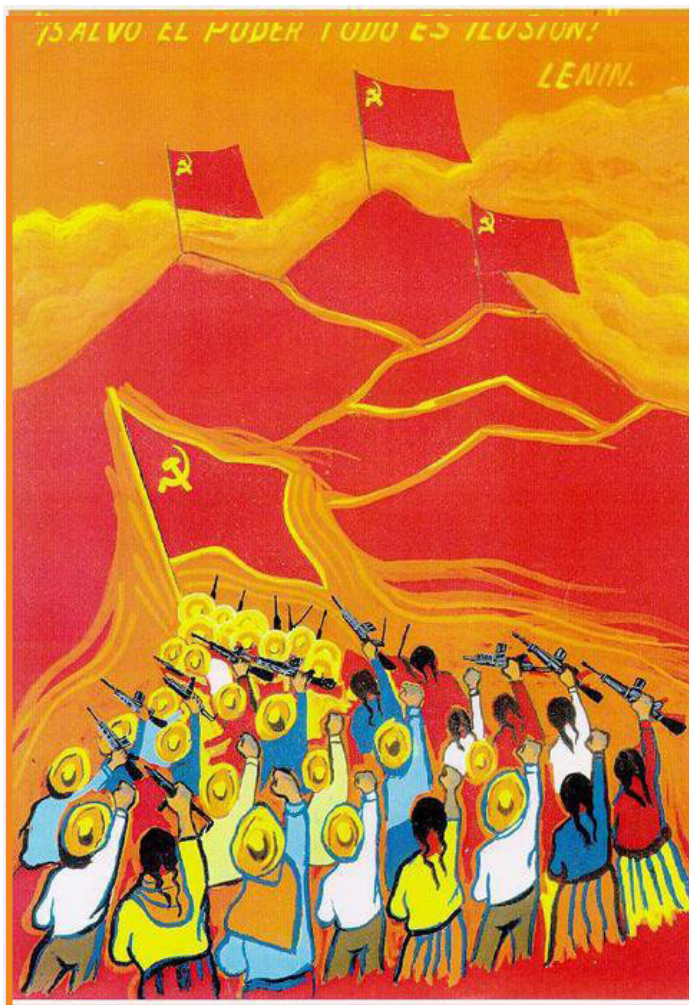
رفیق مزدک در هر مقاله‌ای به جای تمرکز بر یک موضوع خاص و مشخص و طرح جوانب گوناگون بحث و اقامه‌ی استدلال‌ات و فکت‌های محکم و کافی تاریخی برای هر ادعا و هر حکمی، چندین بحث و موضوع گوناگون و متنوع و وسیع را به شکل احکامی کوتاه و متقن و در چند سطر بیان کرده و سراغ حکم و ادعای بعدی می‌رود!!! مثلاً در همین مقاله‌ی «اکونومیسم و حزب انقلابی» ما شاهد چندین بحث گوناگون هستیم که هر کدام به کوتاه‌ترین شکل ممکن طرح شده و در مورد آن حکمی صادر شده و بلافاصله از آن عبور شده است: جریانات اکونومیستی روسیه، مبارزات لنین با این جریانات، نفوذ عناصر راست و ناسیونالیستی درون حزب بلشویک پس از کسب قدرت، برآمدن استالین در حزب، مواضع زینوویف و کامنف و تروتسکی، رویداد کرونشتات و ماهیت آن، اپوزیسیون چپ درون حزب بلشویک پس از سال ۱۹۱۷، مواضع استالین و دیگران در جریان انقلاب فوریه تا اکتبر، ارتباط اکونومیسم و ناسیونالیسم، تئوری نیروهای مولده، تبدیل شدن شوروی به سرمایه‌داری دولتی و غیره غیره از جمله مباحث و احکام مطرح شده در این مقاله است. همین سبک کار در مقالات مربوط به کردستان یا مقاله‌ی «تأملی بر استالینیزم و تضعیف قدرت طبقه‌ی کارگر» که در شماره‌ی ۸ نشریه رادیکال منتشر شد نیز الگوی کار رفیق مان است. در نوشته‌های تاریخی رفیق مزدک حتا نقل قول‌ها و فاکت‌های تاریخی از نظر منبع نیز مستند نیستند و نه مرجع نقل قول‌ها و ادعاها دقیق

مشخص است و نه صفحه‌ی مربوط به آن و این مساله برای کار پژوهشی به‌ویژه در حوزه‌ی تاریخ یک ضعف اساسی است. به دلیل گسترده‌گی مباحث و حوزه‌ها و موضوعاتی که رفیق مزدک در چند مقاله اخیرش در رادیکال پیش کشیده است، در قامت این نوشته هرگز نمی‌توان به آن‌ها پرداخت و صحت و سقم دیدگاه‌ها و احکام تاریخی وی را به‌ویژه در مورد وقایع روسیه‌ی سوسیالیستی در دوران لنین و استالین مورد ارزیابی و نقد قرار داد و لاجرم بررسی این مطالب را به زمان دیگر در شماره‌های آتی نشریه‌ی رادیکال موکول می‌کنیم، با این وجود در اینجا سعی می‌کنم در یک مورد به بررسی سبک کار و نوع نگاه رفیق مان بپردازم.

در مقاله‌ی «کردستان و تردیدها» در شماره‌ی ۶ نشریه رادیکال و در صفحه‌ی ۳۰ نویسنده ادعا می‌کند که: «آپوئیسم یک سنت است: سنتی که ریشه در کیش پرستش شخصیت استالین، مائو و پل پوت دارد.... به همین دلیل این نماد با هر روشی حتا ایدئولوژی درهم و التقاطی شبهه‌چپ‌ناسیونالیستی و پوپولیستی، مورد قبول توده‌هایی است که آگاهی‌ی طبقاتی ندارند. این پروسه سال‌ها پیش‌تر در کشور پرو رخ داد و سازمانی با نام «راه درخشان» (سندرو لومینوزو - PCP) با رهبری «آیمال گزمن» (معروف به «صدر گوتوالدو») همین نقش را برای سرخ‌پوستان حاشیه‌نشین اطراف شهرهای بزرگ اجرا نمود. سازمانی که خود را مائوئیست می‌دانسته و می‌داند و عضو بین‌الملل مائوئیست‌های جهان است. سازمانی که با مبارزه‌ی طبقاتی کارگران و توده‌های شهری بیگانه بود و حتا به ترور رهبران اتحادیه‌های کارگری نیز دست زد. (مارتین کوپل، سازمان راه درخشان پرو - کالبد شکافی یک فرقه‌ی ارتجاعی - ترجمه‌ی پیروز فقحای دوانی، ناشر مولف..... تفاوت‌های آپوئیسم و PKK با راه درخشان در یک چیز است و آن مسیر تئوریکی است که به سوی هدف رهنمون می‌شود: ناسیونالیسم و پان‌گردیسم». ترجیح می‌دهم پیش از پرداختن به مساله‌ی حزب کمونیست پرو و جنگ خلق در این کشور و ادعاهای رفیق مزدک در این مورد، اشاره‌ای به سطر اول این نقل قول بکنم و مساله‌ی کیش شخصیت. پیرو همین بحث در جایی دیگر می‌خوانیم که «اوجالان در زمانی به سازمان دهی محفل خود دست زد که مبارزین رادیکال منطقه همه‌گی خود را مارکسیست-لنینیست می‌دانستند و الگوی مائوئیسم در کردستان ایران، عراق و ترکیه جای‌گاه و پای‌گاه داشت. رهبر PKK نیز از این امر مستثنا نبود. اما درک همه‌ی این نیروها از مارکسیسم درکی شرقی و عشیره‌ای بود و با آموزه‌های مارکسیستی راجع به درک علمی از اقتصاد و فلسفه فاصله‌ی فراوانی داشت.» (کردستان و تردیدها ص ۳۲) اینکه چقدر درک احزاب کردی که پیرو الگوی مائوئیسم بودند از آموزه‌های علمی و فلسفی و اقتصادی مارکسیستی فاصله داشت، ادعایی است قابل پژوهش و پیگیری. هم‌چنان‌که مائوئیست بودن این احزاب و درک‌شان از مائو و مائوئیسم نیز جای بررسی دارد، اما به نظرم جمله‌ی قابل تأمل؛ «درک شرقی و عشیره‌ای از مارکسیسم» است که مستقیم به نقل قول بالا و مساله‌ی سنت بودن کیش شخصیت اوجالان و استالین و مائو و پل پوت به عنوان رهبران جنبش‌ها و دولت‌هایی در شرق ربط پیدا می‌کند. در مورد این سنت کیش شخصیت می‌توان از رفیق مزدک پرسید چرا فقط از استالین، مائو و پل پوت نام می‌برد؟ آیا این یک چینش نام‌ها با هدف مشخص سیاسی نیست؟ مثلاً چرا از مارکس یا به‌ویژه لنین نامی برده نمی‌شود؟ بدون شک آنچه رفیق مزدک در مورد

علائق مردم روسیه و اروپای شرقی به استالین از آن به کیش شخصیت تعبیر می‌کند به همان میزان و حتا شدیدتر در مورد لنین هم صادق بود، پس چرا نام لنین یا مارکس در کنار پل پوت آورده نمی‌شود؟؟ سوال دوم این است که «درک شرقی و عشیره‌ای» از مارکسیسم یعنی چه؟ به باور من مارکسیسم اگر از منابع اصلی آن و بر اساس و مبنای علمی آن فهمیده شود، فرقی بین درک

شرقی و غربی و شمالی و جنوبی از آن وجود ندارد و درک غربی و غربی‌ها از مارکسیسم بالذات هیچ مزیتی نسبت به درک شرقی‌ها ندارد. از نظر من لنین شرقی بسیار انقلابی‌تر و علمی‌تر از رزالوکزامبورگ و کائوتسکی غربی، مارکسیسم را فهمید و به کار برد. بنا بر این جملاتی چون «درک شرقی و عشیره‌ای از مارکسیسم» یا هر علم دیگری حاوی باری از اروپامحوری و اروپازده‌گی است که کمونیست‌ها امروزه باید با آن مرزبندی و مبارزه کنند. نکته‌ی بعد این‌که کیش شخصیت الزاماً ربطی به شرقی بودن ندارد، درست است که در یک نظر کلی زمینه‌ی مادی و امکان کیش شخصیت در جوامع تحت سلطه و پیرامونی که سنت‌های فئودالی و پدرسالار در آن‌ها قوی‌تر بوده، بیشتر فراهم است اما این یک حکم قطعی و لاتغیر نیست و هرگز به این معنی نیست که مبارزه‌ی احزاب کمونیست و انقلابی کشورهای پیرامونی الزاماً آلوده



به سنت‌های عشیره‌ای و فئودالی است. ما فراموش نکرده‌ایم که شخصیت‌هایی چون هیتلر یا موسلینی، محصول اروپای غربی بودند. اما باز گردیم به مسأله‌ی حزب کمونیست پرو. اینکه رفیق مزدک برای روشن شدن مسأله‌ی ناسیونالیسم گردی آن هم در قلب خاورمیانه که یکی از کانون‌های حاد اختلافات قومی و ستم ملی در سطح جهان است، به سراغ حزب کمونیست پرو و سرخ‌پوستان بومی این کشور در آمریکای لاتین می‌رود را می‌توان به فال نیک گرفت، اما ای کاش نویسنده برای مخاطبش کمی بیش از چند خط پیرامون تجربه‌ی بیش از یک دهه جنگ خلق پرو و پیچیده‌گی‌های آن می‌نوشت و بعد دست به کار نتیجه‌گیری‌های متقن می‌شد. در همین چند خط، چند ادعا پیرامون حزب کمونیست پرو و رهبری آن صورت گرفته است: (۱) ایده‌ئولوژی حاکم بر حزب کمونیست پرو، شبه‌چپ و ناسیونالیستی و پوپولیستی، درهم و التقاتلی بود و مورد قبول توده‌هایی که آگاهی طبقاتی نداشتند. (۲) حزب کمونیست پرو با مبارزات طبقاتی کارگران و توده‌های شهری بیگانه بود و به ترور رهبران اتحادیه‌های کارگری دست زد و (۳) حزب کمونیست پرو و

PKK علی‌رغم تفاوت در مسیر تئوریک‌شان به یک هدف می‌رسند و آن هم ناسیونالیسم است. نویسنده هرگز احساس نمی‌کند که نیاز است بیش از آن چند خط برای مخاطبش فاکت تاریخی و عینی و توضیح در اثبات این ادعاها بیاورد و خواننده واقعاً سردرگم است که با استناد به کدام مستندات مطرح شده در این مقاله باید این همه ادعای گوناگون را بپذیرد آن هم با اتکا به یک منبع!!! برای اجتناب از این روش غیر علمی که به جای روشنگری ایجاد شبهه و ابهام می‌کند و اساساً در قبال اطلاعاتی که به مخاطب می‌دهد هیچ احساس مسئولیتی ندارد و به دلیل فقدان اطلاعات کافی پیرامون تاریخچه و ایده‌ئولوژی حزب کارگران کردستان PKK از بررسی ادعای آخر یعنی شباهت‌های حزب کمونیست پرو با این PKK خودداری می‌کنم و فقط به بررسی و نقد سایر ادعاهای رفیق چهارزی می‌پردازم.

مزدک ادعا کرده است که ایده‌ئولوژی حزب کمونیست پرو شبه‌چپ، ناسیونالیستی و التقاتلی بوده است. ایده‌ئولوژی حزب کمونیست پرو مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم بود که در انطباق و کاربست آن در شرایط مشخص پرو به م.ل.م اندیشه‌ی گونزالو (و نه گوتوالدو!!!!) معروف شده بود. آیا این نفس مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم است که از نظر رفیقمان مصداق شبه‌چپ و التقاتلی است، یا عناصری غیر از م.ل.م در این ایده‌ئولوژی بود که مصداق شبه‌چپ و التقاتلی‌گری

است؟ اگر چنین است ما از رفیقمان می‌خواهیم دلایل خود را در هر دو زمینه اقامه کند. من شبه‌چپ را چنین می‌فهمم که عناصری از راست در آن وجود دارد و از مزدک می‌خواهم این عناصر را برای ما تشریح کند، هم‌چنین التقاتلی یعنی مخلوط شدن با یک ایده‌ئولوژی دیگر که اگر منظور این است باز هم از رفیقمان می‌خواهم که نشان بدهد در م.ل.م مورد نظر کمونیست‌های پرویی چه ایده‌ئولوژی دیگری مثلاً مسیحیت، لیبرالیسم یا غیره وجود داشت؟ همین مسأله در مورد پوپولیسم هم صادق است. بالاخره پوپولیسم در علوم سیاسی معنای مشخصی دارد و اگر قرار است واژه‌ی پوپولیسم را به صورت دل‌بخواه و بدون مابه‌ازاء عینی به کار نبریم باید نشان بدهیم پوپولیسم در کجای ایده‌ئولوژی حزب کمونیست پرو جای داشت. پوپولیسم در فشرده‌ترین تعریفش یعنی عوام‌فریبی یعنی طرح یک چشم‌انداز مبهم بدون مشخص شدن مرزهای طبقاتی. چیزی که در مورد حزب کمونیست پرو صادق نیست چرا که این حزب چه در صحبت‌های صریح رهبری‌اش و هم‌چنین در سند مورد تأییدش در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی<sup>۳</sup>

هیچ‌گاه چنین افق مبهم و فراطبقاتی‌ای را نوبید نداده است، جای دوست و دشمن و جایگاه طبقات گوناگون در جامعه‌ی مورد نظر این حزب روشن بود و همین مساله در جریان جنگ انقلابی و در مناطق پایگاهی آزاد شده نیز واضح و روشن بود و اعمال می‌شد. بنابراین از مزدک می‌خواهم تا عناصر پوپولیستی مشخص در ایده‌نولوژی این حزب را به صورت مستند نشان بدهد. به باور من درست نیست فرد علاقه‌مند به تاریخ (به‌ویژه فرد کمونیستی که می‌خواهد تاریخ را از زاویه‌ی علمی و انقلابی بازخوانی کند) به صرف داشتن تفاوت ایده‌نولوژیک و نقطه نظرات یک حزب با خط و علایق سیاسی‌اش، یک جنبش توده‌ای انقلابی را که به مدت ۱۰ سال با اتکا به توده‌های تحت ستم و استثمار با اتکا به دهقانان و کارگران و نیمه‌پرولتاریای شهر و روستا یک جنبش انقلابی و یک

جنگ انقلابی را پی ریخت و به پیش برد را به اعتبار یک منبع و چند خط نوشتن به پوپولیسم، التقاطی‌گری و ... متهم بکند. در مورد ناسیونالیست بودن این حزب نیز باید گفت نظر مزدک درست نیست. ناسیونالیسم معنای مشخصی دارد و هر جریانی که مساله‌ی ستم ملی و تضادی به نام مساله‌ی ملی را به رسمیت می‌شناسد نمی‌توان مصداق ناسیونالیسم دانست. همچنان که مارکس و لنین را به خاطر به رسمیت شناختن مساله‌ی ستم ملی و جنبش‌های رهایی‌بخش ملی نمی‌توان به ناسیونالیسم متهم کرد. حزب کمونیست پرو نیز با اتکا و در انطباق با مارکسیسم

لنینیسم و با تحلیل از جامعه‌ی پرو و مساله‌ی ستم ملی‌ای که به سرخ‌پوستان بومی این کشور از سوی دولت حاکم و بورژوازی اعمال می‌شد توانست پاسخی درست و کمونیستی به این تضاد بدهد و پایه‌ای رزمنده و انقلابی در بین زحمت‌کشان تحت ستم بومی در پرو به دست آورد. ضمن این‌که نباید فراموش کرد که پایه‌ی حزب هرگز محدود به بومیان نبود و از اواسط دهه‌ی ۸۰ میلادی تا اوایل سال ۱۹۹۰ نزدیک یک سوم خاک پرو توسط ارتش خلق آزاد شد ( آنان آغازگران بودند ص ۲۳) که بسیاری از این مناطق محل سکونت بومیان و غیر بومیان بود. مساله‌ی ملی وجه عمده‌ی ایده‌نولوژی و برنامه‌ی حزب کمونیست پرو نبود، بلکه به عنوان یکی از تضادهای مهم در جامعه مورد توجه قرار گرفت و این تضاد توسط حزب کمونیست در مسیر انقلاب و جنگ انقلابی کانالیزه شد، درست مانند برخورد اصولی و انقلابی‌ای که لنین با ملل تحت ستم در امپراتوری روسیه کرد و آن‌ها را در مسیر انقلاب و سوسیالیسم جهت‌دهی کرد.

دیگر ادعای رفیق چهارزی این است که ایده‌نولوژی پ.ک.ک. و همچنین حزب کمونیست پرو مورد توجه توده‌هایی است که آگاهی طبقاتی ندارند و اساساً این حزب با مبارزات طبقاتی کارگران و توده‌های شهری بیگانه بود و به ترور رهبران اتحادیه‌های کارگری دست زد. اولاً باز هم از مزدک می‌خواهم این ادعا را که حزب کمونیست پرو، رهبران اتحادیه‌های کارگری را ترور کرده است، برای ما مستند کند و دوماً ثابت کند که اگر حزبی رهبران اتحادیه‌های کارگری را ترور کرد پس با مبارزات طبقاتی کارگران بیگانه و بنابراین ضدکارگری است. چرا رهبر هیچ اتحادیه‌ی کارگری

و هیچ کارگری نباید در جریان یک جنگ انقلابی پیچیده و حاد به دست کمونیست‌ها کشته شود؟ آیا چون کارگر است پس ممکن نیست و محال است که در جبهه دشمن قرار بگیرد؟ روشن است که در پروسه‌ی پیچیده‌ی جنگ انقلابی که پیچیده‌ترین و البته کیفی‌ترین شکل مبارزه‌ی طبقاتی و حل تضاد طبقاتی است، ممکن است پایه‌های اجتماعی و عناصر دشمن درون اقشاری از کارگران و زحمت‌کشان قرار بگیرند. احتمالاً از نظر رفیق مزدک بعید نیست که امثال احمد توکلی‌ها یا علی‌رضا محبوب‌ها یا محسن غفوری‌فردها درون اتحادیه‌های کارگری کشور پرو نفوذ کرده باشند و به تبلیغ خط ارتجاع و سرمایه در میان کارگران بپردازند و علیه حزب کمونیست و جنگ انقلابی خلق تبلیغ و عمل کنند و در این صورت جزء جبهه دشمن تلقی شوند. نکته دوم این‌که واقعاً از این مساله که کمونیست‌های پرویی پایه‌های

ارتجاع را درون اتحادیه‌های کارگری کشته‌اند، چگونه می‌شود به ماهیت غیر کارگری و بیگانه بودن این حزب با مبارزه‌ی طبقاتی کارگران پی برد؟ طبق این استدلال آیا می‌شود نتیجه گرفت که حزب کمونیست ایران و کومله ضد پرولتری ضد زحمت‌کشان و ضد خلق و احزابی بیگانه با مبارزه‌ی طبقاتی کارگران و زحمت‌کشان بوده‌اند؟ چرا که در جریان جنگ کومله با جمهوری اسلامی بسیاری از طرفداران رژیم اسلامی در جهاد سازندگی یا کمیته‌های انقلاب اسلامی یا سپاه پاسداران که از میان کارگران و دهقانان برخاسته بودند و احتمالاً رفیق مزدک ادعا خواهد کرد که تمام کسانی که در جریان جنگ کردستان توسط پیش‌مرگان کومله کشته شدند از سرمایه‌داران و ملاکین و فئودال‌ها بوده‌اند!!! روشن است که چنین نتیجه و چنین حکمی نه در مورد پیش‌مرگان کومله و جنگ کردستان صادق است و نه جنگ خلق پرو و حزب کمونیست این کشور.

اما در مورد ادعای بیگانه بودن مبارزه و جنگ حزب کمونیست پرو با مبارزات طبقاتی کارگران و توده‌های شهری باید گفت بر خلاف ادعای مزدک، حزب کمونیست پرو، جنگ خلق آن و پایه‌ی اجتماعی‌اش هرگز با شهر و توده‌های شهری بیگانه نبود. هزاران نفر از رزمندگان ارتش خلق و از کادرهای حزب از میان اقشار شهری برخاستند. حزب در دوره‌ی تدارک جنگ در میان دانش‌جویان، وکلای دادگستری و اعضای سندیکاهای معلمان پرو پایه گرفت ( آنان آغازگران بودند ص ۷ و ۸). اگر چه معدن‌چیان پرویی تاریخاً تحت نفوذ چپ قانونی و رویونیست این کشور (چیزی مشابه حزب توده و سازمان اکثریت) بودند اما پس از شروع جنگ خلق، حزب توانست در میان معدن‌چیان کچوا که از اصلی‌ترین پرولتاریای صنعتی پرو هستند پایه کسب کند و در بسیاری از موارد کارگران کارخانه‌های بزرگ به اعتصابات مسلحانه‌ی ارتش خلق می‌پیوستند ( همان ص ۲۸ و ۲۹). از سال ۱۹۸۶ به بعد که حزب در پروسه‌ی جنگ به مرحله‌ی تعادل استراتژیک دست یافت، توانست در شهرها نیز جبهه‌های جدیدی از نبرد را باز کند. در محلات فقیرنشین حاشیه‌ی شهرهای بزرگ و پایتخت مانند شهرک راتوکانو و سایر محلات، جوخه‌های رزمی ارتش خلق و اعتصابات مسلحانه شروع به

**ناسیونالیسم معنای مشخصی دارد و هر جریانی که مساله‌ی ستم ملی و تضادی به نام مساله‌ی ملی را به رسمیت می‌شناسد نمی‌توان مصداق ناسیونالیسم دانست. همچنان که مارکس و لنین را به خاطر به رسمیت شناختن مساله‌ی ستم ملی و جنبش‌های رهایی‌بخش ملی نمی‌توان به ناسیونالیسم متهم کرد.**



خط اکونومیستی و تدریج‌گرایانه و رفورمیستی بر رهبری حزب پس از دست‌گیری گونزالو بود. هیچ جریان و خطی قاطع‌تر و روشن‌تر و مارکسیستی‌تر از خود احزاب عضو جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (RIM) دلایل این شکست را بررسی و نقد نکردند.<sup>۴</sup> با این وجود جمع‌بندی از این جنگ و شکست آن و هم‌چنین سایر جنبش‌ها و قیام‌های انقلابی و کمونیستی از کمون پاریس و انقلاب اکتبر و انقلاب چین، تا جنبش کردستان و جنگ خلق نپال و جنبش‌های آمریکای لاتین و انقلاب ایران و ... با به کارگیری روش‌های درست و علمی تاریخ‌پژوهی و استفاده از سنتزهای جدید و درک‌های تکامل یافته‌تر علمی ضرورت و وظیفه‌ای است پیش پای کمونیست‌های انقلابی و در رأس آن پیش پای جوانان کمونیست و انقلابی.

### توضیحات و منابع:

۱- در شماره ۸ نشریه‌ی رادیکال، در مقاله‌ی «نسبت آگاهی کمونیستی و جنبش خودانگیخته‌ی کارگران در چه باید کرد لنین» کوشیدیم به طور مفصل در این مورد بحث و گفت‌وگو کنیم.

۲- در مورد این مساله بنگرید به سرمقاله رادیکال شماره‌ی ۸ و سرمقاله‌ی روی خط رادیکال شماره‌ی ۲

۳- در مورد ایده‌ی لولوزی و برنامه حزب کمونیست پرو و جنبش انقلابی انترناسیونالیستی رجوع کنید به:

بیانیه‌ی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی - ترجمه توسط اتحادیه‌ی کمونیست‌های ایران

مصاحبه با صدر گونزالو در مجله‌ی «جهانی برای فتح» ارگان جنبش انقلابی انترناسیونالیستی. شماره ۱۸ - ۱۳۷۱ / صفحه ۳۸ / لینک این مجله:

[http://www.iran-archive.com/sites/default/files/sanad/ettehadiiye\\_komonisthay\\_e\\_iran\\_hezbe-mlm-jahani\\_baraye\\_fath\\_4\\_18.pdf](http://www.iran-archive.com/sites/default/files/sanad/ettehadiiye_komonisthay_e_iran_hezbe-mlm-jahani_baraye_fath_4_18.pdf)

[http://www.iran-archive.com/sites/default/files/sanad/ettehadiiye\\_komonisthay\\_e\\_iran\\_hezbe-mlm-jahani\\_baraye\\_fath\\_5\\_18.pdf](http://www.iran-archive.com/sites/default/files/sanad/ettehadiiye_komonisthay_e_iran_hezbe-mlm-jahani_baraye_fath_5_18.pdf)

[http://www.iran-archive.com/sites/default/files/sanad/ettehadiiye\\_komonisthay\\_e\\_iran\\_hezbe-mlm-jahani\\_baraye\\_fath\\_6\\_18.pdf](http://www.iran-archive.com/sites/default/files/sanad/ettehadiiye_komonisthay_e_iran_hezbe-mlm-jahani_baraye_fath_6_18.pdf)

همچنین در مورد تاریخچه و سیر فراز و فرود جنگ خلق در پرو و حزب کمونیست این کشور بنگرید به:

رویا زمانی / آنان آغازگران بودند / نشر تجربه / ۱۳۸۹

<http://www.k-en.com/gonagon/peru/PERU.pdf>

۴- در مورد نقدهای که به رهبری حزب کمونیست پرو و ترک استراتژی جنگ خلق از سوی احزاب عضو جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (ریم) شد و مبارزه‌ی دو خطی که در مورد این مساله در ریم صورت گرفت برای نمونه رجوع کنید به: جهانی برای فتح شماره ۲۱ - سال ۱۳۷۴. به‌ویژه مقاله‌ی «شورش بر حق است» صفحات ۲۸ تا ۵۳.

لینک این مقالات:

[http://www.iran-archive.com/sites/default/files/sanad/ettehadiiye\\_komonisthay\\_e\\_iran\\_hezbe-mlm-jahani\\_baraye\\_fath\\_1\\_21.pdf](http://www.iran-archive.com/sites/default/files/sanad/ettehadiiye_komonisthay_e_iran_hezbe-mlm-jahani_baraye_fath_1_21.pdf)

[http://www.iran-archive.com/sites/default/files/sanad/ettehadiiye\\_komonisthay\\_e\\_iran\\_hezbe-mlm-jahani\\_baraye\\_fath\\_2\\_21.pdf](http://www.iran-archive.com/sites/default/files/sanad/ettehadiiye_komonisthay_e_iran_hezbe-mlm-jahani_baraye_fath_2_21.pdf)

[http://www.iran-archive.com/sites/default/files/sanad/ettehadiiye\\_komonisthay\\_e\\_iran\\_hezbe-mlm-jahani\\_baraye\\_fath\\_3\\_21.pdf](http://www.iran-archive.com/sites/default/files/sanad/ettehadiiye_komonisthay_e_iran_hezbe-mlm-jahani_baraye_fath_3_21.pdf)

کار کردند. رهبری حزب در مصاحبه‌اش در پاسخ به سوالی در مورد اشکال مبارزاتی در شهر و نقش اعتصابات و اتحادیه‌های کارگری چنین گفت: «مارکس صد سال پیش گفت که اتحادیه‌های کارگری نخست انجمن‌های ساده‌ای برای دفاع از کارگران در زمینه اقتصادی بودند. این گذشته آن‌ها است. و حال آن‌ها برای متشکل‌تر شدن و برای رشد سیاسی است. و آینده آن‌ها، خدمت به کسب قدرت است. مارکس قبلاً این‌ها را به ما گفته است. پس مشکل چیست؟ چگونگی ادغام این دو مبارزه. همان طور که مارکس گفت مبارزه‌ی اقتصادی یک جنگ چریکی است. مبارزه‌ای که طبقه‌ی ما، پرولتاریا و خلق بر سر دست‌مزد، ساعات کار، شرایط کار و سایر حقوق به پیش می‌برد. وقتی اعتصاب آغاز می‌شود، این یک جنگ چریکی است که در آن توده‌ها نه فقط به دور یک موضوع اقتصادی و یا سیاسی، که منافع عموم در آن است می‌جنگند بلکه برای لحظات بزرگ آینده آماده می‌شوند. بنابراین مسئله برای ما این است که مبارزه‌ی اقتصادی را چگونه با مبارزه برای کسب قدرت ربط دهیم. ما اسم این کار را کار توده‌ای در جریان جنگ خلق و در خدمت به جنگ خلق گذاشته‌ایم.» (مصاحبه با گونزالو - صفحه ۵۳) در ادامه‌ی پروسه‌ی گسترده و اجتماعی شدن جنگ انقلابی خلق، نهادهای مدنی‌ای مانند «انجمن دموکراتیک و کلا» و «امداد مردمی برای زندانیان» توسط هواداران حزب تأسیس شدند و بسیاری از تشکلات زنان به حزب و ارتش خلق پیوستند. در اواخر دهه‌ی ۸۰ میلادی عملیات‌های حزب حتی به محلات ثروتمندنشین لیما هم رسیده بود. آخرین محل اختفای گونزالو در منزل زنی به نام مارتیسا یکی از معروف‌ترین بالربین‌های پرویی بود و حزب توانسته بود حتی تا خانه‌ی مشهورترین هنرمندان این کشور نیز نفوذ کند، آن وقت چگونه است که رفیق مزدک ادعا می‌کند حزب کمونیست و جنگ خلق با توده‌های شهری بیگانه بوده است!!!!!!

نقد و بررسی عمل‌کرد حزب کمونیست پرو و جنگ خلق در این کشور و هم‌چنین جمع‌بندی انتقادی از دلایل شکست و افول این جنبش به عنوان یکی از وسیع‌ترین و مردمی‌ترین قیام‌های انقلابی دهه‌های پایانی قرن بیستم یکی از اقدامات مهم برای جنبش‌ها و انقلاب‌های آتی است و باید آن را به فرصت مناسب و زمان دیگری موکول کرد. حزب کمونیست پرو به رهبری گونزالو کیفی‌ترین شکل حل تضاد طبقاتی با چشم‌انداز سرنگونی دولت بورژوا-ملاکان واپسته به امپریالیسم و جایگزینی آن با یک دولت سوسیالیستی تحت رهبری پرولتاریا و حزب کمونیست را پیش چشم توده‌های مردم قرار داد و با اتکا به توان توده‌های شهری و روستایی، جنگ سراسری‌ای را به راه انداخت و به مدت ۱۰ سال در همسایه‌گی امپریالیسم آمریکا آن را به پیش برد. در پروسه‌ی تکامل این جنگ توده‌ای بود که اقشار و طبقات گوناگون به‌ویژه کارگران و دهقانان و روشنفکران در سایه‌ی جنگ خلق و پیچیده‌گی‌های آن با کمونیسم و انقلاب آشنا شدند و تمام جامعه‌ی پرو درگیر آتش جنگ و آگاهی انقلابی شد. جنگ خلق پرو به دلایل گوناگون از جمله اشتباهات حاکم بر خط حزب و رهبری آن و هم‌چنین دخالت امپریالیسم آمریکا و حمایت آن از دولت کمپرادوری پرو شکست خورد. دلایل این شکست و کنار گذاشتن استراتژی حیاتی و سرنوشت‌ساز جنگ خلق در پرو هر چه بود، قطعاً آن دلایلی که رفیق مزدک ادعا می‌کند مانند بیگانه بودن با توده‌های شهری و عدم حضور کافی کارگران شهری و به رسمیت شناختن مساله‌ی ستم ملی و... نبود. اتفاقاً یکی از دلایل شکست جنبش، غلبه‌ی یک



## دو جنبش با یک هدف

نگاهی کوتاه به شکاف دو جنبش هم‌سوی کارگری و دانش‌جویی در ایران

نغمه حسینی

رنگین‌پوستان و هم‌جنس‌گرایان و جنبش‌های ملی از جمله‌ی این حرکت‌های اجتماعی و سیاسی در سراسر جهان هستند.

با یک تحلیل علمی می‌توان دریافت با رفع استثمار و لغو مالکیت خصوصی و کار مزدی بسیاری از این نابرابری‌ها از میان خواهد رفت و تنها برخی از آن‌ها هم‌چنان به قوت خود باقی خواهند ماند. از میان رفتن باقی این نابرابری‌ها با رشد نیروهای مولده، ادامه‌ی مبارزه طبقاتی تا رسیدن به پیروزی نهایی طبقه‌ی کارگر، محو کامل سنت‌ها و ... میسر خواهد بود. البته اکنون و در این مقاله بحث اصلی این نیست، بلکه به ارتباط یکی از این جنبش‌ها با جنبش کارگری در طول ۸۰ سال اخیر خواهیم پرداخت و سپس به نقد این ارتباط و تشریح رابطه‌ی دیالکتیکی آن می‌پردازیم.

همان‌طور که گفتیم آغازگاه مبارزه و جنبش چپ ایران در جنبش کارگری نهفته است. کارگران چاپخانه‌های تهران در کوران انقلاب مشروطیت با انتشار تعداد زیادی از نشریات مواجه شده بودند که کار حروف‌چینی و صفحه‌بندی و چاپ آن‌ها بر عهده‌شان بود. آن‌ها از یک طرف به دلیل داشتن سواد با مطبوعات و سیاست آشنا بودند و از طرف دیگر بار سنگین انتشار مداوم این نشریات با ساعات کار بالا و دست‌مزد کم بر عهده‌شان بود. به همین دلیل برای بهبود بخشیدن به فضای کار و وضعیت معیشتی‌شان دست به ایجاد اتحادیه زدند. سال‌ها قبل جنبش کارگری در منطقه‌ی قفقاز رشد کرده و «حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه» بر کارگران مهاجر ایرانی در آن منطقه تأثیرات مهمی نهاده بود. حضور برخی ایرانیان روشن‌فکر و همکاری فعالان کارگری در آن دیار با برنامه‌ی حزب منجر به تشکیل «گروه همت» گردید که چندی بعد در خلال انقلاب مشروطیت شاخه‌ی ایرانی آن با نام «فرقه‌ی اجتماعیون عامیون» تشکیل گردید. هم‌چنین گروهی با عنوان

نطفه‌ی جریان چپ ایران در زهدان جنبش کارگری بسته شده است. از سال ۱۲۸۴ خ. که کارگران چاپخانه‌های تهران (مطابق طهران) دست به تشکیل اولین اتحادیه‌ی کارگری زدند تا امروز که طبقه‌ی کارگر و فعالین آن در جدالی نابرابر علیه سرمایه‌داری مبارزه می‌کنند، چپ ایران اشکال و شیوه‌های مختلفی را در مبارزه تجربه نموده است. اگر بخواهیم از دریچه‌ی مارکسیستی به قضیه بنگریم چپ واقعی را بایستی با جنبش ضد سرمایه‌داری طبقه‌ی کارگر سنجید. چپ‌پسندی که از خواست‌های عینی و واقعی کارگران برمی‌خیزد، حصارهای جدایی صنف مختلف طبقه را کنار می‌زند و وحدت کلی را سازمان می‌دهد و می‌داند که منشا سیه‌روزی‌اش مناسبات سرمایه‌داری است. جنبش ضد سرمایه‌داری بر شهرها و مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر شهری تکیه دارد و پیشروانش به سلاح مارکسیسم مسلح هستند. اتحادیه‌ها، مدرسه و آموزشگاه آن‌ها هستند و شوراهای و کمیته‌های کارگاه و کارخانه، ماشین‌های زره پوش در حال پیشروی‌شان.

اما واقعیت امر این است که در کنار جنبش وسیع و جهانی پرولتاریای شهری، جنبش‌ها و حرکت‌های اجتماعی دیگری هم وجود دارند که وجود و شکل‌گیری‌شان برخاسته از نابرابری‌های مختلف اجتماعی است. در حقیقت نظام سرمایه‌داری نابرابری را در همه‌ی عرصه‌های اجتماعی گسترش داده است. این نابرابری‌ها در اشکال قومی، جنسی، مذهبی، شهر و روستایی و حتا در ساختار خانواده‌ها تجلی می‌یابد. ناراضی‌تبی و اعتراض به این نابرابری‌ها جنبش‌هایی را به وجود می‌آورند که در ۱۰۰ سال اخیر شاهد حضور و فعالیت آن‌ها هستیم. برخی از این جنبش‌ها از جنبش کارگری تأثیر گرفته و متقابلاً بر این جنبش تأثیر گذاشته‌اند. جنبش‌های دانش‌جویی، زنان، دهقانی، جنبش‌های اعتراضی

«گروه سوسیال دموکرات تبریز» به همت حدود ۲۰ نفر روشنفکر کمونیست ارمنی در این شهر ایجاد شده بود که علاوه بر کار تئوریک در یک اعتصاب کارگری (کارگران دباغ) فعالیت و تاثیر داشتند.<sup>۱</sup> با وجود آن که سوسیال دموکراسی تاثیرات مهمی از نظر تشکیلاتی بر جنبش کارگری ایران داشت اما هیچ سند و مدرکی در دست نیست که نشان دهد کارگران چپ از این نظر با حوزه‌ها یا

هسته‌های این حزب در ارتباط بوده باشند.<sup>۲</sup> ویژه‌گی مهمی که کارگران چاپخانه‌های تهران و تشکل‌شان را از همت، اجتماعیون عامیون و گروه سوسیال دموکرات تبریز جدا می‌کند این است که عناصر تشکیل دهنده‌ی اتحادیه را کارگران و رهبران‌شان را بخش آگاه صنف چاپچی تشکیل می‌دادند. آن‌ها علاوه بر تشکیل اتحادیه به چاپ نشریه‌ای با نام «اتفاق کارگران» دست زدند و بر سر خواست‌های صنفی چون افزایش دستمزد، کاهش ساعات کار و جلوگیری از اخراج کارگران و ... به طور جدی مبارزه کردند و به همین دلیل مورد حمله و کینه‌ی کارفرمایان چپ قرار گرفتند: محمددهگان از رهبران اتحادیه که خود در روزنامه‌ی رعد (به مدیریت سیدضیال‌الدین طباطبایی) کار

می‌کرد اخراج شد و محمد پروانه از بنیان‌گذاران اتحادیه مورد آزار و توبیخ کارفرمای دیگری در همین صنف قرار گرفت.

چند سال بعد به همت برخی روشن‌فکران و کارگران کمونیست از جمله اسدالله غفارزاده، میرزا قوام‌منشی، معی‌زاده، بهرام آقازاده، آقابابا یوسف‌زاده، سیف‌الله ابراهیم‌زاده، لطفی، محمدقلی علی‌خان‌زاده، در محله‌ی کارگری «صابونچی» شهر باکو در سال ۱۲۹۵ خ. «حزب عدالت» تاسیس گردید. این حزب، حزبی چپ‌گرا مدل حزب بلشویک روسیه بود. ۴ سال بعد در جریان اولین کنگره‌ی این حزب که به «حزب کمونیست ایران» تغییر نام داد، دفتر جدیدی در جنبش کارگری ایران باز شد. به این صورت که حزب پس از شکست جنبش جنگل وارد مرحله‌ی کار تشکیلاتی خارج از گیلان شد و به تاسیس اتحادیه‌ی مرکزی کارگران ایران دست زد. چندی بعد در دوران سرکوب رضاشاهی در سازماندهی اتحادیه‌های مخفی کارگری و برپایی چندین اعتصاب شرکت موثر داشت. تلفیق کار حزب و اتحادیه‌های کارگری به شکلی بود که تمایزی بین فعال کارگری با کادر حزب کمونیست به چشم نمی‌خورد. حیات و فعالیت این حزب پا به پای تحولات اتحاد شوروی و جهان بود زیرا تغییرات کمینترن، قدرت‌گیری جناح راست در حزب کمونیست شوروی و خروج سرمایه‌داری دولتی در شوروی بر نوع فعالیت حزب کمونیست ایران تاثیر مهمی داشت. عضویت این حزب در کمینترن باعث می‌شد تا تحولات این سازمان بین‌المللی در کارکرد حزب در بین کارگران و برخورد با حاکمیت سیاسی رژیم پهلوی تاثیر داشته باشد. گرچه حضور عناصری تئوریک و مستقل چون «آواتیس میکاییلیان» (سلطان‌زاده) و مقاومت کسانی چون او در برابر موج راست حاکم بر کمینترن و حزب شوروی را نمی‌توان نادیده گرفت. بهبود و یا تاریکی روابط شوروی با ایران نیز در

برخورد با جنبش تاثیرات مهمی داشت. مقاومت کمونیست‌های مستقل در حزب تنها تا سال‌های ۳۷-۱۹۳۸ میلادی دوام آورد و با تصفیه‌های خونین استالینی از میان رفت. جنبش کارگری در زمان حیات حزب کمونیست ایران (۱۲۹۹-۱۳۱۷ خ.) دارای نوساناتی است که نمی‌توان در مورد آن یک طرفه قضاوت کرد. نقد فعالیت فعالان این دوران را بایستی با در نظر گرفتن چند فاکتور تحلیل نمود:

الف) فعالیت مستقل کادرهای کارگری حزب در کارخانه‌ها بدون دستورهای تشکیلاتی (مانند محمد اسماعیلی-مهدی طهماسبی- یوسف افتخاری- میر ایوب شکبیا و عطاالله آرش در شهرهای تهران، رشت، اصفهان و آبادان)  
ب) وابسته‌گی تشکیلاتی به کمینترن  
ج) روابط دیپلماتیک ایران و شوروی در دوران دبیر کلی استالین  
د) سرکوب پلیسی سال‌های ۱۳۰۵ تا ۱۳۲۰ خ.

این‌ها مجموعه‌ای از عواملی هستند که فعالیت کارگری حزب را ارتقا داده و یا محدود و کاهش می‌دادند. ما همه‌ی این فاکتورها را نام بردیم تا بدانید که تنها حمله‌ی پلیس باعث محدودیت فعالیت در بین طبقه‌ی

کارگر ایران نبوده است. برای مثال یوسف افتخاری در خاطراتش به عامل روابط دیپلماتیک اشاره می‌کند: که استالین در دوران شکوفایی روابط تجاری با ایران از فعالیت کمونیست‌های ایرانی و یا ورود آن‌ها از شوروی به ایران ممانعت به عمل می‌آورده است.<sup>۳</sup> اما در کنار جنبش کارگری حرکت اجتماعی دیگری هم شکل گرفت که منشاء آن را باید در تغییرات روبنایی جامعه‌ی ایران جست‌وجو کرد.

### جنبش دانشجویی

این حرکت با مسافرت عده‌ای از فارغ‌التحصیلان دارالفنون یا مدارس متوسطه به صورت انفرادی شروع شد اما به طور رسمی از سال ۱۳۰۷ خ. در زمان وزارت فرهنگ یحیی قراگوزلو اعزام دانشجو از سوی دولت به اروپا آغاز گردید. در همین زمان قانونی نیز به تصویب رسید تا هر شش سال یک بار حداقل ۱۰۰ نفر دانشجو جهت فراگیری رشته‌های فنی، علوم طبیعی و ریاضی و پزشکی به اروپا اعزام شوند.<sup>۴</sup> هدف دولت وقت از اعزام دانشجو به خارج از کشور ایجاد یک نسل از تحصیل کرده‌گان مدرن بود که به ساختار وسیع و نوپای اداری رژیم پهلوی خدمت کنند. اما بر خلاف تصور سردمداران رژیم پهلوی اولین طیفی که پس از سرکوب‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۰ خ. سر بر آوردند همین دانش‌جویان اعزامی به فرنگ بودند. دولت رضاشاه در همان ابتدا با تکیه بر تحولات اجتماعی از بالا سعی کرد تا یک دولت نظامی نیمه‌فئودال نیمه‌سرمایه‌دار را پدید آورد. این تحولات از سویی ساختار نظام زمین‌داری را دست نخورده باقی می‌گذاشت و از سوی دیگر با ایجاد صنایع و گسترش روابط تجاری با کشورهای خارجی، رو به سوی مناسبات و روابط تولیدی سرمایه‌داری داشت. اعزام دانش‌جو به اروپا این تناقض را بر

اما واقعیت امر این است که در کنار جنبش وسیع و جهانی پرولتاریای شهری، جنبش‌ها و حرکت‌های اجتماعی دیگری هم وجود دارند که وجود و شکل‌گیری‌شان برخاسته از نابرابری‌های مختلف اجتماعی است. در حقیقت نظام سرمایه‌داری نابرابری را در همه‌ی عرصه‌های اجتماعی گسترش داده است. این نابرابری‌ها در اشکال قومی، جنسی، مذهبی، شهر و روستایی و حتا در ساختار خانواده‌ها تجلی می‌یابد. نارضایتی و اعتراض به این نابرابری‌ها جنبش‌هایی را به وجود می‌آورند که در ۱۰۰ سال اخیر شاهد حضور و فعالیت آن‌ها هستیم



درکاش از شرایط موجود در تعریف تضادهای شوروی و دنیای سرمایه‌داری خصوصی معنی می‌یافت. این درک طبقه‌ی کارگر را دنباله و پیرو حزب طراز نوین می‌دانست.

گروه کاملاً دانشجویی نبود و از میان اعضا ۱۵ یا ۱۷ نفر (اکثریت شغلی افراد تشکیل دهنده) دانش‌جو و بقیه استاد دانشگاه، کارمند، کارگر و حقوق‌دان بودند. هسته‌ی دانش‌جویی گروه موفق به برپایی چند اعتصاب صنفی در دانش‌گاه تهران شد. سپس به پخش اعلامیه به مناسبت اول ماه مه ۱۳۱۶ خ. دست زد. ارانی با همان دیدگاهی که ذکر شد به شوروی مسافرت کرد و سعی کرد تا اجازه‌ی تاسیس حزب کمونیست (در واقع احیای آن) را از کمینترن بگیرد اما موفق نشد. این درست در زمانی بود که بسیاری از فعالین کارگری یا دست‌گیر شده و یا از کشور خارج شده بودند. سرکوب شدید پلیسی و عدم تشکلیابی کارگران واحدهای تولیدی و پراکندگی تولید باعث شد تا از سال



۱۳۱۶ تا ۱۳۲۰ خ. جنبش به شدت ضعیف شود. جنبش دانش‌جویی پس از ۵۳ نفر در تلاطمات سیاسی دهه‌ی ۳۰، ۴۰ و ۵۰ خورشیدی طیف عظیمی از دانش‌جویان را وارد گود مبارزه کرد که خود را کمونیست می‌دانستند اما بسیاری از آنان ارتباط ارگانیکی با فضای کار و تولید و جنبش اعتراضی کارگران نداشتند. البته یک نکته‌ی مهم وجود دارد که باید در این‌جا به آن اشاره کرد و آن فضای رزمنده‌ی چپ در سطح اجتماعی است. فضایی که مدیون مبارزات پیشروان چپ دانش‌جو و جنبش دانش‌جویی ایران است: در شکل‌گیری مشی چریکی، مبارزات رادیکال کنفدراسیون دانش‌جویان و محصلین خارج کشور (در اروپا و آمریکا) و یا کمک به حرکت‌های مسلحانه‌ی عشایری-دهقانی در فارس و کردستان با خیل عظیمی از فعالین دانش‌جویی مواجه می‌شویم که در این حرکت‌ها تأثیر مستقیم و به‌سزایی داشتند.

این‌ها همه در حالی رخ می‌داد که طبقه‌ی کارگر در حال تغییر و بازتولید خود به شکلی نوین‌تر بود: اصلاحات ارضی و رشد روابط تولید سرمایه‌داری در شهرها، گسترش مبادلات کالایی ایران و بقیه‌ی نقاط جهان و سرمایه‌گذاری شرکت‌های چندملیتی در کشور همه و همه عواملی بودند که ایران را بیشتر در حلقه‌های جهانی سرمایه‌درگیر و منطبق می‌ساختند. شهرها به عنوان مراکز اصلی رشد طبقه‌ی کارگر با افزایش جمعیت و تغییر ساختاری به عنوان «مکان» شکل‌گیری پرولتاریا سهم و نقش داشتند. از طرفی شهرک‌های تازه احداث شده که در کنار صنایع به وجود آمدند نیز به این شهرهای بزرگ اضافه شدند که همه با هم محل استقرار طبقه‌ی کارگر صنعتی بودند. این‌ها همه به معنی ایجاد پرولتاریای صنعتی در ایران بود.

اما جدا از تحلیل اقتصادی شرایط ما با تحلیل جامعه‌شناسی پرولتاریای ایران نیز سرو کار داریم. بخش مهمی از این طبقه هنوز وابسته‌گی‌های روستایی و حتا عشایری خود را حفظ کرده و بخشی به دلیل امتیازات ویژه ناشی از رشد قیمت نفت در دهه‌ی ۵۰ هیچ درکی از مبارزه‌ی طبقاتی نداشتند. این ویژه‌گی نوعی شکاف بین طبقه و بخش رزمنده و هوادار آن ایجاد کرده بود. در بین فعالین دانش‌جویی که به طور حرفه‌ای به سازمان‌های چپ ملحق شده

نمی‌تافت چرا که از یک سو جوان ایرانی را در محیط پر تب و تاب و نیمه دموکراتیک اروپای دهه‌ی ۳۰ قرار می‌داد (که عرصه‌ی جدال چپ و راست بود) و از سوی دیگر همان سیستم اعزام کننده او را به زیر بمباران تبلیغات شاه‌پرستانه و استبدادی می‌گرفت. طبیعتاً جاذبه و منطق سوسیالیسم و لیبرالیسم از اتوریته و اقتدار ظل‌اللهی بسیار موثرتر بود. این شورش در برابر این تناقض منشا پیدایش نسلی از مخالفین و ایجاد جنبشی از آن‌ها شد. جنبشی که جنبش دانش‌جویی نام گرفت. از میان این دانش‌جویان کسانی چون «احمد داراب (اسداف)»، «محمد تقی ارانی»، «ایرج اسکندری»، «مهدی بازرگان» و «علی اردلان» برجسته‌تر بودند که هر کدام جذب مارکسیسم یا لیبرالیسم شده و هر کدام با نگاهی مشخص اجتماعی به مصاف با حاکمیت سیاسی ایران شتافتند. **خواست‌گاه جنبش دانشجویی در چپ ریشه دارد** و نخستین اتحادیه‌ی دانش‌جویی توسط دانش‌جویان مارکسیستی چون مرتضا علوی و تقی ارانی تاسیس و فعال شد. این اتحادیه به صورت معنوی مورد پشتیبانی حزب کمونیست ایران قرار گرفت و پس از چندی به تاسیس «فرقه‌ی جمهوری انقلابی» و انتشار نشریه «پیکار» منتهی شد. تئوری مشخص این طیف از دانش‌جویان نقد مناسبات عقب مانده فئودالی، ضدیت با سرمایه و رژیم استبدادی پهلوی بود. این مرحله از فعالیت با تبعید مرتضا علوی (و بعداً اعدام او در شوروی) و ایرج اسکندری از آلمان، اتمام تحصیلات ارانی و بازگشت داراب به ایران پایان پذیرفت. بخشی از همین فعالین بعداً در ایران مجدداً به سازماندهی دانش‌جویان پرداختند.

«گروه ۵۳ نفر» اولین هسته‌ی اصلی فعالین جنبش دانش‌جویی در ایران است. درک این گروه چپ‌گرا از اقتصاد سیاسی، فلسفه و مبارزه‌ی طبقاتی درکی شوروی‌گرایانه و کمینترنی بود. حسن نیت و سلامت نفس دکتر ارانی به عنوان فعال دانش‌جویی پیشین، استاد دانشگاه و سازنده‌ی تشکل مخفی ۵۳ نفر، واقعیتی است که هیچ مورخی قادر به رد آن نیست اما دیدگاه ارانی و دیگر فعالان دانش‌جویی دیدگاهی استالینی بود. **دیدگاهی که مبارزه‌ی طبقاتی را نه در توانایی و پیکار کارگران بلکه در بد قدرتمند حزب نخبه‌گان کمونیست می‌دید.** حزبی که

بودند تا سال ۱۳۵۴ خورشیدی ما با دو گروه عمده مواجهیم :  
۱) مائوئیست‌ها (که در سازمان انقلابی توده، طوفان، کادرها، سازمان انقلابیون کمونیست متمرکز بودند) و ۲) چریک‌ها (که عملاً در سازمان چریک‌های فدایی خلق و مجاهدین خلق و چند گروه کوچک چریکی متمرکز بودند).

گروه اول بر ایده‌ی مائو مبتنی بر کانون‌های انقلابی روستایی پای می‌فشرده. تنها بخشی از آن‌ها که در سازمان انقلابی فعالیت می‌کردند رو به کار تشکیلاتی در بین کارگران مهاجر ایرانی در دوی و کویت آوردند که عملاً در ایجاد تشکیلات کارگری در بین آنان ناکام ماندند. چریک‌های فدایی نیز در یک مقطع به کار تحقیقاتی در مورد شهر و روستا دست زدند و عملاً با وارد شدن به عرصه‌ی مبارزه‌ی مسلحانه‌ی شهری این کار را رها کردند. تنها از سال ۱۳۵۴ خ بخش مارکسیست لنینیست مجاهدین و تعدادی از کادرهای سازمان چریک‌ها رو به مراکز تولیدی و کارخانه‌ها آوردند. بین سال‌های ۱۳۴۲-۱۳۵۵ چپ ایران بیشتر (و نه به صورت مطلق) پا در جنبش دانش‌جویی و محافل روشنفکری داشت. از طرفی این جنبش عملاً درکی خلقی (اتحاد نیروها و طبقات ضدامپریالیست با هم‌دیگر) داشت.<sup>۶</sup> اما این که جنبش کارگری و دانش‌جویی با هم چه ارتباط و چه تأثیری بر هم داشته‌اند بایستی به آمار و ارقام و نتیجه‌ی مبارزات کارگران رجوع کرد.

تا شهریور ۱۳۵۷ طبقه‌ی کارگر به میدان مبارزات سیاسی وارد نشده بود. اعلامیه‌های سازمان چریک‌ها و مجاهدین (م. ل. حاکمی از آن است که کارگران نسبت به اعتراضات نوپا بی‌تفاوت هستند. البته از ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۷ مبارزات صنفی کارگران واحدهای صنعتی افزایش یافته بود اما هرگز سیاسی نشده بود. از آذر و دی‌ماه ۱۳۵۷ مبارزات کارگران وارد مرحله‌ی تازه‌ای می‌شود اما هنوز خواست‌های این طبقه صنفی است با این حال کارخانه‌های بزرگی چون «جهان چیت»، «کبریت توکلی تبریز»، «پالایشگاه آبادان»، «نورد اهواز» و «کارخانه ارج تهران» وارد مبارزات اعتصابی شدند. فعالیت سازمان‌های چپ و دانش‌جویان چپ‌گرا در این دوران چشم‌گیر است به طوری که در بسیاری از واحدهای بزرگ تولیدی از جمله پالایشگاه آبادان نفوذ کرده و به پخش دائمی اعلامیه دست زده بودند اما قادر به سیاسی کردن فعالیت این کارخانه‌ها نشده بودند. در بهمن ماه اوضاع تغییر کرد. نفت‌گران در آخرین روزها خواست‌های سیاسی را مطرح کرده و دست به تشکیل شورای اعتصاب زدند و با نیروهای ارتشی وارد شده به پالایشگاه مبارزه کردند. کارخانه‌های مختلف در تهران و دیگر شهرها نیز به این روند پیوستند.

با پیروزی قیام و ایجاد فضای باز سیاسی پس از بهمن ۵۷ سازمان‌های چپ (هم چریک‌ها و هم جریان‌های خط ۳) وارد مراکز تولیدی شده و به کار سیاسی و صنفی دست زدند. پس از قیام از ۲۷۴ واحد صنعتی فعال، ۳۳۶ مورد اعتصاب دیده شده که نقش چپ‌ها مخصوصاً جریان‌های خط ۳ حائز اهمیت است.<sup>۷</sup>

سال‌های ابتدایی پس از قیام را می‌توان سال‌های نزدیکی جنبش دانش‌جویی چپ و جنبش کارگری دانست. زیرا فضای باز سیاسی بین سال‌های ۵۷ تا ۶۰ خ. این فرصت را به چپ‌ها داد تا بتوانند به صورت علنی فعالیت کرده با کارگران کارخانه‌ها و پروژه‌ها تماس بگیرند. از طرفی قدرت‌نمایی کارگران نفت‌گر و دیگر بخش‌های صنعت در قیام بهمن ۵۷ به طبقه‌ی کارگر نشان داد که می‌توانند در تغییر سرنوشت خود و بقیه‌ی مردم موثر باشند. در این مقطع کارگران به ایجاد تشکلهایی از قبیل «سندیکای کارگران پروژه‌ای و

بیکار» در اصفهان، آبادان و سقز دست زدند. یا کارگران شرق تهران و کارگران در گیلان و کارگران جنرال موتورز اقدام به ایجاد شوراهای کارگری نمودند. ردپا و تأثیر فعالین چپ و دانش‌جویان کمونیست به خصوص جریان‌های موسوم به خط ۳ در این شکل‌گیری‌ها بسیار مشهود و مشخص است. اما تسخیر «خانه‌ی کارگر» توسط اوباش حزب‌اللهی، فرمان کودتای ضد فرهنگی اردیبهشت ۱۳۵۹ خ. شروع جنگ عراق علیه ایران و واقعه‌ی ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ این تلاش‌ها را ناکام گذاشت. حرکت به اصطلاح انقلاب فرهنگی از سوی جمهوری اسلامی پایگاه عمده‌ی فعالین دانش‌جویی را از آن‌ها گرفت. در این حرکت از پیش سازماندهی شده رژیم با استفاده از نیروهای شبه نظامی، سپاه پاسداران و دانش‌جویان اسلام‌گرا توانست دانش‌گاه‌ها را به شکل خشونت‌آمیزی تصرف کند. عدم همراهی «انجمن دانش‌جویان مسلمان» (هوادر سازمان مجاهدین خلق) در ابتدای حمله و عقب‌نشینی «دانش‌جویان پیشگام» (هوادر سازمان چریک‌های فدایی خلق) در نیمه راه عملاً پیشروی مهاجمین را هموار نمود. در این مبارزه‌ی نابرابر تنها «سازمان دانش‌جویان مبارز» (هوادران جریان‌های خط ۳ با محوریت «سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر») باقی ماند که مبارزه‌اش به شکست انجامید. رژیم نوپا آرام آرام می‌رفت تا با تسخیر کانون‌های اجتماعی و سیاسی معادلات قدرت را به نفع خود برگرداند. با پس‌گیری هر کانون، فعالین اجتماعی نیز سرکوب و قلع و قمع می‌گردیدند. دانش‌گاه‌ها، دفاتر سندیکاها و شوراهای کارگری، خانه‌ی کارگر و پس از آن دفاتر و مقرهای سازمان‌ها و احزاب چپ از جمله این کانون‌های علنی فعالیت بودند که با تسخیر آن‌ها فعالین اجتماعی عملاً از فعالیت باز می‌ماندند. جنگ اصلی‌ترین بهانه‌ای بود که با توسل به آن رژیم به سرکوب اعتراضات کارگری دست زد. در سال‌های پس از سرکوب و تعطیلی دانشگاه شکاف بین جنبش دانش‌جویی بسیار عمیق گردید. این شکاف تا سال ۱۳۸۳ خ. ادامه یافت. چپ ایران که دیگر در چهارچوب جریان‌های خارج کشور فعالیت می‌کرد برای سازماندهی کارگری به طرح‌های جدیدی دست زدند. «راه کارگر» و «رزمندگان» ایجاد اتحادیه‌های کارگری مخفی را پیشنهاد کردند و «حزب کمونیست ایران» طرح شوراهای و مجامع عمومی و پس از آن «تشکل‌های توده‌ای کارگری» (مصوب پلنوم دهم کمیته مرکزی آبان ۱۳۶۶)<sup>۸</sup> را ارائه دادند که عملاً به اجرا درنیامدند چون فعالین کارگری از ارتباط علنی و گسترده با بدنه‌ی طبقه محروم بودند و اختناق در سطح کارخانه‌ها و پروژه‌ها مانع بسیار مهمی در این ناکامی بودند. در سال‌های ۱۳۶۴ تا ۱۳۶۸ خ. «اتحادیه‌ی صنعت کاران سندج» تنها تشکل علنی و مستقل کارگری در ایران بود که هنوز در راستای منافع صنفی کارگران فعالیت می‌کرد. این تشکل عملاً در سال‌های ۱۳۶۷ تا ۱۳۶۸ خ. شکل نیمه علنی پیدا کرده بود و با وجود آن که بخشی از این اتحادیه به حزب کمونیست و کومه‌له گرایش داشت هیچ کدام از اشکالی را حزب برای سازماندهی توصیه می‌کرد را به اجرا در نمی‌آورد. فعالیت اتحادیه‌ی شکلی عملی داشت و توصیه‌ها فقط در قالب تئوری پاسخ‌گو بودند!

پس از بازگشایی دانش‌گاه‌ها یک دوره‌ی بیگانگی جنبش دانش‌جویی با جنبش کارگری به چشم می‌خورد. پروسه‌ی بیگانگی با طبقه‌ی کارگر و روی آوردن به اندیشه‌های لیبرالی در سال‌های ۱۳۷۰ تا ۱۳۸۰ خ. به طور چشم‌گیری صورت گرفته بود. این بیگانگی از دو بُعد قابل بررسی است:

۱) بُعد جهانی: فروپاشی نظام سرمایه‌داری دولتی در شوروی و اروپای شرقی و افول افق سوسیالیسم غیر کارگری (بورژوازی) در

دهه‌ی ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ میلادی (۱۳۶۰ تا ۱۳۷۰ خورشیدی) در سطح جهان باعث شد تا بسیاری از سازمان‌ها و احزاب و گرایش‌های وابسته به این دیدگاه امید و باورشان را به آن از دست بدهند. از همین مقطع تاریخی یک گرایش به راست از سوی لایه‌ی میانی در سراسر جهان شروع شد. بخش وسیعی از این لایه‌ی اجتماعی که در جنبش دانش‌جویی حضور فعال داشت با بحران در سرمایه‌داری دولتی دست به عقب‌نشینی وسیعی در سطح این جنبش زد. رشد جریان‌ات فاشیستی، راست و اسلام‌گرا در اروپا، آمریکا و آسیا جنبشی را با شعارهایی گوناگون پدید می‌آورد که بر پرچم‌اش شعار رجوع به اسلام بنیادگرا، لیبرالیسم، ناسیونالیسم افراطی، یا در مترقی‌ترین حالت دفاع از صلح و محیط زیست را نقش بسته بود. سال‌های بعد از فروپاشی اردوگاه سرمایه‌داری دولتی، در ایران نیز تأثیرات مهمی را به جا نهاد. یأس و بحران بخش مهمی از سازمان‌های هوادار و یا پیرو اردوگاه شوروی را فرا گرفت. لیبرالیسم از نوع ایرانی‌اش در بین آن بخش از دانش‌جویان ایرانی که فعالیت سیاسی داشتند جا باز کرد. بخش مهمی از دانش‌جویانی که بعد از بازگشایی دانشگاه‌ها وارد این مکان شده بودند عملاً انسان‌هایی غیر سیاسی و دور از مسائل اجتماعی بودند. بی‌تفاوتی این دانش‌جویان را می‌توان هم ناشی از تأثیر فضای بین‌المللی دانست و هم سرکوب و خلاء داخلی. اما

آن بخش که باوری سیاسی و اجتماعی داشتند به شدت رو به لیبرالیسم و رد سوسیالیسم، انقلابی‌گری و تعهد توده‌ای آوردند.

**۲) شرایط داخلی:** رژیم موفق شد تا پایان اردیبهشت ۱۳۵۹ تمامی دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی در کشور را تعطیل کرده بخش عظیمی از دانش‌جویان و اساتید غیر اسلامی (منظور از اسلامی درک و برداشت اسلام فقه‌ای و رژیمی است) را پاک‌سازی و اخراج نماید. حدود یک سال بعد با وقوع واقعه‌ی ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ خ. کلیه‌ی سازمان‌ها و احزاب چپ مورد حمله‌ی خشن و پلیسی قرار گرفتند و دفتر فضای باز سیاسی در ایران بسته شد. بسیاری از کادرها و هواداران سازمان‌ها

و احزاب چپ دست‌گیر، زندانی و یا اعدام شدند و فعالیت علنی آن‌ها عملاً متوقف شد. این فضا باعث شد تا بسیاری از آن‌ها یا به کردستان عزیمت کرده و در قالب سازمان‌های مستقر در آن جا فعالیت کنند و یا خاک ایران را ترک کرده رخت مهاجرت را به تن کنند. فضای خلاء تا بازگشایی دانشگاه‌ها باعث شد تا نسل جدیدی که در پایان دهه‌ی ۶۰ و آغاز دهه‌ی ۷۰ خورشیدی وارد دانش‌گاه‌ها می‌شدند با کار سیاسی و مبارزه بیگانه و ناآشنا باشند. آن بخش که در قالب تشکلهای موجود فعالیت می‌کردند عمدتاً در چهارچوب اصلاح‌طلبی و لیبرالیسم (به شدت ضد کمونیستی) فعالیت و فکر می‌کردند. خرداد ۱۳۷۶ خ. فرصت بزرگ و مناسبی برای طیف خط امامی سابق بود تا با لباس اصلاح‌طلبی به فضای ضد چپ، فاقد تعهد انقلابی و بورژوازی دامن بزنند. آن‌ها همه‌گی به «دفتر تحکیم وحدت» چشم داشتند و هواداران خود را در آن سازماندهی می‌کردند. جنبش کارگری و زنان در این وادی عملاً هیچ معنایی نداشت و دفتر تحکیم می‌کوشید در چهارچوب اصلاح‌طلبی

یک جنبش دانش‌جویی وابسته به رفرمیسم حکومتی را تدارک ببیند. سال‌های آغازین اصلاحات با پیروزی مطلق این جریان همراه بود اما واقعه‌ی کوی دانشگاه و پس از آن حمله به دانش‌جویان در ارومیه و حمله به نشست دفتر تحکیم در خرم‌آباد این فضا را شکست و این آغاز پایان جنبش راست و اصلاح‌طلب دانش‌جویی بود. خاتمی و دیگر رهبران اصلاح‌طلبان با عقب‌نشینی‌های پیاپی و خلف وعده‌هایشان (که طبیعی هم بود) ماهیت طبقاتی و سیاسی اصلاح‌طلبان را برای دانش‌جویان و بقیه‌ی مردم بیش از پیش روشن‌تر نمودند. در همین دوران هسته‌های پراکنده‌ی چپ در دانش‌گاه‌های تهران، تبریز، مشهد، شیراز و اهواز در حال شکل‌گیری بود. برخی از این دانش‌جویان طی یک مرحله فعالیت سیاسی با اصلاح‌طلبان به اصلاحات و نظام اقتصادی موجود و وعده داده شده شک کرده به مطالعه دست زده و به مارکسیسم رسیده بودند. طیفی دیگر از خانواده‌های جان‌باخته‌گان دهه‌ی شصت بوده و یا بسته‌گان‌شان طعم زندان و شکنجه‌ی آن سال‌ها را چشیده و به جریان‌ات چپ سمپاتی داشتند و با این بستر ناامیدی از رفرمیسم به مارکسیسم روی می‌آوردند و بخش سوم دانش‌جویانی بودند که با این دو طیف در ارتباط بوده و در فعالیت‌های دانش‌جویی وارد محافل مطالعاتی و گروه‌های فکری آن‌ها شده بودند. سال ۱۳۸۳

با انتشار نشریات «دانشگاه و مردم» و «خاک» این خط فکری و مبارزاتی در دانشگاه‌ها خود را نشان داد. در همین زمان جنبش اعتراضی کارگران از فاز نامه‌نگاری و شکواییه نوشتن وارد مرحله‌ی رادیکال‌تری شده بود و دو جریان کمیته‌ی پیگیری و کمیته‌ی هماهنگی اعلام موجودیت کرده و وارد فاز فعالیت عملی شده بودند. این رخدادها همه بر هم تأثیر دیالکتیکی داشت و فعالین چپ دانش‌جو را به سوی حمایت عملی و شرکت در مبارزات طبقه‌ی کارگر ایران سوق می‌داد: دعوت از «منصور اسانلو» برای سخنرانی در دانش‌گاه، شرکت فعال در کمیته‌ی آزادی «محمود صالحی» و انتشار بیانیه در راستای خواست آزادی

فعالین کارگری چون صالحی و دیگر فعالان کارگری، شرکت جدی و فعالانه در مراسم روز کارگر سال‌های ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۶ و ارتباط‌گیری با بخش‌های مختلف طبقه‌ی کارگر از جمله تلاش‌های این فعالین در امر ارتباط‌گیری و کار در بین کارگران ایران بود. تا این‌جا ما در بررسی جنبش‌های مورد نظر بیشتر به سیر تاریخی شکاف و فاصله‌ی آن‌ها پرداختیم اما در این جا می‌خواهیم به گره‌گامی بپردازیم که ریشه و یا یکی از ریشه‌های این شکاف را بررسی نماییم.

گره‌گاه جنبش‌های اجتماعی (حداقل در ایران) ارتباط این جنبش‌ها و فعالان آن با سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی (اعم از چپ و راست) است. بخش مهمی از سازمان‌ها و احزاب به جنبش‌های اجتماعی به عنوان دنباله‌ی خود نگریسته‌اند. ایجاد تشکلهای کارگری و دانش‌جویی و زنان منتسب به جریان‌ات شناخته شده‌ی سیاسی بارزترین مثال در این زمینه است. این مساله همان‌طوری که گفتیم به هر دو گرایش سیاسی و اجتماعی چپ و راست مربوط

**سرمایه‌داری در عصر امپریالیستی و شکل‌نهایی و امروزی آن (نئولیبرالیسم) سعی در تمیزه کردن حرکت‌های اجتماعی دارد. یعنی می‌کوشد تا با رویکردی فرهنگی - اجتماعی هر کدام از این جنبش‌ها را از هم‌دیگر جدا کند: اتم‌های جدا از هم. این اتم‌ها تنها باید فعال سیاسی یا اجتماعی صرف باشند یعنی از نگاه رادیکال و ریشه‌ای به مسائل اجتماعی پرهیز کنند و فقط به فعالیت سطحی بپردازند**



می‌شود و جریان‌ات اصلاح‌طلب حکومتی مانند جبهه‌ی مشارکت ایران اسلامی، حزب همبستگی، نهضت آزادی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نیز کوشیدند در جنبش‌های دانش‌جویی و کارگری پایگاه خود را ایجاد کرده و یا با به راه انداختن جریان موسوم به «کمونیسم اسلامی» قطبی را به نفع خود در جنبش زنان به وجود آوردند. اما در این‌جا هدف مشخص ما جریان چپ و کمونیستی است که ریشه‌های تنومند هر ۳ جنبش اجتماعی در درون و گذشته‌ی این جریان وجود دارد. ما برای بررسی شکاف بدنه‌ی دو جنبش بایستی نقدی رادیکال از نظام سرمایه‌داری و مبارزه‌ی چپ‌ها داشته باشیم:

سرمایه‌داری در عصر امپریالیستی و شکل نهایی و امروزی آن (نئولیبرالیسم) سعی در امتیزه کردن حرکت‌های اجتماعی دارد. یعنی می‌کوشد تا با رویکردی فرهنگی-اجتماعی هر کدام از این جنبش‌ها را از هم‌دیگر جدا کند: اتم‌های جدا از هم. این اتم‌ها تنها باید فعال سیاسی یا اجتماعی صرف باشند یعنی از نگاه رادیکال و ریشه‌ای به مسائل اجتماعی پرهیز کنند و فقط به فعالیت سطحی بپردازند. از سوی دیگر این اتم‌ها از ارتباط‌گیری با یک‌دیگر محروم هستند. حسی از خودبیگانگی و منفعل نسبت به دیگر حرکت‌های اجتماعی. سمت و سوی فعالیت دانش‌جویان مرتبط با جریان اصلاح‌طلب و مشخصاً دفتر تحکیم وحدت کاملاً از این خط پیروی می‌کرده و هنوز هم می‌کنند. شما هیچ ارتباط ارگانیکی و یا حتی تئوریکی را بین خط دانش‌جویی اصلاح‌طلب و جنبش اعتراضی کارگران نمی‌بینید، این در حالی است که در همان زمان حرکت‌های اعتراضی کارگران در حال رشد بود. اما جریان چپ و کمونیستی روایتی دیگر دارد. چرا که کمونیسم در اساس سوژه‌ی مبارزاتی‌اش طبقه‌ی کارگر و توده‌های فرودست اجتماع است. اما چند عامل مهم بدنه‌ی طبقه‌ی کارگر را از جنبش دانش‌جویی و سازمان‌های چپ و کمونیست جدا کرده است.

**۱- عامل اول عدم تشکل‌یابی کارگران و تشکل‌گریزی این طبقه است.** حزب‌گریزی و دوری از کار جمعی یک معضل تاریخی در ایران است که به فرهنگ دسپوتیستی (استبداد شرقی) باز می‌گردد که به اشکال مختلف باز تولید شده و به دوران ما رسیده است. این عامل باعث شده تا کمونیست‌ها در سازماندهی کارگران واحدهای تولیدی و توزیعی توفیقی نداشته باشند. یا بهتر است بگوییم پروسه‌ی سازماندهی با کندی بسیار زیاد پیش برود. کارگران از تشکل‌یابی گریزانند چرا که یا آن را کار بی‌فایده‌ای می‌دانند و سعی می‌کنند تا حقوق خود را با راه‌هایی غیر از مبارزه‌ی جمعی (حتا در شکل قانونی آن) به دست آورند و یا از کار جمعی هراسانند و آن را باعث اخراج و بیکاری خود می‌دانند. یکی دیگر از دلایل روحیه‌ی فردی و تشکل‌گریزی کارگران ریشه‌های روستایی طبقه‌ی کارگر ایران است. ویژه‌گی اصلی خرده مالکی فردگرایبی است. همین دهقان خرده مالک و یا حتا دهقان بی‌زمین از روستا به شهر آمده و در کارخانه‌ها یا پروژه‌ها به عنوان کارگر مشغول به کار می‌شود. این کارگر با ریشه‌ی روستایی با همان فرهنگ در محل کار خود مشغول به کار است و در قبال رخدادهای این فضا عکس‌العمل نشان می‌دهد. این مساله در پروژه‌های عمرانی به شدت به چشم می‌خورد زیرا که بخش مهمی از کارگران این مراکز را کارگران فصلی و روستایی تشکیل می‌دهند که فاقد آگاهی طبقاتی و یا دارای خصلت‌های روستایی هستند.

**۲- عامل دوم سکتاریسم در صفوف سازمان‌ها و احزاب چپ ایران است.** فضا و ادبیات این جریان‌ات به صورت عمده (و نه مطلق)

فضای گروه‌های سرنگون‌طلب است که بعضاً یا مخاطبین خود را نمی‌یابد یا کارگران و توده‌های عادی مردم از آن‌ها گریزان هستند. سکتاریسم یا فرقه‌گرایی توده‌ها را به عنوان بخشی از خود تلقی می‌کنند. فرقه تشکیلات جدا از طبقه است که علیه یک سیستم مسلط اجتماعی مبارزه می‌کند. فرقه‌ها ظاهراً در حال مبارزه به خاطر سوژه‌ها هستند (طبقه و توده) اما از آن‌ها فاصله دارند بنابراین راه‌حل‌های آن‌ها غیرتوده‌ای و غیرفراگیر است. فرقه‌ها در برخورد با جنبش‌های اجتماعی سعی دارند تا حرکت‌های آن‌ها را در مسیر شعارها و خواست‌های خود هدایت کنند. فرقه‌ها سعی می‌کنند مهر خود را بر حرکت‌های اجتماعی زده و وانمود می‌کنند که هر حرکتی تحت تاثیر آن‌ها انجام پذیرفته است. فرقه‌ها، سازمان نخبه‌گانی هستند که پس از به دست گرفتن قدرت نیز از همان برج خود به توده‌ها نگاه می‌کنند لذا در برخورد با سوژه‌های خود در موقع لزوم با آن‌ها با خشونت برخورد کرده، سرکوب‌شان می‌کنند و بر آن‌ها برجسب‌های سیاسی و اجتماعی می‌زنند. سکتاریسم ایده‌ی طبقه‌ی کارگر نیست و از بالا به آن نگاه کرده سعی در انحراف آن دارد. این همان درکی است که «سوسیالیست‌های تخیلی» و یا «کمونیست‌های هموارطلب» در قرن ۱۹ داشتند و مارکس و انگلس به طور جدی به نقد آن پرداختند.

**۳- عامل سوم فضای صرفاً روشنفکری و غیر واقع‌گرای حاکم بر اجتماعات دانش‌جویی و بخشی از جنبش چپ دانش‌جویان است که ادبیاتی کاملاً تخصصی و منحصر به فرد دارد.** این ادبیات و یا حتا شیوه‌ی برخورد با ادبیات روزمره‌ی کارگران و زحمت‌کشان بیگانه و یا حتا متضاد است و طبیعتاً مساله‌ی ارتباط گرفتن و آموزش کارگران را مخدوش کرده و ناکام می‌گذارد. تجربه‌ی تلخ فعالیت‌های بی‌شماری از سوی دانش‌جویان وجود دارد که به دلیل درک ذهنی و عدم برخوردهای خاص با کارگران به شکست منجر گردیده. برخورد با طبقه‌ی کارگر و اقشار مُدبگیر و زحمت‌کش در حاشیه‌ی شهرها و یا روستاها برخورد هوشیارانه و حساب شده‌ای را می‌طلبد که هرگز در بین روشن‌فکران مرسوم و یا حتا قابل تصور نیست.

**۴- عامل چهارم مذهب است.** عاملی تاریخی و قدرت‌مند که در سراسر جهان (از انترناسیونال اول تا کنون) برای کوبیدن چپ و کمونیست‌ها به کار گرفته شده است. این عامل در مشرق زمین به شدت تاثیر داشته به طوری که می‌توان گفت اسلام سیاسی به همین دلیل توسط سرویس‌های اطلاعاتی امپریالیستی ایجاد و تقویت گردیده‌اند. قدرت‌گیری و یا فعال شدن اسلام‌گرایان تندرو در افغانستان، ایران، فلسطین، لبنان، مصر، ترکیه و عراق درست بر همین بستر یعنی نفوذ مذهب در جوامع شرقی صورت گرفته است. دست‌گاه‌های حکومت طبقاتی در ایران همیشه مخالفان خود را با سلاح تکفیر مذهبی کوبیده‌اند. این سرکوب به دو دلیل با موفقیت انجام می‌شد: (۱) مذهب در اعماق اجتماع و در بین توده‌های مردم ریشه داشته و مردم به دلایل مختلفی از جمله مسائل جغرافیایی و کم‌آبی و یا سلطه‌ی دائمی رژیم‌های استبدادی و تاخت و تاز دائم عشایر وحشی چشمانشان به آسمان و نیروهای ماورالطبیعه بوده است. پس سرپیچی از مذهب امری ناخوشودنی و ننگ‌آمیز تلقی می‌گردید (۲) همیشه دست‌گاه سیاسی در ایران با سیستم مذهبی همراه بوده است. مذهب و دولت شرقی کلافی در هم پیچیده و جدا ناشدنی بوده‌اند و سیاست‌مداران (شاهان، وزرا و امرا) با یاری و فتوای پیشوایان مذهبی کار خود را پیش می‌برده‌اند. شیخ‌الاسلام‌ها و امام جمعه‌ها همیشه جزو ارکان و تایید کننده‌گان

حکومت بوده‌اند. در این مورد مشخص یعنی کمونیست‌ها و چپ‌ها تیغ تیز حمله از سوی این دستگاه و مذهب رسمی بوده. به قدرت رسیدن اسلام‌گرایان پس از بهمن ۱۳۵۷. باعث مذهبی شدن کل ارکان و قوانین حکومت گردید و امر حکم ارتداد و اعدام ناشی از آن را به صورت ساده‌ای در ایران پیاده کرد. اما حکومت برای گریزان کردن مردم و کارگران از چپ همیشه بی‌دینی و آتئیسم آن‌ها را بهانه کرده و توده‌ها و کارگران را از نزدیک شدن به این جریان باز داشته است. جنبش دانش‌جویی نیز در طول ۸۰ سال اخیر هرگز نتوانسته سیاست هوشیارانه و برنامه‌ریزی شده‌ای را در این مورد به کار گیرد و به فعالیت در میان طبقه پردازد. حتی بعضاً سیاست نابه‌جایی هم در مورد مذهب‌ستیزی باعث ضدیت توده‌ها با فعالین شده است و یا در نقطه مقابل باعث برخورد غیر ماتریالیستی با مذهب و اعتقادات توده‌ها گردیده است. اگر بگوییم یکی از دلایل اصلی ناکامی چپ‌ها در ایران مذهب است بی‌راه گفته ایم.

بحث اتحاد کارگران و دانش‌جویان مستلزم شناخت از هر دو بخش اجتماعی و فرهنگ و ساختار اجتماعی هر دو جنبش است. کمونیسم تنها بديل برای رهایی پرولتاریا و پیروزی نهایی جنبش برابری طلبانه‌ی دانش‌جویان است. سیر تاریخی هر دو جنبش در ایران باید راهنمای کار امروز فعالان دو جنبش باشد. خیز ۹ سال اخیر کارگران به دلیل فشار اقتصادی و سیاست‌های سرمایه‌داری یکی از بی‌نظیرترین فرصت‌ها را در اختیار مبارزین ضد سرمایه‌داری در ایران قرار داده است. بخش مهمی از این فعالین در درون جنبش دانش‌جویی فعال‌اند. درک موقعیت‌ها و پیوند با طبقه و کار در کنار بدنه‌ی طبقه امر بسیار مهم و عاجل مبارزه برای همه‌ی کمونیست‌ها محسوب می‌گردد. دور شدن از فضاهای روشنفکری و محفلی و تلاش برای ارتباط با کارگران و فعالان کارگری و شرکت در اعتراضات کارگران و سعی در ارتقای جنبش خودانگیخته‌ی آن‌ها وظیفه‌ی مهم همه‌ی فعالان دانش‌جویی چپ است. در غیر این صورت فعال دانش‌جویی چپ به یک شبه‌روشنفکر تبدیل خواهد گشت که هیچ تأثیری در سطح اجتماع نخواهد گذاشت، عنصری که در اولین تندپیش اجتماعی به راست خواهد چرخید و در صفی غیر از پرولتاریا و رزمنده‌گان‌اش قرار خواهد گرفت. همان‌طور که برخی از فعالان چپ فاقد ارتباط با طبقه در جریان خیزش‌های ۱۳۸۸.خ. به مدافعان سینه چاک و دو آتشی جریان سبز تبدیل گردیدند. پیوند با جنبش کارگری و درک خواست‌های آن و در نهایت مبارزه برای تقویت حزب طبقه‌ی کارگر تشکیل شده از جریانات چپ و کارگری بایستی هدف نهایی جنبش و فعالین دانش‌جویی باشد.

### پی‌نوشت‌ها:


- ۱- در زمینه‌ی تئوریک رهبران این گروه مکاتباتی با پلخانف، کانوتسکی و بین الملل دوم انجام دادند. آن‌ها بر سر ماهیت انقلاب مشروطیت و این که در انقلاب باید جانب خواست‌های دموکراتیک را گرفت یا خواست‌های سوسیالیستی، اختلاف نظر داشتند. از رهبران گروه می‌توان از واسو و آرشاویر چلونگریان نام برد.
- ۲- دکتر «ویلم فلور» معتقد است که این اتحادیه بیشتر تحت نفوذ عقیده‌های «سوسیال دموکراتی» بوده و از ارتباط تشکیلاتی با حوزه‌های حزب سوسیال دموکرات روسیه و یا فرقه‌ی اجتماع‌یون عامیون سخن نمی‌گوید. رجوع کنید به کتاب اتحادیه‌های کارگری و قانون کار در ایران ۱۹۰۰-۱۹۴۱ / نوشته ویلم فلور/ ترجمه ابوالقاسم سری/ انتشارات طوس/ چاپ اول ۱۳۷۱. و همچنین کتاب شوق یک خیز بلند - نخستین اتحادیه‌های کارگری در ایران ۱۲۸۵-۱۳۲۰/ نوشته جلیل محمودی و ناصر سعیدی/ نشر قطره/ چاپ اول تهران ۱۳۸۱/ صفحات ۱۱۶ تا ۱۲۵
- ۳- رجوع کنید به خاطرات دوران سپهری شده نوشته یوسف افتخاری/ به کوشش

- کاوہ بیات و مجید تفرشی/ انتشارات فردوس/ ۱۳۷۰ تهران/ صفحه ۲۴
- ۴- تاریخ فرهنگ ایران/ نوشته دکتر عیسی صدیق/ انتشارات دانشگاه تهران/ چاپ پنجم/ اردیبهشت ۱۳۴۹/ صفحه ۳۷۱
- ۵- از جمله می‌توان به فولادشهر (در مجاورت ذوب آهن اصفهان)، شاهین شهر (در مجاورت پالایشگاه اصفهان و هلیکوپتر سازی)، شهرک جدید حاشیه بندر ماهشهر (در مجاورت پالایشگاه و پتروشیمی ماهشهر)، بافت جدید شهر آبادان (در مجاورت صنایع نفتی آبادان) و... اشاره کرد.
- ۶- البته استثناهایی هم در این رابطه مواجهیم که «گروه اتحاد کمونیستی» به عنوان بخشی از چپ فعال در کنفدراسیون دانش‌جویان و محصلین خارج کشور یکی از آن‌ها است و یا در زمینه‌ی کار موفق در بین کارگران نمونه‌ای استثنایی با نام «ساکا» (سازمان کمونیست‌های انقلابی ایران) هست که در مراکز صنعتی از جمله پالایشگاه تهران و یا ذوب آهن اصفهان پایگاه داشته و فعالیت مخفی داشته است.
- ۷- برای اطلاعات بیشتر در مورد آمار مبارزات کارگران و موضع‌گیری چپ‌ها مراجعه کنید به مقاله‌ی «کالبد شکافی انقلاب - نقش کارگران صنعتی در انقلاب ایران» نوشته‌ی: احمد اشرف انتشار اینترنتی
- ۸- برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به نشریه به سوی سوسیالیسم (ارگان تئوریک حزب کمونیست ایران) دور دوم شماره سوم مهر ماه ۱۳۶۸ صفحات ۳۱۰ تا ۳۱۹

گزارش شهادت زندانیان سیاسی دهه‌ی شصت  
در برابر هیئت کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد

## دیدار با گالیندوپل

وزیر فتحی



**کتاب «دیدار با گالیندوپل» منتشر شده توسط انتشارات پروسه**

آدرس وبلاگ پروسه :

<http://process2010.blogspot.com/07/2012/blog-post.html>

لینک دریافت کتاب :

<http://newprocess2010.files.wordpress.com/07/2012/galindopol.pdf>



# جنبش زنان

## در گیومه‌ی

### «اکنون میسم»

نقدی بر نظرات دکتر محمد قراگوزلو

#### نسیم رها، الدوز درخشان

برای رژیم جمهوری اسلامی، زن، بدن زن و کار وی نقطه‌ی بحرانی و حساسی است که بیش از سی سال تلاش کرد زیر آوار فشارها و سرکوب‌های مذهبی، سنتی، اخلاقی، اقتصادی و اجتماعی زنده به گورش نماید. این استثمار و ستم چند لایه آن چنان فزاینده و مطالبات انسانی نیمی از جمعیت اجتماع را در هم فشرده کرده است که هر آن می‌تواند پایه‌های قدرت رژیم جمهوری اسلامی را به لرزه درآورد. اما چگونه می‌توان این نیروی اجتماعی را رهبری کرد؟

جریانات رفورمیستی و بورژوازی چون کمپین یک میلیون امضا از فرصت سرکوب نیروهای مترقی استفاده نموده و با پیش گذاشتن پاسخ‌های طبقاتی خود، خلق افکار کرده، سیاست‌های طبقه‌ی خود را پیش می‌برند. در طیف چپ نیز پاسخ‌ها یک‌دست نیست. کوله‌بار پراتیک مبارزاتی ۱۵۰ ساله‌ی پرولتاریا در راه انقلاب و ساختن جامعه‌ی کمونیستی، موجد این واقعیت شده که مرز میان پاسخ‌ها در «جبهه‌ی انقلاب» به راحتی بازشناختنی نیست و به تعمیق و تعمق در اندیشه‌ی انقلابی، واقعیات موجود و تضادهای پیش‌آروی تحقق این آرمان نیاز دارد. از این رو وظیفه‌ی انقلابیون دقت در برخورد با تمامی پاسخ‌هایی است که هم جبهه‌های‌شان ارائه می‌دهند. مقاله‌ی حاضر در پرتو پرداخت به مسئله «رهایی زن» در جامعه، سعی دارد پاسخی از جبهه‌ی انقلاب را مورد بررسی و تدقیق قرار دهد که از قضا پاسخ اکثریت این جبهه به مسئله‌ی «زن و رهایی او» و جایگاه «جنبش زنان» به عنوان یک جنبش مبارزاتی در مسیر مبارزه‌ی پرولتاریا برای ساخت جامعه‌ی جدید است. اهمیت پرداختن به این مقاله نه در پاسخ‌گویی به شخص نگارنده که در به چالش کشیدن نگاهی است که از عمیق شدن در ماهیت جامعه‌ی سوسیالیستی و کمونیسم ناتوان است.

#### تزه‌های قراگوزلو و چند سوال

محمد قراگوزلو در مقالات «جنبش زنان در گیومه»<sup>۱</sup> و «نا امنی جنسی زنان و جنبش‌های فمینیستی»<sup>۲</sup> به موضوع جایگاه زن در جامعه و مسئله‌ی رهایی او پرداخته است. سعی خواهیم کرد با تمرکز بر مقاله‌ی «جنبش زنان در گیومه» تزه‌های قراگوزلو در این زمینه را مورد بررسی و پرسش قرار دهیم. از آن‌جا که پرداخت

قراگوزلو به این موضوع کمتر با متد علمی و دقیق بوده است، ناچاریم به نقل قول‌هایی پراکنده از نوشته‌هایشان که حاوی نکاتی مهم است و زاویه‌ی دید مشخص ایشان را به موضوع نشان می‌دهد تکیه کنیم و نتایج سیاسی چنین تزهایی را بررسی نمائیم. اهمیت بررسی این مقاله در این است که به صورت فشرده و صریحی خط سیاسی‌ای را به نمایش می‌گذارد که نه تنها از دید ما کمونیستی نیست بلکه با بی‌توجهی به یکی از مهم‌ترین جبهه‌های نبرد طبقاتی انحرافات خطرناکی را وارد پروسه‌ی مبارزاتی طبقه‌ی کارگر در مسیر کمونیسم می‌کند. باید اذعان کرد که محور نقد دکتر قراگوزلو در این مقاله کمپین یک میلیون امضا و جنبش‌های نظیر آن می‌باشد. اما ایشان از این مبدا نتایج کلانی را سنتز می‌کنند که جای فکر و سوال جدی دارد.

#### نکات بحث قراگوزلو را می‌توان در چهار محور زیر فشرده کرد.

۱- «آن‌چه امروز تحت عنوان جنبش زنان مشهور شده است و با آب و تاب و لعابی از نله‌های مختلف فمینیستی، مطالباتی معقول را پی می‌گیرد، نه فقط حرکتی می‌نیمالیستی است که در اغلب اوقات به منافع اکثریت زنان کارگر و زحمت‌کش بی‌اعتنا می‌ماند، بلکه در مجموع به سبب پایگاه فراطبقاتی خود از ظرفیت‌های نهفته و فعال ذهنی و مادی جنبش‌های اجتماعی فراگیر مبتنی بر استراتژی سوسیالیستی نیز می‌کاهد»

«جنبش زنان همواره بر نازل‌ترین سطح ممکن مطالبات رفرمیستی درجا زده است»

«جنبش زنان در کشورهای سرمایه‌داری فرعی با وجود درجه‌ای از ترقی خواهی که پیش‌تر برشمردیم، مقوله‌ای ناروشن است که در بهترین شرایط تا حد جنبش‌های موج دوم فمینیستی در کشورهای اصلی سرمایه‌داری ارتقا می‌یابد و آخرین ظرفیت‌اش مبارزه با خشونت (خانواده‌گی و اجتماعی) علیه زنان و پس زدن ستم‌های جنسی است.»

اگر کمپین را تنها نمونه و مثال جنبش زنان بدانیم و یا برعکس جنبش زنان را تنها در ماهیت و قامت حرکت‌هایی نظیر کمپین یک میلیون امضا خلاصه کنیم، شاید سطور بالا خیلی هم مورد مناقشه قرار نگیرند. نتیجه‌ی مستقیم مباحث این خواهد بود که زنان دو نیم می‌شوند، زنان غیرکارگر که برای مطالبات خود کار خواهند کرد و زنان طبقه‌ی کارگر که باید برای مطالبات خویش مبارزه کنند. سازمان مبارزاتی زنان غیر کارگر «جنبش زنان»



است و بستر مبارزاتی زنان کارگر «جنبش کارگری». با این مقدمه فراگوزلو نتیجه‌ای می‌گیرد که محور دوم تزه‌های طرح شده در مقاله‌ی جنبش زنان در گیومه است

۲- «جنبش زنان از مطالبات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی زنان خانه‌دار سخن نمی‌گوید، نسبت به وضع کودکان کار بی‌تفاوت می‌ماند. به حاشیه‌ی شهرها و روستاها نمی‌رود از زنان کارگر امضا نمی‌گیرد...»

«واقعیت این است که بی‌کاری و فقر مهم‌ترین معضل اکثریت زنان جهان است... جنبش‌های فمینیستی و جنبش زنان به مهم‌ترین معضل زنان بی‌اهمیت می‌ماند.»

«کلیت فراطبقاتی جنبش زنان اجازه نمی‌دهد که آنان از کار، نان، مسکن و آزادی سیاسی سخن بگویند»

از آن‌جا که جنبش زنان، مطالبات ضروری زنان کارگر را نادیده می‌گیرد. از آنجا که جنبش زنان جنبش زنان طبقات فرادست جامعه است، از آن‌جا که این جنبش توجهی به وضعیت معیشتی و زیستی زنان طبقه‌ی فرودست ندارد بنابراین تز سوم فراگوزلو به میان می‌آید. این جنبش خطرناک خوانده می‌شود.

۳- «جنبش زنان نه تنها از خصلت طبقاتی مشخص و واحدی برخوردار نیست بلکه به‌واسطه‌ی دربرگرفتن مطالبات زنان بورژوا صف زنان کارگر را متشتت می‌کند و جنبش کارگری را به تحلیل می‌کشاند.»

«آن‌چه امروز تحت عنوان جنبش زنان مشهور شده است و با آب و تاب و لعابی از نخله‌های مختلف فمینیستی، مطالباتی معقول را پی می‌گیرد، نه فقط حرکتی می‌نماید که در اغلب اوقات به منافع اکثریت زنان کارگر و زحمت‌کش بی‌اعتنا می‌ماند، بلکه در مجموع به سبب پایگاه فراطبقاتی خود از ظرفیت‌های نهفته و فعال ذهنی و مادی جنبش‌های اجتماعی فراگیر مبتنی بر استراتژی سوسیالیستی نیز می‌کاهد»

اما تز چهارم راه حلی نهایی است که فراگوزلو برای انکشاف وضعیت حاضر و پیش‌برد مبارزه در جهت رهایی واقعی زنان ارائه می‌کند.

۴- «اگر می‌پذیریم که زنان کارگر به عنوان نیمی از طبقه‌ی کارگر فقط در متن جنبش کارگری قادر به ایفای موثر نقش طبقاتی خود هستند دیگر صحبت کردن از یک تشکل مستقل شقه کردن جنبش کارگری است»

«زنان کارگر بخشی از طبقه‌ی کارگرند و تبعاً جنبش یا تشکل این زنان نیز فقط در درون طبقه می‌تواند شکل بگیرد تا در کنار هم‌زمان مرد، علیه سرمایه‌داری مبارزه‌ی طبقاتی متشکل را پیش ببرد»

«تشکل زنان کارگر فی‌المثل باید برای ایجاد رخت‌شوی‌خانه، سه روز مرخصی‌مازاد بر مردان کارگر، شرایط ویژه‌ی محیز کارگر، دست‌مزد شهروندی برای زنان خانه‌دار - خانه‌داری به عنوان کار - تاسیس شیرخوارگاه و مهد کودک و مشابه این‌ها مبارزه کند. اگر این خواسته‌ها در متن پلتفرم جنبش کارگری ثبت نشود فرادست‌ترین مفهوم آن فروغلطیدن این جنبش در سراسیم انحطاط مردسالاری است»

این‌ها نکات محوری است که فراگوزلو در این مقاله طرح نموده است. از بدیهاتی نظیر فرم‌یستی بودن «کمپین یک میلیون امضا» و هر جنبش دیگری که پاسخ را نه در درهم شکستن مناسبات موجود که در امکانات درون این چهارچوب بجوید که بگذریم، این چهار محور فشرده‌ی خطی است که تبعات سیاسی جدی و اساسی

در مبارزات چندین ساله‌ی کمونیست‌های ایران و جهان در گذشته و حال داشته است. در ابتدا باید بگوییم بررسی فراگوزلو از جایگاه زن در جامعه دقیق و درست نیست. این نگاه، با ساده‌سازی تصویر مناقشات اجتماعی، پیچیده‌گی‌های آن را نمی‌بیند و پاسخ‌هایی دم‌دستی ارائه می‌دهد. پاسخ‌هایی تقلیل‌گرایانه، اکونومیستی و در مسیر همان خطاهاست که سال‌هاست جنبش انقلابی را از نیروی رزمنده‌ی نیمی از جهان محروم کرده است. خطایی و خطی که به دلیل سطحی برخورد کردن با تضادهای جامعه‌ی طبقاتی، دچار چنان کوری شد که فردای انقلاب در اوج عربانی نبرد طبقاتی نیروی خشم زنان را در عرصه‌ی مبارزه ندید و خود را در کارخانه‌ها محصور کرد. خشم تاریخی و طبقاتی زنان فریادش را تنها بر سر خمینی و دارو دسته‌ی فئودال-سرمایه‌دارش فرود نیارود بلکه همه‌ی تماشاگران خوش‌خیالی را به چالش کشید که از رهایی تاریخی طبقاتی تنها لق لقه‌ی سرمایه و کارش را از برند. خمینی نیمی از اجتماع را زیر سایه‌ی منافع که نیمی دیگر از آن بهره می‌برند به انقیاد کشید و رهایی افسانه شد. اما پردازیم به سوالات اساسی که می‌توان از این چهار تز کرد. اول باید از فراگوزلو پرسید چرا در پرداخت به چنین مسئله‌ی حیاتی و مهمی، یعنی مسئله‌ی جایگاه نیمی از مردم جهان در جامعه‌ی طبقاتی و مسئله‌ی رهایی آنان، ضرورتی احساس نکرده تا هم‌چون مقالات کارگری‌اش تحلیلی مفصل‌تر از پدیده ارائه دهد؟ آیا این موضوع در خور آن نبود که ایشان حداقل در بررسی ماتریالیستی و نه به سیاق برخی خطوط فمینیستی بورژوازی صرفاً جامعه‌شناسانه و تلخیص شده به موضوع بپردازد؟ دیالکتیک تولید و بازتولید مناسبات طبقاتی کجای تحلیل فراگوزلو گم شده است؟

سوال بعدی اما از محور ورود فراگوزلو به بحث زنان باید پرسیده شود. چرا وی «جنبش زنان» را در کمپین و امثال کمپین خلاصه می‌کند؟ چرا چنین تعمیمی را قائل می‌شود که هر جنبش زنانی را چیزی در حدود کمپین قلم‌داد کند؟ و سوالی پیشینی‌تر، اساساً وجود جنبش‌هایی چون کمپین معلول چیست؟ شاید بد نباشد از خود پرسیم چرا پاسخ‌هایی چون کمپین در جامعه وجود دارد و این پاسخ‌ها حکایت از کدام تضاد عینی در جامعه می‌کند؟ علت چیست که پدیده‌ی اجتماعی و دیرینه و فراگیری به نام «ستم بر زن» از چشم‌ها نپان داشته می‌شود؟ در جامعه‌ی سرمایه‌داری فرعی (اصطلاحی که فراگوزلو برای اشاره به کشورهایمانند ایران از آن استفاده می‌کند) مطالبات زنان غیر کارگر چه می‌تواند باشد؟ آیا این مطالبات برحق است؟ چه چیزی از این زنان سلب شده و آیا در این حقوق سلب شده پیوندی میان زنان کارگر و غیر کارگر وجود دارد یا نه؟ چرا فراگوزلو از اصطلاح «پدرسالاری» استفاده نمی‌کند؟ فراگوزلو آن‌چنان به جنبش کارگری امیدوار است (البته باید دلیل این امید خوش‌بینانه را ضرورتاً جویا شد) که به عمق نمی‌رود، اما وظیفه‌ی علم مارکسیزم، بررسی عمیق پدیده‌ها است، بررسی‌ای که رابطه‌ی پیچیده و چند لایه‌ی میان پدیده‌ها را نشان دهد و منطق درون‌شان را باتوجه به چنین پیوندی بیرون بکشد. به راستی چرا عمده‌ی حرکت‌های زنان فرم‌یستی است؟ و چرا فراگوزلو برای انقلابی کردن‌اش آن را ضمیمه‌ی جنبش کارگری می‌کند؟ (بماند که باید دید خود این جنبش انقلابی‌گری را چگونه معنا می‌کند و در چه می‌داند) تا زمانی که ایدئولوگ‌های جنبش کارگری تضادهای درون جامعه‌ی سرمایه‌داری را محدود و قسمی ببینند، شاید نتیجه‌ای جز این متصور نباشد که انقلابی بودن جنبش‌ها را در الصاق‌شان و در دنباله روی‌شان از جنبش کارگری و یا در این

بینند که خواست‌های‌شان را در چهارچوب جنبش کارگری طرح و پیگیری کنند. بد نیست از فراگوزلو پرسیده شود، جنبش کارگری‌ای که انقلاب را در پیگیری مطالبات حقوقی و اقتصادی ببیند، با کدام چوب جادو جنبش زنان به تمامی رفرمیستی! را می‌تواند انقلابی کند؟ اصلاً آیا در جنبش کارگری جایی برای تضاد زن و مرد وجود دارد؟ آیا چنین تضادی به رسمیت شناخته می‌شود؟ آیا ستم بر زن و موقعیت فرودست و تحت ستم برای زنان درون صفوف جنبش کارگری هم وجود دارد یا نه؟ و فراتر از همه‌ی این‌ها باید پرسید تضمین انقلابی بودن خود جنبش کارگری در چیست؟

فراگوزلو در بررسی خود به این سوالات نمی‌پردازد و نیازی هم به پرداختن به آن نمی‌بیند، چراکه به وضوح در مقاله‌ی «جنبش زنان در گیومه» اشاره می‌کند «واقعیت این است که بیکاری و فقر مهم‌ترین معضله اکثریت زنان جهان از آمریکا تا ویتنام... است» درکی از کمونیزم که رهایی را در شکم سیر و رشد نیروی مولده تعریف می‌کند، زنان را نیز تنها و صرفاً درگیر همان تضادی می‌بیند که مردان زیر چرخ دنده‌های‌اش سرکوب می‌شوند و سوبیه‌ی دیگری برای ستم بر زن نمی‌بیند و یا آن را اساساً تبعی می‌داند. این درک نه می‌تواند رابطه‌ی اجتماعی ستم بر زن را ببیند و نه می‌تواند درک علمی‌ای از ارتباط ارگانیک آن را با ستم طبقاتی به دست دهد. نویسنده اصراری تنگ‌نظرانه (البته با توجیهات اقتصادی) دارد که ستم بر زن را نه وضعیتی خاص که نیاز دارد با متد ماتریالیزم تاریخی ریشه‌های‌اش را بررسی کنیم بلکه، عارضه‌ای جانبی بدانند که با حل شدن تضاد کار-سرمایه و با پیروزی جنبش کارگری (چه نوع پیروزی؟) و در پیگیری مطالباتی چون، «ایجاد رخت‌شوی خانه، سه روز مرخصی مازاد بر مردان کارگر، شرایط ویژه محیط کار، دست‌مزد شهروندی برای زنان خانه‌دار، تاسیس شیرخوارگاه و مهد کودک و...» برچیده خواهد شد.

آن‌چه فراگوزلو نمی‌تواند ببیند، مردسالاری به عنوان سیستمی است که رابطه‌ی سلطه‌ی مرد بر زن را در جامعه تثبیت، تولید و بازتولید می‌کند و ریشه‌های تاریخی این مردسالاری و پدرسالاری، مردسالاری بواسطه‌ی ایجاد رابطه‌ی تقسیم کاری ویژه تار و پود جامعه‌ی طبقاتی را تقویت می‌کند. فراگوزلو با این‌که در مقالات و تحلیل‌های‌اش از این اصطلاح استفاده می‌کند، اما الصاق مبارزاتی زنان به جنبش کارگری و نفی ضرورت وجود چنین جنبشی به صورت مستقل، موبد این نکته است که برای وی مردسالاری نظام سرمایه‌داری جبهه‌ی ضروری جنگ طبقاتی نیست. سیستمی که حتی اگر به بخش بسیار ناچیزی از زنان اجازه رشد و در دست گرفتن کنترل ابزار تولید در جامعه را بدهد تنها در صورتی این کار را خواهد کرد که آن زنان با قواعد یک جامعه‌ی مردسالار حرکت کرده و خود را با آن تطبیق داده باشند تا به این وسیله قربانیان‌اش خود، روابط قدرت و امتیاز، یعنی تبعیض اجتماعی را زنده کنند. مالکیت بر ابزار تولید از سوی زنان بورژوا استثنایی است که قاعده را مخدوش نمی‌کند. این زنان منافع طبقاتی خود را در تحکیم روابط جنسیتی مردسالار می‌بینند، درست همان‌طور که مردان کارگر از روابط جنسیتی مردسالارانه نفع می‌برند و از این رو به صورت خودبه‌خودی بازتولید کننده‌ی آن هستند. هم چنین فراگوزلو با این‌که طی اعترافی دردناک اما اجتناب‌ناپذیر می‌نویسد «اما واقعیت این است که جنبش کارگری نیز به دلیل حاکمیت جریان مردسالارانه، مجال رشد زنان را سلب کرده است» این مردسالاری را که در طی سالیان و قرون در مغز استخوان طبقات فرودست جامعه نیز رسوخ کرده هدف حمله خویش قرار نمی‌دهد. جریان

مردسالارانه چیست؟ چرا در جنبش انقلابی کارگران رسوخ کرده؟ جریان مردسالارانه آیا رؤسای خودخواه یا ضد زن اتحادیه‌ها و سندیکاها هستند که ویژه‌گی شخصی‌شان تمایلات مردسالارانه را با خود وارد جنبش نموده است؟ آیا اساساً مردسالاری یک «تمایل» و «گرایش» است؟ اگر جنبش زنان تنها زمانی انقلابی است که درون صفوف جنبش کارگری و به عنوان بخشی از آن فعالیت کند، با گرایش‌های مردسالارانه، پدرسالارانه و عقب‌مانده‌ی درون جنبش کارگری به چه شکل می‌تواند مبارزه نماید؟ باید گفت از دید فراگوزلو مردسالاری یک تمایل و گرایش است و نه یک سیستم. اما مردسالاری نه یک تمایل که به ویژه‌گی‌های شخصی این و آن فرد مربوط باشد بلکه سیستمی است که بخشی از ساز و کار جامعه‌ی طبقاتی - از جمله جامعه‌ی سرمایه‌داری - است. سرمایه‌داری از روابط مردسالارانه و پدرسالارانه بهره‌های حیاتی می‌برد. استثمار (کنترل کار دیگری) و ستم بر زن نقش مهمی در به زیر یوغ کشیدن نیمی از جمعیت تولیدکننده و کارکن جامعه دارد. فراگوزلو در تحلیل‌های‌اش می‌آورد «غالب وسایل تولید در همه کشورهای سرمایه‌داری اصلی و فرعی زیر یوغ مردان است و به تبع آن بیش‌ترین ثروت موجود در دنیا در حساب آقایان نهفته است به این مفهوم می‌خواهم بگویم که شیوه تولید سرمایه‌داری اساساً متکی به روابط اجتماعی مردسالارانه است.» نکته مهم این است که فراگوزلو تنها با توجه به بخش مالکیت و توزیع ثروت، سرمایه‌داری را نظامی مردسالارانه تلقی می‌کند و حال آن‌که مساله فراتر از این است. تملک بر کار و بدن زن، در تمام طول پروسه‌ی تولید وجود دارد. روابط مردسالارانه و ضد زن در تمامیت مناسبات تولیدی جامعه‌ی طبقاتی یعنی مالکیت بر ابزار تولید، جایگاه افراد و نیروهای اجتماعی در پروسه‌ی تولید و در توزیع وجود دارد و مالکیت مبنای این حضور و تاثیرگذاری است. زنان هیچ‌گونه مالکیتی حتی مالکیت بر بدن خود ندارند و نباید داشته باشند. اما باید از فراگوزلو پرسید، آیا جنبش کارگری از این روابط اجتماعی مردسالارانه مصون است؟ اگر آری، چگونه؟ یا چگونه می‌تواند برای کسب چنین مصونیتی مبارزه کند؟ با کدام ابزار، برنامه و سیاستی می‌باید علیه تمایلات و روابط مردسالار و پدرسالار در درون جنبش کارگری مبارزه کرد؟ و نطفه‌ی مادی بازگشت چنین روابطی در جامعه‌ی سرمایه‌داری و در جامعه‌ی سوسیالیستی که هنوز یک جامعه‌ی طبقاتی است، چه می‌تواند باشد؟

به مطالبات انقلابی‌ای که فراگوزلو مبارزه برای کسب آن‌ها را برای زنان کارگر ضروری و حیاتی می‌داند هم باید دقت کرد. این‌جا است که می‌بینیم نگاه اگونومیستی تا کجا می‌تواند تقلیل‌گرایانه و غیر دیالکتیکی با تضادی عینی و تاریخی در جامعه برخورد کند. اوج انقلابیت جنبش زنان کارگر در این است که رخت‌شوی‌خانه بخواهند، برای کارخانه‌گی حقوق دریافت کنند، شیرخوارگاه داشته باشند و... اما شاید درست‌تر این باشد که پرسیم به صورت عینی چه معضلاتی وجود دارد که برای حل آن باید به این مطالبات دست یافت؟ آیا دست‌یابی به این مطالبات به منظور التیام آلام فرودستان جامعه است؟ آیا تنها تخفیف دردی موقتی است؟ روابط کهنه و پوسیده‌ی جامعه آیا تنها در سایه‌ی دست‌یابی به چنین مطالباتی درهم شکسته خواهد شد؟ ستم جنسیتی ریشه در اعماق روابط اقتصادی و اجتماعی طبقاتی دارد، سوال اصلی این است که این روابط اجتماعی چگونه ریشه‌کن می‌شود و امروز در جنبش‌های اجتماعی چگونه می‌توان آن هدف را بازتاب داد و «زنده‌گی» کرد. البته که همه این موارد از مطالبات اساسی زنان می‌باشد، البته که در مسیر مبارزه برای تحقق کمونیزم تمامی این

مطالبات باید کسب شود، البته که همه این مطالبات بر موقعیت فرودست و تحت ستم زنان دلالت دارد، اما چگونه تضاد زن و مرد تنها با این مطالبات سوبه‌های انقلابی به خود را بالفعل می‌کند؟ درباره این مطالبات چند نکته مهم را باید تاکید کرد؛ اول گرایش به فوق استثمار در سرمایه‌داری، کار خانگی را از مدار کالایی شدن خارج نگه می‌دارد، دوم تاریخ نشان داد که دریافت مزد برای کار خانگی به نیت خانه‌نشین شدن زنان از سوی کارگران مرد مطالبه شد (قرن ۱۹) تا زنان با حوصله و دقت به پرورش و خدمت به نسل آینده کارگران مشغول باشند سرمایه‌داری هم اتفاقاً در پذیرش این درخواست خیلی مقاومت نشان نداد چرا که در جهت تحکیم روابط مردسالارانه‌ای بود که در نهایت به تثبیت سلطه‌ی ایده‌ئولوژیک و هژمونی اجتماعی و دولتی بورژوازی خدمت می‌کرد. سوم؛ همان‌طور که دکتر قراگوزلو هم در بخشی از مقاله بدان اشاره می‌کند کار زن نه در خانه که بیرون از آن ولی با انجام همان کارهای خدماتی که در خانه مشغول بدان بود کالایی می‌شود. چهارم؛ حتی اگر فرض کنیم که سرمایه‌داری ارزش کار زن در خانه را محاسبه و پرداخت کند، با تولید مثل چگونه برخورد خواهد کرد؟ بدن زن تنها «ابزار تولیدی» است که تا کنون قابلیت تولید انبوه نیافته است و همین مساله نکته‌ی اصلی برخورد تملک‌آمیز بر بدن زن است. این‌جا است که سرمایه و مذهب بدن زن را محل تاخت و تاز منافع طبقاتی خویش می‌یابند. آیا جنبش کارگری به عنوان جنبشی که در مبارزه با سرمایه‌داری شکل گرفته است، برای مبارزه با مردسالاری و پدرسالاری تاریخی جامعه‌ی طبقاتی فکری کرده؟ آیا صرف دست‌یابی به مطالبات مورد نظر و توصیه قراگوزلو مبارزه علیه مردسالاری و پدرسالاری نیز می‌باشد؟ اگر نه، پس چگونه باید علیه این دو مبارزه نمود و جنبش کارگری چه نقشه‌ای برای این مساله کشیده است. قراگوزلو می‌نویسد: «زنان کارگر به عنوان نیمی از طبقه‌ی کارگر فقط در متن جنبش کارگری قادر به ایفای موثر نقش طبقاتی خود هستند»، باید پرسید «نقش طبقاتی» یعنی چه؟ بدون ارائه‌ی تعریفی واقعی و درست از این نقش طبقاتی نمی‌توانیم به صورت کلی حکم دهیم که این نقش در کجا و به چه شکلی انجام می‌پذیرد. مگر طبقه‌ی کارگر و نقش انقلابی را که این طبقه در مسیر کمونیسم باید ایفا کند را می‌توان به مطالبات افراد و قشرهای مختلف این طبقه فروکاست؟ طبقه‌ی کارگر به عنوان یک کل تاریخی و جهانی وظیفه‌ای طبقاتی به عهده دارد و آن ریشه‌کن کردن تمامی طبقات و تمایزات طبقاتی است هم‌چنین، در مورد «زن کارگر» باید گفت فردی است دارای دو موقعیت اجتماعی: زن و کارگر. دو گونه استثمار و دو گونه ستم در او متبلور شده است و او از طریق این دوگونه روابط اجتماعی در جامعه جای دارد و با جامعه کنش دارد و باید علیه هر دو واکنش داشته باشد. «زنان کارگر بخشی از طبقه‌ی کارگر هستند و تبعاً جنبش یا تشکل این زنان نیز فقط در درون طبقه می‌تواند شکل بگیرد تا در کنار هم‌زمان مرد علیه سرمایه‌داری مبارزه‌ی طبقاتی متشکل را پیش ببرد.» تردیدی نیست که زنان کارگر بخشی از طبقه‌ی کارگر هستند، اما گویا نویسنده‌ی مقاله‌ی «جنبش زنان در گیومه» شک دارد که زنان کارگر «زن» هم هستند و زن بودن هویتی بورژوازی نیست که زنان بورژوا برای ساعات فراغت و لحظات ارضای حس رقابت‌جویی خود برای آن دل‌مشغولی‌های سیاسی تراشیده باشند، بلکه تضاد مادری در جامعه‌ی طبقاتی است. رابطه‌ی اجتماعی که شامل روابط اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است. تضاد تاریخی که به صورت دیالکتیکی و درهم تنیده در جهت تقویت تضادهای دیگر در

جامعه عمل می‌کند. (راستی درون جنبش کارگری کجاست و چه ارتباطی با رهایی کل جامعه برقرار می‌کند؟ و چگونه؟) این محورها نقاط مهمی از افتراق نگاه نگارنده‌گان این سطور و دکتر قراگوزلو است. وی در ادامه می‌نویسد: «اگر این خواست‌ها در متن پلتفورم جنبش کارگری ثبت نشود، راست‌ترین مفهوم آن فرو غلتیدن این جنبش در سرانسیب انحطاط مردسالاری است و به تبع آن از دست دادن ماهیت ترقی‌خواهانه و سوسیالیستی جنبشی که برای آزادی جامعه مبارزه می‌کند.» این دغدغه‌ای انقلابی و مورد احترام است که نگران به انحطاط کشیده شدن جنبشی باشیم که قرار است جامعه را آزاد کند، اما اولاً نگرانی فقط این نیست، و ثانیاً مردسالاری یک انحطاط نیست بلکه رابطه‌ی اجتماعی است که همه‌ی ما و صد البته جنبش کارگری هم در چارچوب آن سازمان پیدا کرده است. تنها جنبشی انقلابی که هدفش سازمان دادن انقلاب اجتماعی است و امکان و ضرورتش را دارد که از آن گسست کند. سوال حیاتی دیگر این است مطالباتی که قراگوزلو مهم دانسته و توصیه می‌کند تا کجا در امر رهایی و آزادی نیمی از جهان موثر واقع خواهد شد و چگونه؟ این آزادی و رهایی چه کیفیتی دارد و مبارزه برای آن چگونه آگاهی انقلابی‌ای را شکل می‌دهد؟ مطالبات به خودی خود بد نیستند، همه افراد تحت ستم مطالبه دارند و فهم و درک این مطالبات هم سخت نیست، اما جنبش انقلابی نمی‌تواند از دل مطالبات موقتی که در چهارچوب سیستم حاکم و با قواعد حرکت آن تنظیم می‌شود، تغییری بنیادین را ایجاد کند. آگاهی به این امر حیاتی است که برای گسست از وضعیت موجود باید فراتر از مطالبات رفت. باید این خودبده‌خودی درخواست‌ها و مطالبات را به آگاهی و خواست تغییر کیفی وضع پیوند زد. ستم و استثمار ریشه در روابط عمیق طبقاتی تاریخی دارد. کندن این ریشه‌ها یعنی انقلاب. فرموله کردن مطالبات موقتی به عنوان قدم‌های انقلابی ساده‌ترین تعریف و روشن‌ترین معنی اکونومیسم است. طبقه‌ی کارگر نه با نفی دیگر جبهه‌های نبرد طبقاتی که با توجه کردن بدان‌ها با متحد کردن‌شان و با رهبری این جنبش‌ها تحت سیاستی کمونیستی است که می‌تواند رهایی بخش همه طبقات و اقشار تحت ستم از رسوبات کهنه‌ی تاریخی باشد.

### انقلابی بودن جنبش زنان به چه معنا است؟

تردیدی در این نیست که تضاد کار و سرمایه در جامعه‌ی سرمایه‌داری تضادی مهم است. تضادی که منجر می‌شود ثروت اجتماعی تولید شده در دستان عده‌ای محدود انباشته شود و این عده به جهت مالکیت داشتن بر ابزار تولید، قدرت کنترل کار و قدرت توزیع ثروت تولید شده بر مبنای منافع خویش را کسب کنند. اما این معضل، معضل همه مردم کارکن جهان است. پس خودویژه‌گی ستم بر زن در کجاست؟ باید به دو سوال مهم پاسخ گفت، اول؛ ریشه‌های تاریخی و مادی ستم بر زن چیست؟ و دوم؛ زن در کجای پروسه‌ی تولید جامعه و کجای تاریخ تکامل این پروسه‌ی تولید ایستاده و چه نقشی در آن داشته است؟

از آغاز تکامل تاریخی بشر انسان‌ها در کنار بازآفرینی روزانه‌ی زنده‌گی خود، شروع به ساختن انسان‌های دیگر و تولید مثل نموده‌اند. در پروسه‌ی این تولید، رابطه‌هایی میان انسان‌ها شکل گرفت؛ رابطه‌ی بین مرد و زن، پدر و مادر و فرزندان و خانواده. این رابطه چه در تولید معاش و چه در تولید مثل رابطه‌ای دوگانه است، که از سویی طبیعی و از سوی دیگر اجتماعی است. به این معنا اجتماعی است که بر همکاری افراد دلالت دارد. هر شیوه‌ی تولیدی





مشخص همیشه با شیوهی تعاون مشخصی نیز همراه است. «این شیوهی تعاون» خود یک نیروی مولده است. از طریق افزایش بهره‌وری، افزایش نیازها و آن‌چه پایه‌ی این دو می‌باشد، یعنی از طریق افزایش جمعیت، آگاهی انسان‌ها و شیوه‌های همکاری بین‌شان پیچیده‌تر می‌گردد. تقسیم کار که در ابتدا تنها تقسیم کار در روابط جنسی بود، تکامل می‌یابد و تقسیم کار طبیعی با توجه به استعدادهای طبیعی را به وجود می‌آورد. با شکل‌گیری تقسیم کار مادی و ذهنی یعنی تقسیم کاری که در تولید نیازهای مادی حیات - به افراد مختلفی تعلق گرفت توزیع هم‌نابرابر

شد. مالکیت (انحصار) بر شرایط کار و محصولات کار به وجود آمد. اولین شکل این روابط در خانواده قرار دارد؛ جایی که در آن زن و فرزندان برده‌گان شوهر هستند. این برده‌گی اولین شکل مالکیت است. تقسیم کار و مالکیت به این معنا بیان‌های یکسانی هستند و هر دو به یک چیز اشاره دارند یکی با رجوع به خود فعالیت و دیگری با رجوع به محصول فعالیت<sup>۴</sup>، این است پایه‌ی ماتریالیستی فرودستی زنان در تاریخ جامعه‌ی طبقاتی. نطفه‌ی برده‌گی زن بر این تقسیم کار طبیعی که به صورت خودبده‌خودی در امر تولیدمثل بر او تحمیل شد استوار است. زن هم «ابزار تولید» است و هم «نیروی کار». این جاست که می‌توان ریشه‌ی نگاه سنتی و مذهبی به زن را نیز واکاوی نمود. زنی که در سنت و مذهب به «شرایط تولید»، «ابزار تولید» و بازتولید کننده‌ی «نیروی کار» فروکاسته می‌شود. شدت و ضعف عریانی این دیدگاه‌ها در جوامع سرمایه‌داری پیش‌رفته تا جوامع عقب‌مانده که در آن مناسبات پدرسالاری و فئودالی هنوز سلطه‌ی خود را حفظ کرده، متفاوت است. (قراگوزلو به جهت اصراری که در ندادن روابط پدرسالارانه در تحلیل‌اش دارد، در کلام حتا از لفظ کشورهای سرمایه‌داری فرعی و اصلی استفاده می‌کند). با این توصیف «زن» در جامعه‌ی طبقاتی سرمایه‌داری با لایه‌های ویژه‌ای از ستم و استثمار روبروست که هم به موقعیت‌اش به عنوان «نیروی کار» بستگی دارد و هم به تولید کننده بودنش به عنوان «ابزار تولید». دور بودن کار زن از مدار تولید کالایی، کار او را بی‌ارزش می‌سازد (پولی در قبال آن پرداخت نمی‌شود) هم‌چنین کار زن در خانه و کار تولیدمثل، زن را به نوع مخصوصی از کارگر تبدیل کرده است که تحت استثمار چند لایه است. دقت به ریشه‌های ماتریالیستی این مساله از آن‌جا مهم و حیاتی است که می‌تواند اندیشه‌ی انقلابی را برای برداشتن قدم‌های کیفی در جهت تغییر کیفیتا بنیادین در مناسبات جامعه‌ی آینده روشن‌تر کند.

نکته مهمی که اشاره بدان در درک نقد پایه‌ای که به متد و نگاه قراگوزلو در «مساله‌ی زن» وجود دارد، مفید خواهد بود این است که حتا اگر بپذیریم که تضاد کار و سرمایه، تضاد اصلی جامعه‌ی سرمایه‌داری است، ضروری است که بتوانیم دیگر تضادهای موجود در جامعه را در رابطه‌ای دیالکتیکی با این تضاد بینیم و تحلیل کنیم. باید بتوانیم روشن کنیم که چطور تضادهای مادی سرمایه‌داری از قبیل تضاد کار یدی و ذهنی، تضاد شهر و روستا و... در جهت تقویت «تولید» و «بازتولید» تضاد اصلی عمل می‌کنند. اما قراگوزلو

از دیالکتیکی دیدن این سطح از اکونومیزم هم ناتوان است. تضاد اساسی سرمایه‌داری تضاد میان تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی (تصاحب و کنترل خصوصی و تولید اجتماعی است). این به دو تضاد مهم دیگر که در هم تنیده‌اند پا می‌دهد: تضاد کار و سرمایه و تضاد آنارشی - ارگانیزاسیون. تقلیل راه‌حل همه‌ی تضادها به حل تضاد کار و سرمایه و بیهوده یا غیر موجه شمردن باقی جنبه‌های نبرد علیه سرمایه، نادیده گرفتن پروسه‌ی حل تضاد و ندیدن مسیر پر پیچ و خم آن است. قراگوزلو صورت روابط را می‌بیند اما در تشخیص قوه‌ی محرک نهایی این روابط خوب عمل نمی‌کند. بررسی موتور محرک سرمایه‌داری یعنی تضاد «آنارشی - ارگانیزاسیون» در چهارچوب این مقاله نمی‌گنجد و مجال دیگری می‌طلبد اما کشف این موتور محرک است که به ما کمک می‌کند پیچیدگی‌های درونی سرمایه‌داری را واقعی‌تر و زنده‌تر درک کنیم و در نتیجه بتوانیم گام‌های درستی در جهت مبارزه و تغییر کیفیتا بنیادین آن برداریم. روابط اجتماعی پدرسالارانه چون دیگر تضادهای موجود در جامعه در بستر این تضاد دائما در حرکت (آنارشی - ارگانیزاسیون)، هر دم تولید و بازتولید می‌شود و خود نیز متقابلا در تولید و بازتولید این تضاد اصلی موثراند. تضادهای اجتماعی-طبقاتی با آدم‌ها سر و کار دارند! انسان اسیر است و باید رها شود. اسیر چیست که باید رها شود. پدرسالاری - پدرسالاری کدام نیروی اجتماعی را اسیر کرده و چه نیروی انفجاری را تولید کرده است؟ حال می‌توان در مقابل این نیروی انفجاری ایستاد. بدا به حال هر کس که این کار را بکند. یا اینکه همراهش شد و کاری کرد که انرژی آن در خدمت به رهایی کل بشر از جامعه‌ی طبقاتی یعنی در راه انقلاب اجتماعی رها شود. این نیروی انفجاری خیلی‌ها را می‌ترساند. حتا کسانی را که داعیه‌ی سوسیالیسم را دارند. به این دلیل ما عده‌ی زیادی از کسانی را داریم که با ترس در حاشیه می‌ایستند و هشدار می‌دهند. نطفه‌ی ستم بر زن و جایگاه‌اش در عرصه‌ی تولید به زاینده‌گی بدن او و به پروسه‌ی تولید مثل بشر مربوط می‌شود. اما این جامعه‌ی طبقاتی بود که به مثابه‌ی یک شرط خارجی این نطفه را پروراند، جامعه‌ی طبقاتی که در مسیر تکامل خود امروز به شیوه تولید سرمایه‌داری رسیده است. مقدر نبود که این نطفه به ظهور پدیده‌ای اجتماعی به نام زن و مرد برسد. اما رسید و ما با نگاهی به عقب می‌توانیم این مسیری را که طی شده دنبال کنیم و بفهمیم که چرا جامعه‌ی طبقاتی با اختراع نهاد اجتماعی

به نام پدرسالاری قدرت زاینده‌گی جنس مونث را مهار و کنترل کرد. کنترل کار دیگری یعنی استثمار به اختراع انواع و اقسام نهادها و روابط تولیدی و اجتماعی منجر شد. این یکی از مهم‌ترین آن‌هاست. رابطه‌ای تولیدی است با خودویژگی‌هایش، مانند همه روابط تولیدی استثمارگرانه‌ی دیگر روبروای سیاسی و فرهنگی و ایده‌ئولوژیک خود را نیز تولید کرده است. تعجب نکنید که می‌گوییم «روابط تولیدی». کفایت نگاهی به واقعیت‌های تجربی (و نه ذهنیت‌های مجرد) کنیم که به طور متوسط دو سوم کار جهان توسط زنان انجام می‌شود، نیمی از محصولات غذایی را زنان تولید می‌کنند. در بسیاری از کشورهای جهان سوم بیش از هفتاد درصد کار توسط زنان انجام می‌شود و بیش از ۶۰ درصد مواد غذایی توسط زنان تولید می‌شود. اما عمدتاً در چارچوب روابط مردسالاری که در جوامع فئودالی یک شکل است و در جوامع سرمایه‌داری شکلی دیگر، برهم زدن این روابط یعنی شورش علیه تمامیت زوایای ستم‌گرانه‌ی آن، درک این زوایا به ما کمک خواهد نمود که جنبه‌های جنگ علیه سرمایه‌داری را به درستی شناسایی کنیم و مبارزه‌ی طبقاتی را در تمامی این حوزه‌ها آگاهانه پیش ببریم. انقلاب یعنی تغییر رادیکال زیربنای تولیدی و جنگ در تمامی عرصه‌های روبروایی که به تولید بازتولید این زیربنا خدمت می‌کنند. این جاست که مساله‌ی زنان و مبارزه علیه سیستم مردسالار و پدرسالار و روابط مالکانه آن انقلابی تعبیر می‌شود. در یک نگاه مارکسیستی رهایی زن، رهایی همه جانبه‌ی بشر است از روبروای دیرپای جامعه‌ی سرمایه‌داری. (و مبارزه با روزه‌های بازگشت این روابط) طبقه‌ی کارگر هرگز نمی‌تواند در امر پیروزی انقلاب پرولتری بدون بذل توجه ویژه به این جنبه موفق گردد. «بدن زن» چه امروز و در جامعه‌ی سرمایه‌داری و چه فردا در جامعه‌ی سوسیالیستی که هنوز یک جامعه‌ی طبقاتی است عرصه تاخت و تاز روابط بورژوازی خواهد بود. روابطی که بر مالکیت شخصی و کنترل کار دیگری بنا شده است. مبارزه‌ی آگاهانه در این حوزه یعنی به رسمیت شناختن حق تملک زن بر بدنش، کنترل و در صورت امکان از بین بردن شیوه‌ی تولیدی که چنین روابطی را دامن می‌زند و هوشیاری دائم برای جلوگیری از بازگشت روابط مالکانه.

اما نبرد زنان با کدام سیاست و جهت‌گیری و با کدام رهبری باید پیش رود؟ قراگوزلو جواب این سوال را با حکم زیر سایه‌ی جنبش کارگری رفتن حل می‌کند. اما خود جنبش کارگری برای چه دارد مبارزه می‌کند؟ این هنوز جای سوال دارد. جواب قراگوزلو نه کیفیت جنبش کارگری را نشان می‌دهد و نه کیفیت این نبرد و کیفیت رهایی بعد از آن را تشریح می‌کند. جنبش کارگری نه پدیده‌ای یک دست است و نه سیاستی یک دست بر آن حاکم است. بنابراین ماهیت رهبری چنین جنبشی را در کدام فعل و سیاست باید دنبال کرد. هر جنبشی بدون وجود یک رهبری کمونیستی تحت رهبری بورژوازی قرار خواهد گرفت. اما برای پاسخ دادن و حل این تضاد نمی‌توانیم به هر نوع پاسخی هم دل خوش باشیم و با کلی‌گویی مساله را حل شده تصور کنیم. سیاست رهایی جنبش زنان تنها می‌تواند سیاستی کمونیستی باشد. کمونیسمی که با بهره‌گیری از علم روز به تضادهای موجود در علمی و در رابطه با دیگر تضادهای موجود در جامعه و در کلیت پیچیده و در هم تنیده‌ی آن می‌نگرد و کلیت را با پیچیدگی‌های به نسبت بیشتری (به قدری که علم رشد کرده باشد) در نظر بگیرد. این کیفیتی نیست که جنبش کارگری در کسب آن ناتوان باشد، اما کیفیتی هم نیست که جنبش کارگری «ذاتاً» بدان آگاه باشد. کسب این

دانش و آگاهی انقلابی از مسیر پروسه‌ی مبارزاتی پر پیچ و خم و همه جانبه‌ای می‌گذرد. اما تنها چنین سیاستی است که می‌تواند با کسب رهبری جنبش‌هایی نظیر جنبش زنان به صورت کیفی جنبه‌های نبرد را زنده کند. تحت رهبری نگاه کمونیستی می‌توان نیروی شورش‌گر زنانی را که در تمام طول تاریخ جامعه‌ی طبقاتی به زیر سلطه کشیده شده‌اند در مسیر درست انقلاب کانالیزه کرد. نادیده گرفتن این نیرو چیزی است که در جای جای تاکیدات قراگوزلو به چشم می‌خورد. نویسنده جنبش‌های زنان را به تمامی مینیالیستی و فراطبقاتی ارزیابی می‌کند، برخی تعریف‌ها را باید روشن کرد: در جامعه‌ی تقسیم شده به طبقات، ستم بر زن نهادی فرا طبقاتی است. یعنی از مرزهای طبقات گذر کرده و زنان همه‌ی طبقات را در بر می‌گیرد. کارکردش برای نظام طبقاتی این‌گونه است. مقوله اجتماعی زن در داخل یک طبقه تولید نشده است، در کل جامعه تولید شده است. این واقعیت بیرون از تمایلات ذهنی هر کس است. آیا دیدن این واقعیت به معنای آن است که جنبش‌های زنان نیز باید فرا طبقاتی جلو بروند یا می‌روند. به هیچ وجه. افق‌های هر جنبش زنان است که تعیین می‌کند که آیا بورژوازی است یا پرولتری انقلابی-کمونیستی. حال مقایسه کنیم با جنبش کارگری. مقوله اجتماعی کارگر به وضوح فراطبقاتی نیست! جمعیتی در جایگاه کارگر استثمار و ستم می‌شود توسط اقلیتی به نام طبقه بورژوا. جنبش کارگری اما می‌تواند بورژوازی باشد. افق حاکم بر هر جنبش کارگری تعیین می‌کند که بورژوازی است یا پرولتری انقلابی-کمونیستی. جنبش انقلابی ایران در این زمینه نیازمند خانه‌تکانی اساسی است. خانه‌تکانی که شاید کمک کند این جنبش از نگاه خشک شده‌اش به طبقه‌ی کارگر دست بردارد و بتواند کلیت جامعه و مساله‌ی رهایی تمامی طبقات زیر ستم و استثمار را با این موقعیت در ارتباطی دیالکتیکی ببیند و علم انقلاب را در پروسه‌ی انقلاب، در جمع‌بندی رادیکال از موج اول انقلابات و رویکردهایی درون جنبش کمونیستی سنتز کند. تا زمانی که شیفتگان «جنبش کارگری» (که الزاماً خطی بورژوازی برای آن تبلیغ می‌کنند) آن اندازه برای مساله‌ی نیمی از جمعیت جهان اهمیت و ضرورت نشانند که آن را به صورت دقیق و علمی و تاریخی بررسی کنند، انتظار گسست از اشتباهات پیشین و پیش‌گذاشتن قدم‌هایی کیفی در این جنبش، انتظاری غیر واقعی و خیالی خام خواهد بود.

### پی‌نوشت و منابع:

تمام نقل قول‌های مورد استفاده در این متن از مقاله‌ی «جنبش زنان در گیومه» گرفته شده است.

۱- لینک مقاله‌ی «جنبش زنان در گیومه»

[http://www.k-en.com/8mars8/2011march2\\$1-6.pdf](http://www.k-en.com/8mars8/2011march2$1-6.pdf)

۲- لینک مقاله‌ی «نامنی جنسی و جنبش‌های فمینیستی»

[http://www.ofros.com/zanan/gharaghozo\\_lo\\_naamni.htm](http://www.ofros.com/zanan/gharaghozo_lo_naamni.htm)

۳- «کمونیسم و مساله‌ی زنان، جهت‌گیری‌های نوین»، ص ۲۵

۴- ایدئولوژی آلمانی، ص ۳۰۵-۳۱۵ لینک مقاله‌ی بیکاری و فقر اینجا و آنجا

<http://www.roshangari.net/as/ds.cgi?art=20100913101646.html>



# سیاست حزب عدالت و توسعه (A.K.P) درباره‌ی مسأله‌ی زنان: سنت، استثمار و زن‌ستیزی

منطقه  
نگار

سولماز بهرنگ

مقدمه

اخیرا سیاست حکومت ترکیه در قبال مسأله‌ی زنان - مخصوصا با سخنان نخست وزیر اردوغان علیه سقط جنین - مورد توجه قرار گرفته است. سخنان اردوغان که سقط جنین را قتل نامید و حمایت وزیر بهداشت و شهردار آنکارا از سخنان وی، هویت زن‌ستیز حکومت آ.ک.پ (A.K.P) را بار دیگری آشکار ساخت.<sup>۱</sup>

هر چند سیاست‌های آ.ک.پ که امروز در ترکیه حاکم است، متفاوت از سیاست سنتی (تاریخی) این دولت می‌باشد، با این حال باید سیاست کنونی را با توجه به جایگاه‌اش در تمامیت تاریخ مدرن سیاسی این کشور تحلیل کرد.

از تشکیل دولت - ملت ترکیه در اوایل دهه‌ی ۱۹۲۰ و پس از آن سیاست‌های این حکومت در مورد زنان با ملی‌گرایی، مدرن‌سازی و پروژه‌ی ملت‌سازی (nation building) شدیداً مرتبط بوده است. زنان از طرف ایده‌ئولوژی رسمی کمالیستی، هم به عنوان «نماد» و ابزار برای مدرن‌سازی و غرب‌گرایی (westernisation)، و هم به عنوان «مادرانی که نسل خانواده و ملت را ادامه می‌دهند» دیده می‌شدند (Selda erifsoy، ۲۰۰۰). تا سال ۲۰۰۲، ایده‌ئولوژی و سیاست احزاب حاکم، دولت و یا نهادهای مهم کشور، مثل ریاست جمهوری، در همین جهت ادامه داشت، اما با پیروزی حزب عدالت و توسعه در انتخابات ۲۰۰۲، اسلام سیاسی که تا آن روز با احزاب مرتبط با سنت «Milli Görüş» (دیدگاه ملی) شناخته شده بود، بر کشور حاکم شد و سیاست‌ها در مورد زنان نیز در همین راستا تغییر کرد.

حزب عدالت و توسعه (آ.ک.پ)، حزب اسلام‌گرای نئولیبرالی است که در سال ۲۰۰۱، از طرف رجب طیب اردوغان (نخست وزیر)، بولنت ارینک (رئیس مجلس) و عبدالله گول (رئیس جمهور) - که از حزب رفاه، وابسته به سنت «Milli Görüş» (دیدگاه ملی) انشعاب کرده بودند- تشکیل شد. آ.ک.پ که از ابتدای حاکمیت‌اش تا کنون با اتحادیه‌ی اروپا و ایالت متحده ارتباط بسیار نزدیکی دارد، از نظری

ایده‌ئولوژیک با گروه اسلام‌گرای فتح‌الله گولن - که در ترکیه به خصوص از طریق رسانه‌ها و نهادهای آموزشی و امنیتی به قدرت اجتماعی رسیده است- دیدگاه و سیاست مشترکی دارد. آ.ک.پ که در سیاست اقتصادی‌اش یکی از شرکای مهم آی.ام.اف (International Monetary Fund) و سرمایه‌داری جهانی است، با سیاست‌های ضد سوسیالیست‌های انقلابی، جنبش‌های وسیع چپ دانش‌جویی، و ارتش و کارمندان عالی رتبه در چهارچوب بوروکراسی نخبگان که نماینده‌گان حاکمیت کمالیستی سابق هستند، روز به روز قدرت خود را تقویت می‌کند.<sup>۴</sup>

در این مقاله، سیاست آ.ک.پ در مورد زنان، با توجه به ریشه‌های ایده‌ئولوژیک، گفته‌های اعضای حزب، تغییرات قانونی، سازمان‌دهی زنان درون حزب و پراتیک‌های اجتماعی مورد تحلیل قرار گرفته است.

## ایده‌ئولوژی آ.ک.پ و «خانواده علیه زن»

دو منبعی که به ایده‌ئولوژی آ.ک.پ در مورد جنسیت و زنان شکل می‌دهد؛ اسلام‌گرایی و ناسیونالیسم (نه به معنی ناسیونالیسم قومی، بل که به معنی ناسیونالیسم بر اساس دولت-ملت) است.

(۱) **زن و اسلام:** دین اسلام مثل تمام ادیان توحیدی، با نسبت دادن یک ذات ضعیف به زنان، سعی دارد قدرت و هویت زن را به عنوان فردی مساوی با مردان انکار کند و سرکوب جنسیت زنان را توجیه کند. ایده‌ئولوژی اسلام که به جای فرد بر امت تمرکز می‌کند، جنسیت زن را فتنه‌ساز می‌بیند و برای جلوگیری از «فتنه»، از طریق حجاب اجباری، قدغن کردن رابطه‌ی جنسی غیر شرعی با نام «زنا» و دیگر قوانین، سعی دارد آن‌ها را کنترل کند. در این چارچوب، نقش مرد مسلمان نیز حفاظت نظم و اخلاق جامعه‌ی اسلامی از طریق محدود کردن زنان است. (فاطمه گول برکتی، ۱۹۹۶)



ایجاد تسلط بر روی بدن زنان که در اسلام وجود دارد، در عمل کردهای گوناگون آ.ک.پ که مخصوصاً در اولین سال‌های حاکمیت‌اش قدرت خود را با گفتمان «آزادی حجاب» و «حق پوشش حجاب» تقویت کرد، دیده می‌شود: روز ۱۰ مارس ۲۰۱۱، سلیمان دمیچ رییس تبلیغات رسانه‌ی آ.ک.پ در منطقه‌ی Ünye، در توتیتیر رسمی خودش نوشت: «زن بدون حجاب مثل خانه‌ای بدون پرده است، یا برای فروش است یا برای اجاره» (خبر از روزنامه حریت، ۲۰۱۱). در مورد دیگری در فوریه ۲۰۱۱، پروفیسور اورهان چکر، رئیس بخش الاهیات دانشگاه سلچوک، به روزنامه‌نگاران گفت: «زنی که دکلته می‌پوشد باید احتمال تجاوز را بپذیرد، خود زن در مرکز این مشکل قرار می‌گیرد». بعد از عکس‌العمل‌های منفی از قشرهای مختلف مردم، هلیده اینجکارا، یکی از نماینده‌گان آ.ک.پ با بی‌جا دانستن عکس‌العمل‌ها از چکر دفاع کرد. مصطفی یونلیدی نماینده‌ی دیگری از آ.ک.پ نیز در این مورد گفت: «پوشیدن دکلته خودش آزار دادن به مردان است» و اظهار کرد که تنها راه حفاظت زنان از آزار و تجاوز، رعایت حجاب اسلامی است. (منبع: پرتال اخبار سل، ۲۰۱۱) طرح قانونی ناموفق آ.ک.پ برای جرم دانستن «زنا» در سال ۲۰۰۴ نیز نشانه‌ی تمایل اسلام‌گرایان به تسلط داشتن روی بدن زنان می‌باشد. (منبع: بیانات)

### ۲ زن و ناسیونالیسم: ملی‌گرایی (ناسیونالیسم)

که ایده‌تولوژی رسمی نهاد دولت-ملت در دوران ظهور سرمایه‌داری است، زن را به عنوان نماد سیاست‌های ملی و مکانیزم بازتولید ملت می‌بیند و این دیدگاه، زن را از شهروندی درجه‌یک به یک ابزار تبدیل می‌کند. Anthias و Yuval-Davis، نویسندگان کتاب «زن-ملت-دولت» (Woman-Nation-State) که یکی از منابع اصلی مساله‌ی زنان و ملی‌گرایی در جامعه‌شناسی است معتقدند دولت-ملت دو نقش اصلی را به زنان تحمیل می‌کند. اولین نقش به وسیله‌ی کنترل بدن زنان و بازتولید

زیستی ملت است و دومین نقش از طریق مکانیزم‌های کنترل (مثل سیاست‌های جمعیتی) تعیین مرزهای جمعیت ملت است. زنان، نه تنها در مورد هویت بیولوژیک، بل که در مورد هویت فرهنگی نیز نقش بازتولید کننده را دارند: آن‌ها با تعاریفی مثل «مادران ملت» یا «نماینده‌گان روح ملی» تبدیل به نماد هویت ملی می‌شوند و «رفتارهای مناسب با هویت و فرهنگ ملی» به آن‌ها تحمیل می‌شود (Anthias & Yuval-Davis، ۱۹۸۹). در دولت‌های نظامی مثل ترکیه که ارتش در فرهنگ آن‌ها اهمیت بسیاری دارد، همین دیدگاه از زنان به عنوان «مادران شهدا» ابزار و نمادی می‌سازد و به آن‌ها این نقش را تحمیل می‌کند.

آ.ک.پ، از دیدگاهی زن‌ستیز، در موضعی درباره‌ی جنگ کردستان (ترکیه) و به خصوص علیه زنان فعال در گروه‌های مخالف حاکمیت، از ملی‌گرایی و میلیتاریسم (جنگ‌گرایی) استفاده می‌کند. یکی از این موارد، اظهارات نخست وزیر اردوغان، درباره‌ی دلشاد آکتش - که در شهر هپا (در منطقه‌ی دریای سیاه) در تظاهرات علیه آ.ک.پ، بر اثر حمله‌ی پلیس استخوان لگن‌اش شکست - بود. اردوغان در سخنانی که از کانال‌های تلویزیونی به طور زنده پخش می‌شد درباره‌ی دلشاد - که عضو سازمان چپ‌گرای Halkevleri (خانه‌ی مردم) است - برای ایجاد شبهه درباره‌ی «باکره» بودن او گفت: «معلوم نیست زن است یا دختر!» (منبع: بینت) (این بخش مقاله با بخش «سیاست آ.ک.پ در برابر زنان کرد» نیز مربوط است)

### ۳ دوگانگی زن-خانواده: مهم‌ترین نقطه‌ی مشترک ناسیونالیسم

و ادیان توحیدی در برابر زنان، ایجاد دوگانگی زن و خانواده و محدود کردن زنان به نقش مادری و همسری در خانواده‌ی پدرسالار است. نجم‌آبادی و روبینا سیگل در مقاله‌ای نوشته‌اند: «خانواده هم به عنوان یک نهاد و هم به عنوان یک استعاره، در مرکز نظریات ناسیونالیسم و پراتیک‌های دولت-ملت ترکیه و ایران قرار دارند.» Şerifsoy (جامعه‌شناس) نیز می‌گوید: «استفاده‌ی ایده‌تولوژی ناسیونالیسم از نهاد و استعاره‌ی خانواده، مفهوم اتحاد ملی را که برای ادامه و بازتولید هم‌بستگی این جمعیت لازم است، مشروع می‌سازد.» (Şerifsoy، ۲۰۰۰) بر خلاف ناسیونالیسم دولت-ملت مدرن، در دین اسلام به تبع اهمیتی که نهاد خانواده دارد، زن به حوزه‌ی خصوصی (خانه) محدود می‌شود، چرا که «وظیفه‌ی اصلی زن مسلمان، ایفا کردن نقش مادری است.»

انعکاس این ایده‌تولوژی که «زن» را فدای «خانواده» می‌کند در پراتیک آ.ک.پ بسیار آشکار است: قبل از آخرین بحثی که درباره‌ی سقط‌جنین پیش آمد، نخست وزیر اردوغان که در ۱۵ ژانویه ۲۰۰۱ گفته بود: «ما اصول گرا هستیم، مبنای اصول‌گرایی ما هم، نهاد خانواده است»، بارها با پیشنهاد «داشتن دست‌کم ۳ کودک» به زنان ترک، نشان داده بود که زنان در دیدگاه او با «کارخانه‌هایی

برای افزایش جمعیت» تفاوتی ندارند. (منبع: NTV-MSNBC) آ.ک.پ که در اکتبر ۲۰۰۸، به وزارت دادگستری رسماً پیشنهاد کرد که سن ازدواج زنان از ۱۸ به ۱۴ سال کاهش بیابد، اخیراً در سال ۲۰۱۱ «وزارت زنان و خانواده» به «وزارت خانواده و تأمین اجتماعی» تغییر نام داد. یکی از اولین سخنان فاطمه شاهین، عضو آ.ک.پ و وزیر خانواده چنین بود: «کسی تا به حال از فمینیسم فایده‌ای ندیده است، بعد از این هم نخواهد دید». (منبع: Bianet) دوگانگانگاری زن و خانواده، نه تنها در اظهارات، بل که در اسناد و بیانیه‌های انتخابات حزب نیز دیده می‌شود. بیانیه‌ی انتخابات عمومی آ.ک.پ در سال ۲۰۰۱، زن را به عنوان مسئول اصلی نقش مادری و خدمات خانگی نشان داده و برنامه‌ی اقتصادی‌ای را پیشنهاد کرده است که با عنوان حمایت از زنان، در واقع از زن و مردهای متاهل حمایت می‌کند. (منبع: Bianet)

«خانواده»‌ای که آ.ک.پ آن را حمایت و تقویت می‌کند، برای زنان کاملاً یک مکانیزم سرکوب و تسلط است: در جزوه‌ی «تعلیم و دستور مذهبی برای خانواده‌ها» که از طرف شهرداری توزلا استانبول، وابسته به آ.ک.پ، در ۲۰۰۶ به خانواده‌هایی که تازه ازدواج کردند داده شد، نوشته شده دختران در سن ۹ سالگی می‌توانند ازدواج کنند. مردان می‌توانند زن‌ها را اگر ردی برجای نگذارد ضرب و شتم کنند، و آن‌ها می‌توانند از زنان از طریق نوشتن نامه طلاق بگیرند (منبع: روزنامه‌ی صباح). از سوی دیگر، ده‌ها نماینده‌ی آ.ک.پ، با عقد اسلامی - که در ترکیه رسمی نیست - با بیش از یک زن ازدواج کرده‌اند و Suat Kılıç، نماینده‌ی آ.ک.پ در مجلس، در این باره گفته است: «چند همسری در اسلام مجاز است. ببینید من ۳ زن دارم، می‌تونم ۴ تا هم داشته باشم». این واقعیت نیز نشان دهنده‌ی چهره‌ی اصلی نهاد خانواده‌ای است که آ.ک.پ سعی دارد آن را تقویت کند (منبع: روزنامه‌ی جمهوری‌ت). در می ۲۰۱۱، سیبیل یورسین، مشاوره خانواده در شهرداری‌های فاتیح و ایوب (وابسته به آ.ک.پ) در استانبول، گفته است: «چند همسری مردان در مذهب‌مان و در قرآن مجاز است. اگر زن از نظر جنسی، نقش مادری، کارهای خانگی و دوستی، به حد کافی موفق نباشد، مرد حق چند همسر

## مهم‌ترین نقطه‌ی مشترک ناسیونالیسم و ادیان توحیدی در برابر زنان، ایجاد دوگانگی زن و خانواده و محدود کردن زنان به نقش مادری و همسری در خانواده‌ی پدرسالار است



رسمی نمی‌تواند اطلاعات کامل و دقیقی را ارائه کرده باشد، می‌توان گفت که این آمار در واقع خیلی بیش‌تر از این است. (منبع: KEIG)

### نتیجه‌ی حاکمیت ده ساله‌ی آ.ک.پ: زن‌کشی (femicide)

زن‌کشی (femicide) عنوان جامعه‌شناختی‌ای است که به قتل سیستماتیک زنان با علت‌های مختلف در ارتباط با جنسیت زنان تعیین شده است. کشتار زنان از سوی مردان که بیش‌تر به عنوان «قتل ناموسی» از آن نام برده می‌شود در طول هفت سال اخیر که حزب «عدالت و توسعه» در قدرت بوده است ۱۴ برابر افزایش پیدا کرده است. طبق آمارهای وزارت دادگستری در سال ۲۰۰۲ که حزب عدالت و توسعه به قدرت رسید آمار زنان کشته شده ۶۶ نفر بود و در هفت ماه اول سال ۲۰۰۹ این آمار به ۹۵۳ نفر رسید.<sup>۳</sup> اگر در نظر بگیریم که در طول این مدت افزایش قتل‌های زنان در کل جهان تنها ۱۰ درصد بود به این نتیجه می‌رسیم که این افزایش آمار در ترکیه از عوامل کلی پیروی نمی‌کند بل که از عوامل سیاسی و اجتماعی در شرایط فعلی ترکیه متأثر بوده است. این قتل‌ها بیش‌تر از سوی نزدیکان، خانواده، همسران و همسران سابق زنان صورت می‌گیرد. بهانه‌های رایج برای ارتکاب به این گونه قتل‌ها خیانت و یا شبهه‌ی خیانت، درخواست طلاق، متارکه، رعایت نکردن شئون اخلاقی و... است. «با عشوه ساعت پرسیدن از مردان»، «زیادی حمام کردن»، «درخواست ترانه‌های عاشقانه از رادیو»، «صحبت کردن با پسران»، و حتا «بی‌نمک درست کردن ماکارونی» از جمله «دلایل» مردان قاتل بوده که در دفاعیات‌شان در دادگاه‌ها ارائه شده و در رسانه‌ها هم بازتاب پیدا کرده است.<sup>۴</sup>

(منبع: پرتال خبر سل) مثلاً بهانه‌ی کشتن مدینه ممی ۱۶ ساله در شهر آدیامان از طرف خانواده‌اش، «صحبت کردن او با پسران» بود (منبع: بینت)، و بهانه‌ی قتل سوگی اککوش که در شهر ازمیر از طرف همسرش جلوی بچه‌اش کشته شد، «پوشیدن شلوار تنگ و با عشوه ساعت پرسیدن از مردان بود» (!) (منبع: روزنامه رادیکال)

هلیا گل‌بهار، وکیل و مدافع حقوق زنان، می‌گوید دلیل اصلی افزایش قتل زنان سعی در تحمیل کردن زندگی سنتی به زنان است و «زنانی که به تعرض زندگی سنتی مقاومت می‌کنند کشته می‌شوند». (منبع: بینت) از این نظر نقش ایده‌ولوژی اصول‌گرایی آ.ک.پ در افزایش قتل‌های ناموسی و تبدیل این واقعیت به زن‌کشی آشکار است. نقشی که دولت در زن‌کشی دارد تنها به ایده‌ولوژی محدود نیست و در پراتیک نیز منعکس می‌شود. طبق خبرهایی که در رسانه‌ها انعکاس یافته است بسیاری از زنانی که کشته شده‌اند

داشتن را دارد. این روش از روابط نامشروع در جامعه و معضل در خانه ماندن دختران جلوگیری خواهد کرد». اظهارات یورسین که خواهان حق قانونی چند همسری برای مردان شد نشان می‌دهد که ایده‌ولوژی‌ای که خانواده‌ی مردسالار را مشروع می‌سازد نه تنها از طرف مردان آ.ک.پ بل که از طرف زنان حزب نیز قابل قبول است. (منبع: روزنامه رادیکال)

### تأثیر سیاست اقتصادی نئولیبرال آ.ک.پ بر زنان

دفاع آتشین آ.ک.پ از نهاد خانواده علیه هویت مستقل زنان نه تنها با ایده‌ولوژی اصول‌گرایی اسلامی، بل که با سیاست‌های نئولیبرال نیز مرتبط است. از دهه‌ی ۸۰ میلادی تا کنون، حکومت‌های محافظه‌کار در کشورهای سرمایه‌داری غرب، به عنوان یک استراتژی برای مهار بی‌کاری، سعی دارند زنان را از بازار کار خارج کنند و آن‌ها را وادار به برگشتن به خانه و خانواده کنند. وقتی سرمایه‌داری به طور کلی از کار خانگی زنان، به لحاظ بازتولید نیروی کار مردان سود می‌برد، دلایل اقتصادی تحمیل کردن «خانه و خانواده» به زنان بسیار واضح می‌باشد. محمد شیمشک، وزیر دولت آ.ک.پ در ۲۰۰۹ گفت: «می‌دانید چرا نرخ بی‌کاری افزایش می‌یابد؟ زیرا در شرایط بحران اقتصادی، زنان جویای کار هم به نیروی کار اضافه می‌شوند» و زنان زحمت‌کش را به عنوان مسئول اصلی بحران اقتصادی و بی‌کاری نشان داد. بویسل ارقلو، یکی از وزرای آ.ک.پ که در ۲۰۱۱، به زنانی که از او کار خواستند با خنده گفت: «مگر کارهای خانه برایتان کافی نیست؟». همه‌ی این برخوردها نشان‌دهنده‌ی انعکاس سیاست مشترک اسلام اصول‌گرا و نئولیبرالیسم است که سعی دارند زنان را از نیروی کار جامعه خارج کنند. (منابع: اتحادیه‌ی Egitim-Sen، روزنامه رادیکال)

جزوه‌ی «راهنمایی برای مادران کارگر» که در سایت رسمی وزارت خانواده و سیاست‌های اجتماعی منتشر شد نیز ذهنیت حکومت ترکیه را در این مورد نشان می‌دهد. در این جزوه آمده است: «یک مادر در حالی که کار می‌کند، باید همیشه در یاد داشته باشد که وظیفه‌ی اصلی او کار خانگی است. اولین وظیفه‌ی یک مادر، ایفای نقش همسر برای شوهرش، مادری برای فرزندش و در نهایت کدبانویی برای خانه‌ی خودش است.» در این جزوه، با مثال‌های مختلف نشان داده می‌شود که اگر یک مادر کار کند، چه فلاکت‌هایی (!) به سرش می‌آید. مثلاً با قصه‌ی «مادری که نمی‌تواند سرپرست مناسبی برای فرزندش پیدا کند و در نتیجه وقتی او سر کار هست به فرزندش تجاوز می‌شود» نشان داده شده است که کار کردن یک زن برای خانواده تا چه اندازه خطرناک (!) است. (منبع: سعیت Bianet)

تقویت سیاست نئولیبرالیستی از دهه‌ی ۸۰ میلادی تا کنون، با کاهش امنیت اجتماعی و رایج کردن کار انعطاف‌پذیر (flexitime)، کار زنان را بی‌ارزش ساخته و زنان را به عرصه‌ی کار ارزان، بی‌امنیت و انعطاف‌پذیر محدود کرده است. آ.ک.پ که با تصویب قوانین جدید بیمه‌ی اجتماعی، استخدام و اتحادیه‌های کار، سیاست‌های نئولیبرالی را که با توجه به منافع اتحادیه‌ی اروپا و صندوق بین‌المللی پول (آی.ام.اف) تعیین شده را اجرا کرده است، در راستای این سیاست از زنانی که نتوانسته آن‌ها را به خانه محدود کند به عنوان نیروی کار ارزان استفاده می‌کند: طبق آمار رسمی سال ۲۰۰۸، ۵۸ درصد از زنان استخدام شده در شغل‌های گوناگون، بدون قرارداد کار می‌کنند. این تعداد در مردان ۳۸ درصد است. یک‌چهارم زنان کارگر نیز بدون قرارداد کار می‌کنند. با توجه به این که آمارهای

مخصوصاً آن‌هایی که طلاق گرفته بودند قبل از کشته شدن از پلیس تقاضای حمایت کرده بودند ولی به آنان توجهی نشده بود و همین‌طور بسیاری از زنانی که به پلیس یا خانه‌های امن مراجعه کرده بودند با بی‌توجهی پلیس روبه‌رو شدند و بعد از به‌خانه بازگردانده شدن از سوی پلیس، کشته شدند.<sup>۵</sup> از سوی دیگر تبصره‌ی قانونی «تحریک حاد» که در دادگاه‌ها در رابطه با قتل‌های زنان به تیره‌ی قاتلان و تخفیف مجازات آنان می‌انجامد - با این استدلال که زنان خودشان قاتلان را تحریک کرده‌اند و باعث قتل خودشان شده‌اند - و این عمل کرد «قانونی»، دادگاه را در جایگاه شریک جرم قاتلان می‌نشانند.<sup>۶</sup>

علاوه‌بر این برخورد سیستماتیک، اظهارات س. عالیه کوف، عضو آ.ک.پ و وزیر سابق وزارت «زنان و خانواده»، که قتل‌های زنان را «موارد استثنائی که با قوانین کشور ربطی ندارد» دانست، نشانه‌ی بی‌توجهی آ.ک.پ به این مساله است. در حالی که شاخه‌ی زنان حزب، در ۳ مارس ۲۰۱۱، کنفرانسی با عنوان «جلوگیری از قتل‌های زنان» را برگزار کرد، بسیاری از سازمان‌های زنان ترکیه به این کنفرانس دعوت نشدند. (منبع: سعیت Bianet)

### سیاست آ.ک.پ در برابر زنان کرد

مساله‌ی کرد و جنگ کردستان، که تقریباً تمام احزاب و گروه‌های سیاسی ترکیه آن را به عنوان مهم‌ترین مساله‌ی کشور می‌بینند، در تحلیل دیدگاه آ.ک.پ درباره‌ی مساله‌ی زنان نیز باید در نظر گرفته بشود. بدون شک نگرش آ.ک.پ نسبت به زنان، در مورد زنان کرد نیز صادق است: با این

حال، وجود سیاست فشار و سرکوب عمیق‌تر نسبت به زنان کرد به عنوان استراتژی‌ای علیه جنبش کرد ترکیه (با رهبری پ.ک.ک)، از طرف جنبش زنان کرد این کشور مطرح می‌شود.<sup>۷</sup> این وضعیت، نه تنها در مورد کردها و ترکیه، بل که در تمام کشورهای که در آن مساله‌ی ملی مطرح است، به عنوان نتیجه‌ی ساختار جنسیتی و مردسالار ناسیونالیسم به شکل‌های مختلفی وجود دارد.

Rubina Saigol (جامعه‌شناس)، در مقاله‌ی «جنگ‌گرایی، ملت و جنسیت اجتماعی: بدن زن به عنوان عرصه‌ی درگیری خشونت‌آمیز» تبدیل شدن بدن زن به یک سلاح و ابزار جنگ را این‌گونه توضیح داده است: «در درگیری‌های قومی و بین‌المللی، تمام مردم هدف خشونت قرار می‌گیرند اما این خشونت در مورد زنان، خشونت جنسی یعنی تجاوز است. برای ملی‌گرایی مردسالار چنان که زنان یک مرد نماد فرهنگ، صنعت و خانه‌ی وی هستند، نماد فرهنگ و مردانگی «دیگران» نیز زنان آن‌ها هستند... در نتیجه همان‌طور که افسانه‌های یک ملت با نقش زنان شکل می‌گیرند، دشمنان نیز پیروزی‌شان را بر بدن زنان حک می‌کنند.» (Saigol, ۲۰۰۴)

همان‌طور که در بوسنی، ویتنام و مناطق جنگ‌زده‌ی مختلف نیز تجربه شده بود، از دهه‌ی ۸۰ میلادی تاکنون در ترکیه و کردستان، این گونه خشونت‌ها علیه زنان، توسط ارتش و نهادهای دولتی اعمال می‌شود.<sup>۸</sup> در حالی که دولت آ.ک.پ تنها نهادی نیست که این استراتژی را ادامه می‌دهد، پذیرش و انجام این سیاست از سوی این دولت در شیوه‌های گوناگون، بسیار مهم است. طبق خبرهایی که در رسانه‌ها انعکاس یافتند، از اولین سال‌های حاکمیت آ.ک.پ تا کنون، در شهرهای مختلف کردنشین، از طرف نمایندگان آ.ک.پ،

اشخاص مرتبط با جماعت فتح‌الله گولن و نیروهای پلیس (که تحت کنترل این دو نهاد هستند) به خصوص به دختران کم سن و سال، خشونت جنسی اعمال شده است. طبق این اخبار، در سال ۲۰۱۰ در شهر کردنشین سیرت، بیش از صد نفر که بین آن‌ها پلیس‌ها، سربازان، و محمد ندیم هلوکیگلو (که فامیل نزدیک ییلمز هلوکیگلو، نماینده‌ی آ.ک.پ در همان شهر است) بودند، به ۴ دختر که سن‌شان بین ۱۱ و ۱۶ سال بود، در عرض چند سال چندین بار تجاوز کردند. (منبع: آژانس خبری Firat) در همان سال، در شهر درسیم (شهر کردنشین و علوی مذهب که اسم ترکی رسمی آن تونجلی است) رضا چلک، رئیس تشکیلات آ.ک.پ در شهرستان اوکیک، به یک دختر ۱۴ ساله‌ی عقب مانده‌ی ذهنی با قصد تجاوز حمله کرده بود. بعد از انعکاس این خبر در منطقه، اصناف شهر برای اعتراض به این اتفاق مغازه‌های‌شان را برای چند روز بستند. در ماه دسامبر ۲۰۱۰ نیز در رسانه‌ها منعکس شد که در آمد (نام ترکی رسمی این شهر دیاربکر است و بزرگترین جمعیت کرد را در ترکیه دارد)، در Mazhar Bağlı، عضو هیئت مرکزی آ.ک.پ و استاد دانشگاه در رشته‌ی جامعه‌شناسی دانشگاه دیجله این شهر، دختران دانش‌جو را تحت آزار جنسی قرار داد و یکی از دانش‌جوها هم در اثر تجاوز او باردار شد. (آژانس خبری Firat)

ذهنیت آ.ک.پ نسبت به زنان کرد در اظهارات هلیل بکرکی، رئیس شهرداری ریز (در منطقه‌ی دریا سیاه) نیز چنین بازتاب پیدا می‌کند، او گفت: «برای حل مساله‌ی کرد، زنانی که اهل جنوب شرق (کردستان) هستند را به عنوان همسر دوم با عقد اسلامی (که در ترکیه رسمی نیست) به همسری برگزینیم تا به جای دشمنی فامیل بشویم.» (منبع: روزنامه یه رادیکال)

### زنان در آ.ک.پ: سازماندهی زنان درون حزب و مساله‌ی حجاب

از دیگر نکاتی که باید برای تحلیل دیدگاه آ.ک.پ به مساله‌ی زنان در نظر گرفته شود، سازماندهی زنان در خود حزب است. شاخه‌ی زنان حزب، که کمی بعد از به حاکمیت رسیدن آ.ک.پ در سوم نوامبر ۲۰۰۲، تشکیل شد، باعث فعال شدن بسیاری از زنان از قشر سنتی جامعه شد. فعالیت‌های اصلی این بخش از حزب، تبلیغات در دوره‌ی انتخابات، سازماندهی در نواحی مختلف و کارهای خیریه است.

به نظر خدیجه چکمک، رئیس شاخه‌ی زنان در شهرستان Keçiören آنکارا، در حالی که سازماندهی شاخه‌ی زنان مثل شاخه‌ی جوانان می‌باشد، بسیاری از زنان جوان نمی‌خواهند با مردها با هم کار کنند و به همین دلیل به شاخه‌ی زنان می‌پیوندند.<sup>۹</sup> این نکته نشان می‌دهد که فعالیت شاخه‌ی زنان حزب، با نگرش‌های سنتی بدنه‌ی حزب شدیداً مرتبط است.

در مقاله‌ی «آ.ک.پ و زنان» که از طرف و. ز. چیتک، اساتید روابط بین‌المللی دانشگاه صنعتی خاورمیانه نوشته شده است، با زنانی که در آ.ک.پ فعال هستند مصاحبه‌هایی انجام شده است. در این مقاله اشاره شده است که بسیاری از این زنان، دلیل اهمیت دخالت زنان در سیاست را با «موفقیت بیشتر در نقش مادری و همسایگی [همسایه‌ی خوبی بودن به عنوان یک ارزش در ترکیه مطرح است]» توضیح می‌دهند. همین‌طور، «اهمیتی که آ.ک.پ به

کشتار زنان از سوی مردان که بیش‌تر به عنوان «قتل ناموسی» هفت سال اخیر که حزب «عدالت و توسعه» در قدرت بوده است ۱۴ برابر افزایش پیدا کرده است. طبق آمارهای وزارت دادگستری در سال ۲۰۰۲ که حزب عدالت و توسعه به قدرت رسید آمار زنان کشته شده ۶۶ نفر بود و در هفت ماه اول سال ۲۰۰۹ این آمار به ۹۵۳ نفر رسید.





اخلاق و اعتقاد مذهبی می‌دهد» یکی از دلایل اصلی شرکت زنان در این حزب است. مثلاً نوردن شانی، رئیس شاخه‌ی زنان آنکارا می‌گوید: «می‌خواستیم در حزبی که آدم‌های مومن در آن هستند فعال باشیم» و سرین ازمک، رئیس شاخه‌ی شهرستان چانکایا نیز دلیل شرکت در این حزب را این‌گونه توضیح می‌دهد: «فعالین آ.ک.پ کسانی هستند که خدا را همیشه به یاد دارند». این تحقیق نیز نشان می‌دهد در حالی که نخست وزیر اردوغان در کنفرانسی که در جولای ۲۰۱۱ با سازمان‌های زنان داشت، گفت: «به برابری زن و مرد اعتقاد ندارم» و با طرح تعیین اولویت برای کاندیداهای زن در انتخابات مخالفت کرد، به نظر بسیاری از زنان فعال حزب، او «نخست وزیری است که از زنان حمایت می‌کند».

با این حال زنان وجود مشکلاتی که در زنده‌گی سیاسی حزبی دارند را نادیده نمی‌گیرند: بسیاری از زنان فعال در مصاحبه‌ها گفته‌اند که «در حزب کلا نسبت به دخالت زنان در فعالیت سیاسی مقاومتی وجود دارد، اما این مشکل با تقویت پراوتیک زنان در آینده حل خواهد شد».

در مصاحبه‌هایی که در جولای ۲۰۰۶ در شهرهای کریکاله و چروم انجام شده است، یکی از رؤسای شاخه‌ی زنان شهر به نابرابری جنسی در حزب این‌طور اشاره کرده است: «آیا می‌دانید که از زنانی که در سازمان‌های شهرستان حزب هستند در دوره‌ی انتخابات چه قدر کار می‌کشند؟ اما بعد از انتخابات آن‌ها فراموش می‌شوند، حتی اگر پیشنهاد بشود شاخه‌ی زنان را کلا می‌بندند. تا این حد تحت تبعیض قرار داریم».

درک زنان فعال حزب از مسأله‌ی حجاب که نقش مهمی در گفتمان و تبلیغات سیاسی آ.ک.پ دارد نشان می‌دهد که آنان نیز به قدر همکاران مردشان به ایده‌نولوژی مردسالار اسلامی معتقد هستند. در مقاله‌ی مذکور نوشته شده است: «زنان عضو آ.ک.پ، بین مفهوم «اخلاق» (ahlak) در ترکی، به معنای خوبی سنتی و مذهبی) و دین اسلام رابطه‌ی نزدیکی می‌بینند. به نظر آن‌ها برای ساختن جامعه‌ی «خوش اخلاق» ای که اسلام مناسب می‌داند، نقش اساسی را زنان دارند؛ زیرا زنان با نقش مادری باعث می‌شوند نسل‌های جدید، اخلاق سنتی داشته باشند و ارزش‌های معنوی به آینده منتقل شود. از این نظر مسأله‌ی حجاب از نگاه زنان عضو آ.ک.پ با مفهوم اخلاق مرتبط است. به نظر آن‌ها ذات مردان مشخص است: نفس مردان ضعیف است و در نتیجه برای حفظ «اخلاق» جامعه، این زن است که باید خود را در روابط زن و مرد محدود کند» (منبع: نشریه ملکیه، دانشگاه آنکارا)

علاوه‌بر این، مسأله‌ی حجاب در سلسله مراتبی که در خود حزب وجود دارد نیز موثر می‌باشد: در هیئت اجرایی حزب و تشکیلات زنان - از بالا به پایین- تعداد زنان محجبه افزایش می‌یابد و در حالی که زنان محجبه که در سطوح پایین قرار دارند این ممنوعیت را به عنوان یک مشکل حیاتی که فوری باید حل شود می‌بینند اما به نظر هیئت مدیره‌ی حزب و زنانی که در سطوح بالاتر قرار دارند مسأله‌ی است که به مرور حل خواهد شد. طبق تحقیق مذکور، اینکه حجاب مانع این است که زنان در حزب به سطح بالاتر بروند و مخصوصاً کاندیدای نماینده‌گی مجلس بشوند، باعث نارضایتی زنان سنتی حزب شده است.<sup>۱۰</sup>

در نتیجه‌ی این وضعیت در انتخابات ۱۲ ژوئن ۲۰۱۱ کمپینی با نام «اگر کاندیدای محجبه نیست، رای هم نیست» از طرف زنان فمینیست اسلامی هم‌چون سیبل ارسلان، هدایت شفقتلی توکسال و جیهان آکتاش تشکیل شد. زنانی که این کمپین را تشکیل دادند

نه تنها به حزب عدالت و توسعه بل که به همه‌ی احزاب توصیه کردند کاندیدای محجبه معرفی کنند و عنوان کردند بر این اساس رای خواهند داد. این کمپین واکنش شدید مردهای حزب عدالت و توسعه را برانگیخت و باعث بحث‌های زیادی شد. علی بولاچ که یکی از نویسندگان روزنامه‌ی «زمان» -که با نزدیکی‌اش به حزب عدالت و توسعه و جماعت فتح‌الله گولن شناخته می‌شود- زنانی که این کمپین را تشکیل دادند را به کم شدن رای‌های حزب و ایجاد شر و تفرقه‌ی فمینیستی متهم کرد. بعد از این که در ماه اکتبر حزب ب.د.پ -که به جنبش گرد منسوب است- پیشنهاد قانونی را داد که در مجلس زنان بتوانند از سلوار و روسری استفاده کنند و این طرح از طرف حزب عدالت و توسعه رد شد، نارضایتی فمینیست‌های اسلامی و زنان حزب عدالت و توسعه افزایش یافت. بعضی از زنان در جناح اسلامی مثل عایشه بهورلر در مصاحبه‌های خود با رسانه‌ها گفته است که حاکمیت حزب عدالت و توسعه برای زنان محجبه سودی نداشته است و مردهای جناح اسلامی بعد از به قدرت رسیدن و افزایش سطح رفاه زنده‌گی‌شان، زنان محجبه‌ای که باعث قدرت‌گیری آنان شدند را فراموش کردند و از اقتدار خود برای برگزیدن زن‌های دیگری که بی‌حجاب هستند استفاده کردند.

### جنبش زنان ترکیه در امروز و نقاط ضعف آن

بعد از تحلیل تبعیض و سرکوب علیه زنان در ترکیه، به شرایط مقاومت زنان علیه این سرکوب نیز باید توجه کرد. در حالی که در ترکیه فضا برای حضور جنبش زنان آزاد است و امکانات فعالیت بسیار است، جنبش در این کشور ضعیف و غیررادیکال است. امروز بخش عظیمی از جنبش زنان، در نهادهای لیبرال مثل «KA-DER»، که هدف‌اش افزایش حقوق زنان در چارچوب سیستم قانونی کشور است، متشکل هستند. بخشی دیگر در تشکل‌هایی مثل Mor Çati (خانه‌ی بنفش) متمرکز شده‌اند که به ارائه‌ی امکاناتی برای زنان خشونت‌دیده و به فعالیت‌های روزمره، عملی و غیرسیاسی می‌پردازند.

در حالی که این دو بخش را می‌شود زیر عنوان لیبرال فمینیست تحلیل کرد، بخش دیگری که از نظر طبقاتی و اجتماعی محدودتر هست، گروه‌هایی مثل کلکتیو فمینیست استانبول یا پلاتفرم زنان آنکارا هستند که بر خلاف گروه اول، به سیاست روزمره عکس‌العمل وسیع‌تری نشان می‌دهند. این بخش که در واقع جنبش مستقل

## پی‌نوشت‌ها:

- ۱- ملیح گکچک، وزیر شهرداری آنکارا، حتی از اردوغان هم فراتر رفت و گفت «زنانی که به آن‌ها تجاوز شده است باید به جای سقط جنین خودکشی کنند».
- ۲- دیدگاه ملی (milli görüş)، جنبش اسلام سیاسی است که به رهبری نجم‌الدین اربکان در سال ۱۹۶۹ تشکیل شد و امروز از طرف حزب سعادت نماینده‌گی می‌شود. حزب‌های رفاه و فضیلت، که نماینده‌گان سابق این جریان بودند، به خاطر «اعمال ارتجاعی و ضد سکولاریزم» بسته شده بودند.
- ۳- پرونده‌ی دادگاهی «Ergenekon»، که آ.ک.پ علیه جریان‌های ملی‌گرا و ارتشی باز کرده است، و پرونده‌های دادگاهی «KCK» و «Devrimci Karargah» علیه نیروهای سوسیالیست و کُرد، مهم‌ترین ابزارهای حاکمیت علیه مخالفان می‌باشد.
- ۴- افزایش خشونت علیه زنان در دوره‌ی حاکمیت حزب عدالت و توسعه به قتل زنان محدود نمی‌شود بل که تجاوز و آزار جنسی نیز افزایش یافت. طبق آمار مرکز مطالعات ترکیه در فاصله‌ی ۵ سال (۲۰۰۵ تا ۲۰۱۰) جرایم جنسی ۳۰ درصد افزایش پیدا کرده است. بیش از صد هزار زن مورد آزار جنسی و تجاوز جنسی قرار گرفته‌اند. با توجه به این که ۴۰ درصد این زنان از روی ترس شکایتی نمی‌کنند، آمار واقعی از این میزان خیلی بیش‌تر است.
- ۵- در بسیاری از اسناد و گزارش‌ها مثلاً در گزارش اتحادیه‌ی اروپا درباره‌ی وضعیت ترکیه که در ۱۴ اکتبر ۲۰۱۱ منتشر شد عنوان شده است که بسیاری از زنانی که هدف خشونت قرار گرفته‌اند گفته‌اند که پلیس به جای حمایت از آنان، سعی در اقناع آنان برای بازگشتن به خانه کرده است و قاضی‌ها در صدور قرارهای حمایتی اهمال می‌کنند. خانه‌های امن هم تعدادشان کم است و هم درجه‌ی امنیت پایینی دارند و همچنین زنان را تنها برای سه ماه می‌پذیرند و نیز مقررات سختی برای پذیرش زنان خشونت دیده دارند و به این‌صورت در عمل برای زنان راه‌حلی مناسبی نیستند.
- ۶- نمونه‌ی اخیر عمل کرد سیستم قضایی حکمی است که درباره‌ی «ن.چ» صادر شد که وقتی سیزده ساله بود در طول یک سال ۲۷ مرد به او تجاوز کرده بودند. شعبه‌ی یک دادگاه شهر ماردین (شرق ترکیه) تشخیص داد که چون او میلی به ممانعت از این تجاوزات نداشته پس خودش رضایت داشته و در نتیجه برای متهمان حداقل مجازات را تعیین کرد که از یک سال و هشت ماه تا پنج سال بود. علاوه‌بر این (HSYK) «شورای عالی قضات و دادستان‌های ترکیه» در ماه سپتامبر امسال در یک گزارش رسمی پیشنهاد کرد برای کم شدن حجم کار دادگاه‌ها، زنان با متجاوزان خود ازدواج کنند تا پرونده‌های «تجاوزات جنسی» زودتر بسته شوند!! و نیز حذف تنبیه مردان در صورت ایجاد رابطه‌ی جنسی با کودکان زیر ۱۵ سال با «رضایت» کودک و همچنین منسوخ کردن ارزیابی روان‌پزشکی قربانیان تجاوز جنسی برای کمک به کاهش مجازات متجاوزین نیز در این گزارش مطرح گردید. این پیشنهادات ذهنیت زن‌ستیز و مردسالارانه‌ی سیستم قضایی دولت حاکم را نشان می‌دهد.
- ۷- در دوره‌ی حاکمیت آ.ک.پ، جنبش زنان کُرد، تحت سازماندهی «DÖKH» (جنبش دموکراتیک زنان آزاد)، کمپین‌های «ما ناموس هیچ‌کس نیستیم»، «به فرهنگ تجاوز خاتمه دهیم» و «به زن‌کشی پایان دهیم» را برگزار کرده است. مفهومی که جنبش کُرد از آن به صورت «فرهنگ تجاوز»، استراتژی دولت-ملت در راستای تبدیل کردن بدن زن به یک صحنه‌یغ درگیر قدرت می‌باشد که در مقاله‌ی مذکور نیز توضیح داده می‌شود.
- ۸- در حالی که این مساله در ترکیه هنوز تابو می‌باشد، ۴۰۵ نفر سرباز به علت تجاوز به زنانی که بین سال‌های ۱۹۹۳ و ۹۴ در کردستان دست‌گیر کرده [www.org.arsiv.org.arsiv.org](http://www.org.arsiv.org.arsiv.org) بودند، محاکمه شدند اما حکم زندان نگرفتند ([www.org.arsiv.org.arsiv.org](http://www.org.arsiv.org.arsiv.org) asp?ArsivTiplD=۵&ArsivAnalD...)
- ۹- اظهارات رئیس شاخه‌ی جوانان آ.ک.پ در Altındağ که گفت: «وجود چند زن در شاخه‌ی جوانان در ظاهر خیلی خوب است، چون وقتی در دفتر تشکیلات از مهمانی باید پذیرایی کرد، زنان این کار را بهتر انجام می‌دهند»، به لحاظ آشکار کردن نقشی که حزب برای فعالین زنان مناسب می‌داند قابل توجه است. (Tür & takçi, ۲۰۰۶)

زنان این کشور را تشکیل می‌دهند، به شهرهای بزرگ این کشور (مثل آنکارا، استانبول و ازمیر) محدود هست و از نظر طبقاتی، تنها با قشر خاصی که در دانشگاه‌ها نفوذ دارند و استانداردهای زنده‌گی‌شان از اکثریت جامعه بالاتر است، ارتباط دارند.

اما بخش سوم، شاخه‌های زنان احزاب چپ ترکیه هستند که عکس‌العمل‌های سیاسی دارند و در چند سال اخیر، اعتراضات گسترده‌ای را در برابر سیاست حکومت آ.ک.پ برگزار کرده است. در این بخش، مخصوصاً بخش زنان گروه‌های هالک‌اولری -خانه‌ی خلق- و کلکتیوهای دانش‌جویی، بسیار فعال هستند. البته باید توجه کرد که این بخش نمی‌تواند به عنوان یک جنبش مستقل زنان محسوب بشود، اما در سیاست عملی، نقشی که باید از طرف جنبش مستقل زنان ایفا بشود، بر عهده‌ی آنان است. در حالی که این بخش از نیروها، یعنی جنبش زنان وابسته به گروه‌های چپ، در تحلیل و انتقاد از سیاست حکومت، به نقش مذهب و بنیادگرایی اشاره می‌کند، جنبش مستقل زنان گفتمان ضدمدرنیت‌های دارد که خطرهای عملی و واقعی بنیادگرایی اسلامی برای زنان را نادیده می‌گیرد و اخیراً با جنبش فمینیسم اسلامی نیز ارتباط نزدیکی پیدا کرده است.

از سوی دیگر، جنبش زنان در مناطق شرق کشور که اکثر گردنشین هستند، در اثر فعالیت‌های جنبش کُرد بسیار اجتماعی شده است. تظاهرات‌های ۸ مارس در شهرهای کردستان ترکیه، اکثراً پرجمعیت‌تر و قوی‌تر از تظاهرات‌های آنکارا -پایتخت کشور- است، و در تظاهرات‌های استانبول، غالباً زنان کُرد شرکت می‌کنند (مخصوصاً زن‌هایی که در کارخانه‌های تولید پوشاک و پارچه‌دوزی کار می‌کنند). در حالی که از نظر طبقاتی و تعداد جمعیت شرکت کننده بسیار جلوتر از «جنبش زنان ترک» هستند اما کیفیتاً ایده‌نولوژی جنبش، تحت تاثیر ناسیونالیسم قرار دارد و عملاً ایده‌ای که زنان را در این سطح سازمان‌دهی می‌کند، نه تنها دیدگاه فمینیستی، بل که بیشتر ناسیونالیسم قومی و به اصطلاح خود کُردها «میهن‌دوستی» (welatparezi) است.

و اما در مناطقی مثل کارادینیز (دریای سیاه) و آناتولی مرکزی، که آمار خشونت علیه زنان و قتل‌های ناموسی بسیار بالا است، جنبش مستقل زنان عملاً وجود ندارد.

## سخن پایانی

همان‌طور که دیده می‌شود آ.ک.پ به وسیله‌ی گفتمان و عمل‌کردش سعی دارد به نقش زنان در ترکیه، شکلی مناسب با منافع بنیادگرایی مذهبی، اقتصاد نئولیبرالی و ملی‌گرایی مردسالار بدهد. در این راستا آ.ک.پ مخصوصاً سعی دارد نقش زن مستقل را به نفع نهاد خانواده‌ی پدرسالار از بین ببرد. در حالی که آ.ک.پ، حاکمیت را به تنهایی در دست دارد، روزبه‌روز به اهداف خود نزدیک‌تر می‌شود. مخالفان و مبارزان انقلابی ترکیه باید فوراً این شرایط را با جدیت تحلیل کنند و مبارزه‌ی لازم را برای ایجاد یک سازمان انقلابی، مستقل و رادیکال زنان سازمان‌دهی کنند. نیروهای چپ و انقلابی ایران نیز می‌توانند با تحلیل درست شرایط کنونی ترکیه، ببینند که نگرش زن‌ستیز نه تنها در بنیادگرایی جمهوری اسلامی، بل که در اسلام معتدل ترکیه و بهار عربی نیز موجود است، که این تحلیل می‌تواند به تقویت موضع این نیروها نسبت به مساله‌ی زنان و صفت‌بندی‌های مقابل جریان‌های مثل فمینیسم اسلامی کمک کند.

- 22) Bianet: Muhafazakarlik Kadınları Olduruyor: <http://bianet.org/bianet/toplumsal-cinsiyet/124707hulya-gulbahar-muhafazakarlik-kadınları-olduruyor>
- 23) Bianet: Bakan Kavafa Gore A.P.nin Olumu Munferit: <http://bianet.org/bianet/kadin/126834bakan-kavafa-gore-a-p-nin-olumu-munferit>
- 24) Bianet: AKP Kadın Katlini Kadın Orgutleri Olmadan Tartisacak: <http://bianet.org/bianet/kadin/128321akp-kadin-katlini-kadin-orgutleri-olmadan-tartisacak>
- 25) Rubina Saigol, «Militarizasyon, «Ulus ve Tolpumsal Cinsiyet: Şiddetli Çatışma Alanları Olarak Kadın Bedenleri» dar Vatan,Millet,Kadınlar,eds.Ayşe Gül Altınay,Istanbul İletişim Yayınları ,217 (2004).
- 26) ANF-Fırat News Agency: AKP MYK Uyesi Tacizci Cikti: [www.firatnews.com/index.php?rupel=nuce&nuceID=38028](http://www.firatnews.com/index.php?rupel=nuce&nuceID=38028)
- 27)Radikal: Guneydogudan İkinci Ese Takipsizlik: <http://www.radikal.com.tr/Radikal.aspx?ArticleID=1040819&CategoryID=77&Date=22.02.2011&aType=RadikalDetayV3>
- 28) Özlem Tür va Zana Çıtak (2006), «AKP ve Kadın: Teşkilatlanma, Muhafazakarlık ve Türban», Mülkiye Dergisi Sayı:252, Ankara
- 29) Mosahebeh ye Ayşe Böhürler: <http://ahmettulgur.wordpress.com/05/11/2011/ayse-bohurler-iktidar-olmak-basortulu-kadınlar-icin-cok-sey-degistirmedii/>

۱۰- در این تحقیق نشان داده شده است که به عنوان نمونه یکی از رؤسای تشکیلات شهری بخشی زنان حزب در حالی گریه گفته است نمی‌داند وقتی در انتخابات آینده زنی که به اندازه‌ی او کار و زحمت نکشیده و فقط به خاطر این که محجبه نیست نماینده‌ی مجلس می‌شود چه عکس‌العملی نشان خواهد داد.

### منابع:

- 1) Selda Şerifsoy, (2000), «Aile ve Kemalist Modernizasyon Projesi, 1950-1928», in Vatan, Millet, Kadınlar, (der.) A. G. Altınay, İletişim Yayınları, İstanbul, s.88-155.
- 2) Fatmagül Berktaş, (1996), «Tektanlı Dinler Karşısında Kadın: Hıristiyanlıkta ve İslamiyette Kadının Statüsüne Karşılaştırmalı Bir Yaklaşım», Metis Yayıncılık, İstanbul.
- 3) Hürriyet Gazetesi: Örtüsüz Kadın Perdesiz Eve Benzer, 11 Mart 2011.
- 4) Sol Haber Portal:Orhan Çeker'i Yetersiz Bulan Da Var: <http://haber.sol.org.tr/kadın-gunlugu/orhan-cekeri-yetersiz-bulan-da-var-haber-39440->
- 5) Sol Haber Portal: AKPlı Kadın Vekil Çeker'e Sahip Çıktı: <http://haber.sol.org.tr/kadın-gunlugu/akp-li-kadin-vekil-ceker-e-sahip-cikti-haber-39409->
- 5)Bianet: Hukuk Devletinde Zina Suç Sayılmaz, 27 Ağustos 2004: <http://bianet.org/kadin/medya/41631hukuk-devletinde-zina-suc-sayilamaz>
- 6) Anthias, Floya and Yuval-Davis, Nira (1989), «Woman-Nation State» (der.), Macmillian, Londra.
- 7) Bianet.Başbakan Elini Kadınların Bedeninden Çeksin!: <http://bianet.org/bianet/kadin/130532basbakan-elini-kadınların-bedeninden-ceksin>
- 8) NTV-MSNBC: Başbakan İsrarlı: En az Üç Çocuk Doğurun: <http://bianet.org/bianet/kadin/130532basbakan-elini-kadınların-bedeninden-ceksin>
- 9) Kadın Bakanlığı Kapatıldı, Kadın Orgutleri Ofkeli: <http://www.ucansupurge.org/turkce/index2.php?Hbr=197>  
<http://www.milliyet.com.tr/Siyaset/SonDakika.aspx?aType=SonDakika&Kategori=siyaset&ArticleID=1004393&Date=17.10.2008&b=>
- 10) Bianet: Kadından Sorumlu Olmayan Kadın Bakan Fatma Sahin: <http://bianet.org/bianet/diger/131302kadından-sorumlu-olmayan-kadin-bakan-fatma-sahin>
- 11) AKP ve CHPnin Secim Bildirgelerinde Kadınlar: <http://www2.bianet.org/bianet/siyaset/130232akp-ve-chpnin-secim-bildirgelerinde-kadınlar>
- 12) Kadına İz Birakmadan Dayak Atmak Mubah!: <http://arsiv.sabah.com.tr/02/05/2006/gun120.html>
- 13) Cumhuriyet: Basbakana 3 Esli Danisman: <http://www.cumhuriyet.com.tr/?hn=163242>
- 14) Radikal Newspaper: Cokeslilik Yasal Olsun: <http://www.radikal.com.tr/Radikal.aspx?aType=RadikalDetayV3&ArticleID=1050368&Date=23.09.2011&CategoryID=77>
- 15) Bakan Şimşek'ten İşsizlik Sorununa Kesin Çözüm: Haydi Kadınlar Eve: [http://www.egitimsen.org.tr/icerik.php?yazi\\_id=1996](http://www.egitimsen.org.tr/icerik.php?yazi_id=1996)
- 16) Radikal: O Kafa Bakan Olursa!: <http://www.radikal.com.tr/Radikal.aspx?aType=RadikalDetayV3&ArticleID=925986&Date=13.09.2011&CategoryID=130>
- 17) Bianet: Neden Dovuldugunuzu Bakanlık Cevaplıyor: <http://bianet.org/bianet/toplumsal-cinsiyet/133393neden-dovuldugunuzu-bakanlik-cevapliyor>
- 18) Türkiye'de Kadın Emegi ve İstihdami: Sorun Alanları ve Politika Onerileri (2009)
- 19) Sol Haber Portalı:Kadın Cinayetleri Son 7 Yılda 1400% Arttı: <http://haber.sol.org.tr/kadın-gunlugu/kadın-cinayetleri-son-7-yılda-yuzde-1400-artti-haber-46409->
- 20) Bianet: Kadınlar 9 Aralıkta Medine Memi İcin Bulusacak: <http://bianet.org/bianet/insan-haklari/126469kadınlar-9-aralıkta-medine-memi-icin-bulusacak>
- 21) `Cilve Yaptı` İndirimi, Radikal (17 Kasım 2011): <http://www.radikal.com.tr/Radikal.aspx?aType=RadikalHaberDetayV3&ArticleID=831105&Date=05.09.2011&CategoryID=97>

### نشریه‌ی آتشی شماره‌ی ۱۰ منتشر شد.



لینک دریافت نشریه :

<http://peykeiran.com/userfiles/file/a-10f.pdf>

### نشریه‌ی آلترناتیو شماره‌ی ۱۴ منتشر شد.



لینک دریافت نشریه :

<http://altmag2011.files.wordpress.com/09/2012/alternative-no14-.pdf>





# از «کردستان بزرگ» تا «کنفدرالیسم دموکراتیک»

منطقه  
نگار

## نگاهی به تاریخچه و ساختار و پارادایم نوین PKK / KCK

رونمایی شورشگر

شده است. در تمامی سی سال اخیر، کلیه احزاب و جناح‌های حکومت ترکیه، جنگ کردستان را (که دولت ترکیه آن را «جنگ علیه ترور» می‌نامد) اصلی‌ترین مشکل ترکیه می‌دانند و این جنگ در معادلات سیاسی کشور نقش تعیین کننده‌ای دارد.

در حالی که قبل از کودتا در جنبش کرد احزاب دیگری مثل کاوه، ریزگاری، راه آزادی (Özgürlük Yolu) و تکوشین نیز فعال بودند، تنها پ.ک.ک توانست بعد از این سرکوب، در ۱۹۸۴ اولین عملیات مسلحانه‌اش را با موفقیت انجام بدهد و تبدیل به سازمان و گروه غالب در جنبش کرد بشود. می‌توان به سه دلیل پیروزی و قدرت‌گیری پ.ک.ک در آن شرایط اشاره کرد:

۱) رهبران پ.ک.ک که بعد از کودتا در زندان دیاربکر (که به خاطر شکنجه‌های شدید زندانیان سیاسی در کودتا، به عنوان «آشویتس ترکیه» شناخته می‌شود) به سر می‌بردند، برعکس بسیاری از زندانیان دیگر که همکاری با مسئولین را پذیرفتند، با مقاومت عظیمی توانستند قدرت خود را نشان دهند و ترس را در جامعه‌ی کردستان ترکیه بشکنند. خودسوزی چهار تن از رهبران ایده‌نولوژیکی پ.ک.ک، به عنوان اعتراض به شکنجه و تحمیل همکاری با مسئولین دولت در زندان، خودسوزی مظلوم‌دوگان، یکی از بنیان‌گذاران پ.ک.ک، در شب نوروز ۱۹۸۲ که قبل از خودسوزی روی دیوار سلول انفرادی‌اش نوشت: «مقاومت، زنده‌گی است» (Bêxwedan Jiyanê)، و اعتصاب غذای عظیمی که در ۱۴ جولای ۱۹۸۲ از طرف رهبران و طرفداران پ.ک.ک در همین زندان صورت گرفت، با نشان دادن اراده‌ی ایشان باعث تقویت قدرت ایده‌نولوژیکی پ.ک.ک در اذهان طرفداران آن و توده‌های مردم شد.

۲) در حالی که تمام احزاب جنبش کرد در آن دوره، تنها هدف و مخاطب‌شان شهروندان کرد بودند، پ.ک.ک سعی داشت شعار انترناسیونالیسم را در عمل منعکس کند و در اوایل دهه‌ی ۸۰ میلادی افرادی از دیگر قومیت‌های ترکیه در میان بنیان‌گذاران و اعضای این حزب حضور داشتند. **حاکمی کارر و کمال پیر**، دو فعال حزب

مساله‌ی کردستان و جنبش ملی‌گردد در سراسر خاورمیانه، امروزه جایگاه مهم و تاثیر گذاری در سیاست این منطقه دارد. بزرگ‌ترین جمعیت کردها، در شرق ترکیه (شمال کردستان) است که در آنجا از سال ۱۹۸۴ تا به حال، حزب کارگران کردستان -PKK- رهبریت جنبش را به دست دارد. پ.ی.د. -حزب اتحاد دموکراتیک- در سوریه، -PÇDK- (حزب راه‌حل دموکراتیک) در عراق و -PJAK- در ایران، در چارچوب سازمان -KCK- (اتحادیه‌ی جوامع کردستان) با پ.ک.ک هم‌کاری و همراهی می‌کنند. با توجه به تحولاتی اخیر در مناطقی کردنشین شمال سوریه، تحلیل ایده‌نولوژی و نظریه‌ی امروزی این جنبش بسیار مهم است. در این مقاله در ابتدا تاریخچه‌ی پ.ک.ک را به‌طور خلاصه توضیح می‌دهیم و بعد به نقد پارادایم کنونی آن می‌پردازیم.

### از پ.ک.ک تا ک.ج.ک: جنبش «آپوئیست» از ۱۹۷۴ تا کنون

در شرایط سیاسی‌ای که پ.ک.ک تشکیل شد و فعالیت‌های‌اش را آغاز کرد، مقامات رسمی ترکیه حتا وجود قوم کرد را کاملاً انکار می‌کردند و ادعا می‌کردند که کرد یک قوم یا ملت نیست، تنها عنوانی است که در تاریخ برای نامیدن ترکان کوهنشین به کار گرفته شده است (این ادعا در ترکیه به اسم «نظریه‌ی ترکان کوهنشین» -Dağ Türkleri Teorisi- شناخته می‌شود). در حالی‌که در آن دوره این باور در جامعه‌ی ترکیه و حتا بین خود کردها رایج بود، در سال‌های ۱۹۷۴ و ۷۵ چندین حزب و سازمان، با هدف تشکیل کردستان مستقل و سوسیالیست فعالیت سیاسی خود را آغاز کردند. بنیان‌گذاران پ.ک.ک گروهی بودند که به نام آپوئیست‌ها (Apocular) در ۱۹۷۴ تشکیل شد و در ۱۹۷۸ به نام پ.ک.ک (P.K.K) اعلام موجودیت کرد. از کودتای ۱۲ دسامبر ۱۹۸۰ (که در نتیجه‌ی آن گروه‌های چپ و کمونیست ترکیه تحت سرکوب شدیدی قرار گرفتند) تا به حال جنبش کرد، تحت رهبری حزب کارگران کردستان، تبدیل به قوی‌ترین قطب اپوزیسیون رادیکال این کشور

ادامه یافته است اما اکنون یک سال است که دولت ترکیه از این ملاقات‌ها و مصاحبه‌ها با عبدالله اوجلان جلوگیری می‌کند. کنگره‌ی هفتم پ.ک.ک در ژانویه‌ی ۲۰۰۰، چارچوب پارادایم کنونی حزب و جنبش را تا حدی مشخص کرد. در این کنگره، اوجلان که در جزیره‌ی ایمرالی (Imrali) زندانی است، بار دیگر به مقام ریاست کل حزب انتخاب شد و اعلام شد که هدف جدید حزب، تشکیل یک «جمهوری دموکراتیک» در ترکیه خواهد بود. در این کنگره استراتژی حزب از «مبارزه‌ی مسلحانه» به «کمک به تغییر دموکراتیک» تبدیل شد و حزب در چارچوب «پروژه‌ی صلح» مطالباتی مثل «آزادی اوجلان»، «رسمی شدن هویت کرد در ترکیه» و «توقیف مجازات اعدام» را اعلام کرد. در عین حال، برای جلوگیری از تضعیف حزب



تصمیم به مبارزه از طریق «serhildan»ها (تظاهرات‌های مردمی در شهرهای کردنشین، مثل انتفاضه‌ی مردم فلسطین) و مقاومت بدون خشونت (passive resistance) گرفته شد.

در راستای پارادایم جدید، اوجلان از مفهومی که آن را «سوسیالیسم واقعی» (real sosyalizm) (سوسیالیسم واقعا موجود) به معنی تجربه‌ی عملی سوسیالیسم می‌نامد، انتقادهای شدیدی کرده و اظهار می‌کند که «من از مارکس فراتر رفتم». البته اوجلان غیر از نقدی که به محدود بودن اصل مارکسیست-لنینیستی «حقی تعیین سرنوشت ملل» با تشکیل یک «دولت-ملت» داشت، نتوانسته است نکاتی را مشخص کند که نشان بدهد چه‌گونه از مارکس فراتر می‌رود، و رهبری جنبش هنوز خود را نه ملی‌گرا، لیبرال یا آنارشیست، بل که «سوسیالیست» می‌نامد.

تغییری که با اشغال عراق از طرف ایالات متحده در سال ۲۰۰۳، و

که از منطقه‌ی دریای سیاه (کارادنیز) ترکیه بودند و در جریان مقاومت‌های زندان دیاربکر جان باختند، از طرف پ.ک.ک «اولین شهدای حزب» اعلام شده‌اند. این دیدگاه باعث گسترش یافتن قدرت حزب در ترکیه (به‌خصوص کردستان شمالی که در آن کردها با اقلیت ترک، ارمنی‌ها و عرب‌ها هم‌زیستی دارند) شد.

در دوره‌ای که موقعیت اجتماعی زنان حتی از یک ملک شخصی هم پایین‌تر بود، و هیچ کدام از احزاب در جنبش کرد، زنان را در سیاست‌گذاری‌های‌شان مخاطب قرار نمی‌دادند، پ.ک.ک نه تنها زنان کرد را به نیروی مسلح حزب تبدیل کرد، بل که با هدف «از بین بردن نقش‌های اجتماعی سنتی زن و مرد» ده‌ها مقاله و کتاب درباره‌ی مساله‌ی زنان (با عناوینی هم‌چون: «چه‌گونه باید زیست؟»، «مساله‌ی زنان و نهاد خانواده در کردستان» و «سازمان‌دهی ارتش آزادی زنان») منتشر کرد. انتشار این‌گونه مطالب از سوی پ.ک.ک در آن دوره که نه تنها در جنبش کرد بل که در جنبش چپ ترکیه نیز به مساله‌ی زنان توجهی نشان داده نمی‌شد، کنش و تفکر پیش‌رو و مترقی‌ای بود.

پ.ک.ک که در ابتدا یک حزب مارکسیست-لنینیست با هدف پایان دادن به «استعمار خاک کردستان از طرف دولت ترکیه» و «تشکیل کردستان مستقل سوسیالیست» از طریق استراتژی مائوئیستی «جنگ خلق» بود، از آن دوره تا به امروز دچار تغییرات عمیقی شده است و هویت رادیکال‌اش را از دست داده است. با تحولات سیاسی گوناگون در این ۳۵ سال، مخصوصا فروپاشی اتحاد شوروی در ۱۹۹۱ و دست‌گیر شدن عبدالله اوجلان (رهبر پ.ک.ک) ایده‌ئولوژی و استراتژی حزب تغییر کرد. در نتیجه‌ی این تغییرات مداوم و پراکنده‌گی‌ای که در ساختار حزب و جنبش وجود دارد، سخن از «ایده‌ئولوژی پ.ک.ک» هم‌چون مفهومی واحد و یکسان، رویکردی غلط است.

مراد کارایلان (Karayilan رهبر پ.ک.ک در کوهستان قندیل، در مصاحبه‌اش با چنگیز چندر، روزنامه‌نگار ترک، می‌گوید: «کنگره‌ی پنجم حزب در ۱۹۹۵، کنگره‌ی تغییرات بود. در آن دوره بود که تغییر اساسی در پارادایم حزب شروع شد». پ.ک.ک در این کنگره با تأثیر از فروپاشی شوروی نماد داس و چکش را از پرچم حزب برداشت، با سازماندهی یک ارتش «خودمختار» زنان روی اهمیت مساله‌ی زن تأکید کرد، به جای هدف استقلال، تشکیل یک فدراسیون را مطرح کرد و اعلام کرد که از این به بعد، برای حل مساله‌ی کرد در چارچوب ترکیه تلاش می‌کند.

«Akkaya» و «Jongerden»، نویسندگان مقاله‌ی «پ.ک.ک در دهه‌ی ۲۰۰۰» باور دارند که دستگیر شدن اوجلان در سال ۱۹۹۹ باعث شد که حزب بحران سنگینی را در سه مرحله از سر بگذراند:

- ۱) غافل‌گیری و عقب‌نشینی (۱۹۹۹)
- ۲) بن‌بست و بازسازی (۲۰۰۰-۲۰۰۴)
- ۳) بازگشت به صحنه‌ی سیاسی (از ۲۰۰۵ به بعد)

پ.ک.ک که از ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۴ آتش‌بس یک‌جانبه اعلام کرد، در این مدت به خاطر جلوگیری از تأثیرات منفی قرار گرفتن نام حزب در فهرست سازمان‌های تروریستی ایالات متحده‌ی آمریکا چندین بار اسم حزب را تغییر داد. در این مرحله کل چارچوب ایده‌ئولوژیک و استراتژی حزب نسبت به متون دفاعیه‌ی اوجلان در دادگاه حقوق بشر اروپا - که به‌صورت کتاب منتشر شدند- تعیین شد. شرح ملاقات‌ها و مصاحبه‌های هفته‌گی اوجلان با وکلا که در روزنامه و نشریات حزب دائما منتشر می‌شد نیز در تعیین استراتژی حزب و جنبش بسیار موثر بود. در حالی که این وضعیت ۱۲ سال است که



تشکیل دولت کردستان فدرال در عراق در چهار چوب معادلات سیاسی خاورمیانه صورت گرفت نیز در شکل گیری پارادایم جدید پ.ک.ک بسیار تاثیرگذار بود.

اوجالان سعی داشت به ترکیه و دیگر دولت‌های منطقه تعهد بدهد که مساله‌ی کرد، بدون تشکیل یک دولت ملی و مستقل و یک کردستان بزرگ که موجب نگرانی این دولت‌ها است، می‌تواند با پروژه‌ی «کردستان (های) دموکراتیک» بدون تجزیه حل بشود. اوجالان در سال‌های بعد، با مفهوم «کنفدرالیسم دموکراتیک» این پروژه را بیش‌تر توضیح داد. در نتیجه‌ی این تغییر مفهومی، سازمان ک.ک.ک (کنفدرالیسم دموکراتیک کردستان) که در ۲۰۰۷ اسم آن به ک.ج.ک (اتحادیه‌ی جوامع کردستان)، به عنوان سازمان جمعی (umbrella organisation) پ.ک.ک، پ.ی.د، پ.ژ.ا.ک، پ.ج.د.ک، احزاب زنان، احزاب ارتشی و احزاب شهری جنبش، تشکیل شد.

در ماده‌ی ۳۶ قرارداد ک.ج.ک اعلام شده است که «پ.ک.ک، تشکیلی ایده‌ئولوژیک، اخلاقی و سازمانی بوده که کسب قدرت را هدف قرار نداده و حزبی کلاسیک نیست. در عرصه‌های فلسفه، علم و هنر یک سازماندهی ایدئولوژیک و دموکراتیک است. نیروی ایدئولوژیک سیستم ک.ج.ک است. در برابر عملی ساختن فلسفه و ایدئولوژی مورد نظر رهبری مسئول است. در این چارچوب، ارگان‌های کنفدرالیسم دموکراتیک در نهادینه ساختن دموکراسی جای می‌گیرند... در درون سیستم ک.ج.ک هر کسی معیارهای ایدئولوژیک و اخلاقی پ.ک.ک را مبنا قرار می‌دهد». (قرارداد ک.ج.ک ۲۰۰۷)

در ماده‌ی دوم این قرارداد ک.ج.ک، به عنوان سیستمی معرفی می‌شود

که «دموکراسی، آزادی جنسیتی و زنده‌گی اگولوژیک را مبنا قرار می‌دهد». این در عین حال اشاره‌ای است به «پارادایم جامعه‌ی دموکراتیک، اگولوژیک و آزادی‌خواه جنسیتی» که الگوی جدید جنبش است.

یکی از مفاهیم اصلی جنبش که با تشکیل ک.ج.ک معرفی شد، مفهوم «خودمدیریتی دموکراتیک» است که با کنفدرالیسم دموکراتیک هماهنگی دارد. اوجالان و رهبران جنبش بارها تاکید کردند که این پروژه، با تجزیه و فدراسیون قومی متفاوت است و نظام کومینالی را تعریف می‌کند که از مرزهای دولت‌ها مستقل است. با این حال از سال ۲۰۰۵ تا کنون، معنی واقعی این مفهوم، برای جامعه‌ی کرد و ترک و جنبش‌های سیاسی هر دو طرف، روشن نشده است. اوجالان در ملاقات‌هایش با وکلای خود، از احزاب جنبش کرد که در مجلس هستند (د.ت.پ، حزب جامعه‌ی دموکراتیک که در ۲۰۰۹ توقیف شد و با اسم ب.د.پ شناخته می‌شود، حزب صلح و دموکراسی به فعالیت ادامه می‌دهد) انتقاد کرده و گفته است که این پروژه را به اندازه‌ی کافی درک نکرده‌اند و توضیح نداده‌اند. این انتقاد مخصوصا بعد از اعلام خودمدیریتی دموکراتیک در جولای ۲۰۱۱ از طرف ب.د.پ در دیاربکر، متوجه آن‌ها شد. ب.د.پ ششمین حزب جنبش کرد است که از ۱۹۹۰ تا کنون در چارچوب قوانین ترکیه تشکیل شده است.

## پارادایم «جامعه‌ی دمکراتیک، اگولوژیک و آزادی‌خواه جنسیتی»

اوجالان در کتاب جامعه‌شناسی آزاد (دفاعیه‌ی وی در سال ۲۰۰۸، که بخش سوم «مانیفست تمدن دموکراتیک» می‌باشد) نوشته است که برای تشکیل پارادایم جدید جنبش از نظریات برودل (Braudel)، والرشتاین (Wallerstein)، بوکچین (Murray Bookchin) و میشل فوکو (Foucault) الهام گرفته است. والرشتاین و برودل که در طرح و شکل گیری نظریه‌های «نظام جهانی» نقش اصلی را ایفا کرده‌اند، و میشل فوکو هم با نظریات‌اش در باره‌ی مفهوم «اقتدار» از شخصیت‌های مهم نظریات نئومارکسیستی هستند. هم‌چنین بوکچین (Bookchin)، تئوریسین اگولوژیست-آنارشیست آمریکایی، بیشترین تاثیر را در پارادایم جدید جنبش کرد (پارادایم جامعه‌ی دموکراتیک اگولوژیک و آزادی‌خواه جنسیتی) و پروژه‌ی خودمدیریتی دموکراتیک دارد.

اما قبل از توضیح نظریات بوکچین، به تاثیر قابل توجه نظریات مایکل هارت (Michael Hardt) و آنتونیو نگری (Antonio Negri) در تفکر اوجالان می‌پردازیم. هارت و نگری، در کتاب «امپراتوری» («Empire») مفهوم «انبوهه» («multitude») را به عنوان سوژه‌ی اصلی مبارزه در قرن بیست و یکم تعریف می‌کنند. آن‌ها باور دارند که در دوران پست‌مدرن، دیگر مفهوم «امپریالیسم» تبدیل به یک «امپراتوری» غیرمرکزی شده است و طبقه‌ی کارگر در این نظام نقش انقلابی ندارد. مفهوم «انبوهه» از «طبقه» و «خلق» متفاوت است: «تمام گروه‌های تحت ستم» و «جنبش‌های نوین سیاسی» جزو «انبوهه» می‌باشند. با تأثیرپذیری از این مفهوم، اوجالان گروه‌هایی مثل عشایر، اقوام و ملل تحت ستم، اقلیت‌های مذهبی و سنتی، دهقانان، جنبش‌های نوین سیاسی مثل جنبش‌های فمینیست، اگولوژیست، آنارشیست و جنبش‌های خودمدیریتی مناطق مختلف را جزو «نیروهایی تمدن دموکراتیک» می‌بیند، و از «کارگران» تنها در کنار این گروه‌ها و جزو «طبقات محروم» اسم می‌برد.

اوجالان در کتاب مذکور، نظام کنونی جهانی را با مفهوم «مدرئیت‌ی کاپیتالیستی» تعریف می‌کند و به عنوان جایگزین این نظام «مدرئیت‌ی دموکراتیک» را پیشنهاد می‌کند. به نظر وی، تضاد اصلی نظام مدرئیت‌ی کاپیتالیستی تضاد طبقاتی نیست، بل که تضاد طبقاتی و اقتصادی تنها در کنار مساله‌ی زنان، مساله‌ی دولت و اقتدار، مساله‌ی اخلاق و سیاست، مساله‌ی اگولوژی/محیط زیست، مساله‌ی بوروکراسی، جنگ‌گرایی و تضاد شهر و روستا مطرح است. در نتیجه برای حل بحران «مدرئیت‌ی کاپیتالیستی» نه یک انقلاب سوسیالیستی با رهبری طبقه‌ی کارگر، بل که یک «مدرئیت‌ی دموکراتیک» با رهبری «انبوهه» در نظر می‌باشد. اوجالان در مقاله‌ی «خودمدیریتی دموکراتیک» که در اکتبر ۲۰۱۰، در نشریه‌ی Özgür Halk (خلق آزاد) با اسم مستعار «Ali Firat» منتشر شد نوشته است: «نیروهایی مدرئیت‌ی کاپیتالیستی و نیروهای مدرئیت‌ی دموکراتیک، در صورتی که هویت هم دیگر را و خودمدیریت دموکراتیک را به رسمیت بشناسند، می‌توانند هم‌زیستی مسالمت‌آمیز داشته باشند.» از نظرگاه طبقاتی و مارکسیستی مسلم است که، اگر (به‌جای

نظریه‌ی ک.ج.ک که دائم روی نقاط منفی سیستم دولت-ملت تاکید می‌کند، عملا با سیاست جهانی‌سازی سرمایه‌داری منطبق است. مطالعات آکادمیک درباره‌ی جهانی‌سازی نشان می‌دهد که روند تحولات سرمایه‌داری که باعث تولد دولت-ملت شده است، امروز سعی دارد دولت‌ها را تغییر بدهد یا از بین ببرد.



انقلاب و سوسیالیسم) «دموکراسی» به عنوان جایگزین «کاپیتالیسم» مطرح باشد، در این تغییر (که به نظر می‌رسد که نه با یک انقلاب، بل که با چانه‌زنی بر روی طرح قانون اساسی جدید دولت ترکیه صورت خواهد گرفت) طبقه‌ی کارگر هم نقشی ندارد و نتیجه چیزی به جز دموکراسی بورژوازی نخواهد شد.

### نظریات بوکچین و پروژه‌ی خودمدیریتی دموکراتیک

بوکچین باور دارد که منشاء تمام نقاط منفی نظام کنونی، مفاهیم «سلسله مراتب» و «تحکم» می‌باشد. به نظر او، این نظام تنها با ایجاد یک جامعه‌ی اکولوژیک، غیر هیرارشیک (غیر سلسله مراتبی) و بدون تحکم قابل تشکیل است. او این نظام جایگزین را با «کمونالیسم» به معنای «سیستم مدیریت یک فدراسیون غیر مرکزی بین جوامعی خودمختار» تعریف می‌کند. کمونالیسم، از طریق تبدیل شهرداری‌ها به «مجالس خلقی» و ایجاد یک کنفدراسیون از این شهرداری‌ها، عملی خواهد شد.

بسیاری از مفاهیم نظریه‌ی بوکچین، از جمله «زندگی اکولوژیک، آگاهی اکولوژیک، سازماندهی دموکراتیک و اکولوژیک، کنفدرالیسم اجتماعی دموکراتیک، مجلس خلقی و شهرداری آزاد» در قرارداد ک.ج.ک. مورد استفاده قرار گرفته‌اند.

بوکچین در نظریه‌ی خود درباره‌ی هیرارشی (سلسله مراتب) هرگونه اقتدار و تحکم را به یک مفهوم کاهش می‌دهد و تفاوتی را که مثلا بین اقتدار کارگری و اقتدار سرمایه‌داری وجود دارد را نادیده می‌گیرد. تنها راه ایجاد جامعه‌ی اکولوژیک و کمونال، یک انقلاب تمام عیار است که دولت‌های سرمایه‌داری را، و تحکم سرمایه بر انسان و طبیعت را از بین ببرد و سوژه‌ی تاریخی‌ای که این قدرت و توان انقلابی را دارد، طبقه‌ی کارگر می‌باشد.

جنبش کرد (ک.ج.ک) با تأثیر از نظریه‌ی «کمونالیسم» بوکچین، خودمدیریتی دموکراتیک را به عنوان نظامی برای کردستان و خاورمیانه پیشنهاد کرد. او جلالان تأکید کرده است که «خودمدیریتی دموکراتیک یک سیستم دولتی نیست، بل که سیستم دموکراتیک غیردولتی خلق است».

کنگره‌ی جامعه‌ی دموکراتیک - گروه وسیعی از وکلا و فعالین جنبش - در طرح پروژه‌ی کردستان خودمختار دموکراتیک، سیستم را به این صورت تعریف کرده است: «خودمدیریتی دموکراتیک، بخشی از پروژه‌ی جمهوری دموکراتیک است که برای دموکراتیک شدن ترکیه پیشنهاد کرده بودیم. ما می‌خواهیم خودمدیریتی دموکراتیک را از طریق گفت‌وگو با دولت و با مبارزه و سازماندهی دموکراتیک خلق‌مان تشکیل بدهیم». (DTK, Demokratik Özerk Kürdistan Model (Taslağı)

در این طرح به «نقاط منفی دولت-ملت» و «گرایش دولت-ملت‌های غربی به سمت سیستم‌های دموکراتیک کثرت‌گرا در قرن بیست و یکم اشاره شده و نوشته است: «این سیستم از جامعه‌ی دموکراتیک، کمونال و آزادی‌خواه ریشه می‌گیرد و تمام مشکلات اجتماعی، از جمله مشکلات اقتصادی را حل خواهد کرد».

نظریه‌ی ک.ج.ک که دائم روی نقاط منفی سیستم دولت-ملت تأکید می‌کند، عملا با سیاست جهانی‌سازی سرمایه‌داری منطبق است. مطالعات آکادمیک درباره‌ی جهانی‌سازی نشان می‌دهد که روند تحولات سرمایه‌داری که باعث تولد دولت-ملت شده است، امروز سعی دارد دولت‌ها را تغییر بدهد یا از بین ببرد. توجه به پروژه‌ی خودمدیریتی از ۱۹۹۰ به بعد مخصوصا در اروپا افزایش یافت. در مقطع علمی، خودمدیریتی به صورت «کاهش قدرت

دولت-ملت‌ها، تجزیه‌ی گروه‌های قومی، فرهنگی و جغرافیایی به کوچک‌ترین واحدهای جامعه و افزایش یک پارچه‌گی (integration) به اروپا» تعریف شده است. این پروژه مخصوصا برای یک پارچه‌گی اروپای شرقی و مناطق قفقاز به سرمایه‌داری جهانی، بعد از فروپاشی اتحاد شوروی در نظر گرفته می‌شد. در این چارچوب هرگونه اتحادی که از یک پارچه‌گی به سرمایه‌داری جلوگیری می‌کرد، با سخن از «دموکراسی»، «آزادی» و «خودمدیریتی مناطق» تجزیه شد و در اروپای شرقی ده‌ها دولت کوچک تشکیل شد.

البته ک.ج.ک. تأکید می‌کند که نه تنها هدف‌اش تشکیل دولت جدیدی نیست، بل که مرزهای کنونی دولت‌های خاورمیانه را قبول دارد و مشکلی ندارد. روز ۲۸ آوریل ۲۰۱۲، در اجلاس پلاتفرم تغییر قانون اساسی در استانبول، سیری ساکیک («Siri Sakik»)، یکی از وکلای ب.د.پ. گفت: «ما کردهایی که در حال مبارزه هستیم، با پرچم، زبان رسمی و نظام ملی این کشور مشکلی نداریم. ما می‌خواهیم در این منطقه هم‌زیستی کنیم، اما به ضرورت به رسمیت شناختن هویت‌های غیرترک در قانون اساسی تأکید می‌کنیم». بسیاری از هواداران جنبش کرد در ترکیه، از جمله باهوز دنیز، روزنامه نگار آژانس رسمی جنبش (News Agency ANF: Firat) در تبعید، به این اظهار نظر اعتراض نمودند. نکته‌ی جالب این است که، شخص عبدالله اوجالان که مورد قبول تمام هواداران جنبش می‌باشد (و هرگونه انتقادی به ایشان، موجب ابراز خشونت هواداران می‌شود) روز ۱ ژانویه ۲۰۱۱، در ملاقات‌اش با وکلا دقیقا همین نکته را گفته بود: «منظور ما از خودمدیریتی دموکراتیک، تعیین شدن یک موقعیت سیاسی برای کردها است. ما کاری با مرزها و پرچم نداریم. ما سعی داریم کردها در یک ترکیه دموکراتیک ادغام گردند. این شرایط برای همه مهم خواهد بود. در نتیجه باید درک بشود که پروژه‌ی کردها به تجزیه ربطی ندارد. هدف ما پذیرفته شدن کردها به عنوان یک نیروی دموکراتیک سیاسی می‌باشد. این مسائل در همه جای دنیا به این صورت حل شده است. یعنی ما با پرچم، مرزها و زبان رسمی مشکلی نداریم. ما یک راه حل اجتماعی را در نظر داریم. برای ما پروژه‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی مطرح است». (Birgün, ۲۰۱۱)

در طرح کنگره‌ی جامعه‌ی دموکراتیک نیز تأکید می‌شود که «در نتیجه‌ی خودمدیریتی دموکراتیک، مرزها تغییر نخواهند کرد، بل که در مرزهای همین کشور هم‌بستگی و برادری خلق‌ها تقویت خواهد شد». بر اساس این طرح، این پروژه نه تنها برای مناطق کردنشین، بل که برای تمام مناطق در ترکیه، ایران، عراق و سوریه در نظر گرفته می‌شود: «در نتیجه‌ی خودمدیریتی دموکراتیک، تمام گروه‌های «انبوه» (multitude) در جامعه یک‌دیگر را تقویت می‌کنند و هم‌بستگی کنفدرال دموکراتیک تشکیل می‌شود. از این طریق سیستم‌های سیاسی کردی در هر چهار قسمت (ایران، ترکیه، عراق، سوریه) می‌توانند با همسایه‌گان خود و بایک‌دیگر روابط آزاد و دموکراتیکی داشته باشند. سازمان‌دهی کنفدرال و خودمختار دموکراتیک کردها در هر چهار قسمت، بدون تغییر مرزهای کنونی با هم مرتبط خواهند شد. از آن جا که پروژه‌ی خودمدیریتی دموکراتیک هدف‌اش تشکیل دولت یا سرنگون کردن دولت‌ها نیست، این پروژه می‌تواند برای دولت‌های منطقه راه‌حل مسالمانه‌ی کرد را نشان بدهد. در این زمینه، خودمدیریتی دموکراتیک با دولت‌ها به توافق مشروط (بر اصول معین) خواهد رسید و با فرمول دولت+دموکراسی، هم‌زیستی را به وجود خواهد آورد.»

### سخن پایانی

نگرش کنونی جنبش کرد (خط ک.ج.ک) به نظر بعضی از رهبران و هواداران این جنبش، گام رادیکال و انقلابی ای می باشد که حتا «از مارکس فراتر رفته است»، اما از دیدگاه طبقاتی مارکسیستی، پارادایم جدید جنبش و برخورد آشتی جویانه آن در عمل، در واقع محدود کردن جنبش رهایی ملی کرد در چارچوب ساختار کنونی دولت-ملت‌های خاورمیانه و تسلیم شدن به استراتژی ایده‌ئولوژیک سرمایه‌داری قرن بیست و یکم است که طرفدار تقویت اکولوژیسم، فمینیسم لیبرال، ناسیونالیسم قومی و پست‌مدرنیسم در برابر مارکسیسم است، می‌باشد. از سوی دیگر بسیاری از هواداران حزب در ترکیه، مثلاً فعالین تشکیلات‌های شهری ب.د.پ و دانش‌جویان، از جزئیات پارادایم جدید و خصلت مماشات‌طلبانه آن خبردار نیستند و هنوز با هدف «تشکیل یک دولت کرد» به مبارزه می‌پیوندند. صدها کارگر زن کرد در استانبول و دیگر شهرها، با همین هدف که در واقع هم با پارادایم کنونی خود حزب، و هم با منافع طبقاتی خود این فعالین در تضاد است، در مبارزه هزینه می‌دهند.

در این موقعیت، برخلاف بسیاری از گروه‌های چپ ترکیه (مثل ۲۰ گروه و حزبی که در ۲۰۱۱ تحت عنوان بلوک «رنج، آزادی و دموکراسی» جنبش کرد در انتخابات شرکت کردند) تاکید بر روی راه حل کمونیستی مساله ملی، تقویت دیدگاه طبقاتی و مارکسیستی با اصل «حق تعیین سرنوشت ملل» و آگاهی در برابر همکاری سیاسی بورژوازی ملل تحت ستم با بورژوازی حاکم، وظیفه‌ی فوری و مسئولیت اصلی جنبش چپ در منطقه می‌باشد.

### منابع:

عبدالله اوجالان، جامعه شناسی آزاد، ۲۰۰۸.

ملاقات‌های اوجالان با وکلای خود:

[http://www.birgun.net/politics\\_index.php?news\\_code=1293977492&year=2011&month=01&day=02](http://www.birgun.net/politics_index.php?news_code=1293977492&year=2011&month=01&day=02)

NTV:<http://www.ntvmsnbc.com/id/25233941/>

KCK: کوما جواکن کردستان قرارداد

<http://www.pkkonline.com/farsi/files/books/Kitebi-Qerardad-KCK.pdf>

Cengiz Çandar. Dağdan İniş: PKK Nasıl Silah Bırakır? TESEV, 2011.

Ahmet Hamdi Akkaya ve Joost Jongerden. 2000'lerde PKK: Kırılmaları Rağmen Süreklilik?. Toplum ve Kuram (Lekolin u Xebaten Kurdi). 2010.

ایدئولوژی ک.ج.ک. و دیدگاه بوکچین:

<http://www.sde.org.tr/tr/kose-yazilari/1040/murray-bookchinin-toplumsal-ekoloji-felsefesi-ve-kcknin-ideolojik-kodlari.aspx>

(Ali Firat اسم مستعار اوجالان). «Demokratik Özerklik» (خودمدیریت دموکراتیک)،

نشریه «Özgür Halk» (خلق آزاد)، (۲۰۱۰)

DTK: Demokratik Özerk Kürdistan Model Taslağı. کنگره‌ی جامعه‌ی

دموکراتیک: طرح پروژه کردستان خودمختار دموکراتیک: [http://bianet.org/files/](http://bianet.org/files/B6zerklik.htm%original/demokratik%C3%179/000/000/doc_files)

[B6zerklik.htm%original/demokratik%C3%179/000/000/doc\\_files](http://bianet.org/files/B6zerklik.htm%original/demokratik%C3%179/000/000/doc_files)

اوجالان در مقاله‌ی «خودمدیریتی دموکراتیک» در نشریه‌ی «خلق آزاد» نیز اشاره می‌کند که: «سازماندهی سیاسی کنفدرال دموکراتیک، می‌تواند با دولت-ملت‌ها همزیستی مسالمت‌آمیز داشته باشند. هر جامعه، گروه قومی و مذهبی، جنبش فکری و واحد اقتصادی می‌تواند خودمدیریتی سیاسی داشته باشد». (Özgür Halk, ۲۰۱۰)

با توجه به تمام این توضیحات، به طور خلاصه می‌توان گفت که در نتیجه‌ی این پروژه، بدون تغییر در مرزهای کنونی چنین تحولاتی در منطقه مورد نظر خواهد بود:

\*در قسمت‌های چهارگانه‌ی کردستان (در ایران، سوریه، ترکیه و عراق) و دیگر مناطق قومی (مثلاً منطقه‌ی «دریای سیاه» (karadeniz) در ترکیه یا بلوچستان در ایران) «خودمدیریتی دموکراتیک» ایجاد شود.

\*در هر یک از کشورهای منطقه، یعنی ایران، ترکیه، سوریه و عراق «جمهوری دموکراتیک» تشکیل شود.

\*در قسمت‌های چهارگانه‌ی کردستان و کل خاورمیانه «کنفدراسیون دموکراتیک» (کنفدراسیون دموکراتیک خاورمیانه) تشکیل خواهد شد.

مشکلاتی که در این پروژه و تفکر وجود دارد، از نظر دیدگاه طبقاتی و مارکسیست-لنینیستی آشکار است. از سوئی، سیستم‌های حاکم در ترکیه و ایران، قابلیت اصلاح‌پذیری و دموکراتیزاسیون در چارچوب رژیم‌های کنونی را ندارند، و از سوئی دیگر، جنبش عملا از تغییرات انقلابی صرف‌نظر کرده و به‌خصوص در ترکیه، به چانه‌زنی درباره‌ی طرح قانون اساسی جدید ترکیه امید بسته است. هم‌چنین این دیدگاه با طرح خودمختاری گروه‌های «قومی» و «فرهنگی» در درون جامعه، راهی را آغاز می‌کند که در نتیجه‌ی آن در کشورهای مثل ترکیه و ایران، هویت سیاسی مستقل طبقه‌ی کارگر با طرح تفاوت‌های قومی، مذهب، جنسی و غیره از بین خواهد رفت. قطب‌سازی‌های غیرواقعی که امروز در طبقه‌ی کارگر ترکیه و کشورهای منطقه تا حدی به وجود آمده است، در نتیجه‌ی این طرز تفکر تقویت خواهد گردید. مساله این است که امروز ک.ج.ک دست‌کم در ترکیه از کسب قدرت سیاسی به عنوان مهم‌ترین وظیفه‌ی هر جریان انقلابی و کمونیستی صرف‌نظر کرده است و به جای آن به دنبال شریک شدن در قدرت حاکم از طریق حضور در پارلمان و التزام به قانون اساسی است، و دقیقاً چشم بستن بر این اصل مهم لنینی یعنی سرنوشتی قهرآمیز دولت و ارتش و ساختار حکومتی بورژوازی و جایگزین کردن آن با نظم و ساختار و مناسبت جدید سوسیالیستی با اتکا به دیکتاتوری پرولتاریا است که راه را برای گردش به راست و افتادن در ورطه‌ی فرمیسیم برای پ.ک.ک و هر جریان سابقاً انقلابی و کمونیستی دیگری باز می‌کند. اسلحه و جنگ که در ابتدا از سوی پ.ک.ک با تمام کاستی‌های ایدئولوژیک و درک ناقص و قسمی این جریان از جنگ انقلابی، برای انقلاب و کسب قدرت سیاسی استفاده می‌شد، امروز رسماً به عنوان اهرم فشار بر دولت ترکیه جهت فراهاندن این دولت به میز مذاکره و به عنوان ابزاری جهت جلب توجه قدرت‌های جهانی برای به رسمیت شناختن جایگاه این حزب در آینده‌ی منطقه‌ی مورد استفاده قرار می‌گیرد. اوجالان چندین بار در دوره‌ی آتش‌بس اعلام کرده است که اگر حکومت ترکیه حاضر به حل مساله کرد در چارچوب دموکراسی و قانون اساسی باشد، حزب خلق سلاح خواهد شد. (NTV, ۲۰۱۱)

# توهّمات فانتزی یک شهبانوی اورنگ باخته

## سرسری پیت شهبانوی اورنگ باخته

### درباره‌ی فیلم «از تهران تا قاهره»

ارژنگ نورایی



از تهران تا قاهره عنوان فیلمی است که اخیراً توسط شبکه‌ی ماهواره‌ای «من و تو» تهیه و پخش شد. ظاهراً این فیلم در داخل و خارج از ایران در ابعاد نسبتاً وسیعی دیده شده است و حول آن بحث و گفت‌وگوهایی پراکنده‌ای صورت گرفته است. دو ساعت گفت‌وگوی مصور با «فرح دیبا»، همسر آخرین شاه ایران، پیرامون واپسین ماه‌های سلطنت پهلوی در زمستان سال ۱۳۵۷ و سفر بی‌بازگشت شاه و خانواده‌اش به خارج از کشور و در نهایت مرگ محمدرضا پهلوی در مرداد ماه سال ۱۳۵۹. فیلم تبلیغاتی و سفارشی و یک‌جانبه‌ی «رها اعتمادی» آن‌قدر نتراشیده و آکن است که شاید در نگاه نخست نیازی به بررسی و نقد آن نباشد اما آن‌چه که پرداختن به این جعل‌نامه‌ی تاریخی را حایز اهمیت می‌کند دو مسأله است؛ نخست تعداد بازدیدها از این فیلم و تبلیغاتی است که دار و دسته‌ی سلطنت و دوست‌داران آن حول ایران «درخشان و مترقی و شکوهمند» دوران «اعلی‌حضرت» به راه انداخته‌اند و دیگری موقعیت پرتلاطم و سردرگم خاورمیانه و ایران در سه سال اخیر است. شاید سوالی پیش بیاید که چه‌گونه می‌توان یک فیلم ساده که عمدتاً متمرکز بر مسائل شخصی و ظاهراً خصوصی خانواده‌ی پهلوی است را به این خاورمیانه‌ی پر آشوب ربط داد؟ به گمان ما ساخت و اکران عمومی از تهران تا قاهره و تبلیغات و هیاهویی که پیرامون آن به راه افتاده است بی‌ارتباط با تحولات خاورمیانه و جهان عرب نیست. نزدیک به سه سال است که منطقه‌ی ژئواستراتژیک خاورمیانه دست‌خوش تحولات و دگرگونی‌های حادی شده است، توده‌های مردم به‌ویژه اقشار تحت‌ستم و سلطه‌ی مضاعف مانند کارگران، جوانان بی‌کار جویای شغل، زنان و برخی از ملل تحت‌ستم علیه ظلم و استبداد و دیکتاتوری سر به شورش و عصیان برداشته‌اند. بنا به دلایل گوناگون به‌ویژه فقدان یک نیروی انقلابی و کمونیست رهبری کننده و رادیکال، امکان مهار این جنبش‌ها و کانالیزه کردن آن‌ها در مسیر دل‌خواه و مطلوب برای امپریالیست‌ها و جناح‌های گوناگون بورژوازی و نیروهای لیبرالی و جریان‌های مرتجع اسلام‌گرا فراهم گردیده است. هم‌زمان با آغاز و تکامل این خیزش‌ها و طغیان‌ها، پروژه‌ی اترناتیوسازی برای رهبری این جنبش‌ها و خیزش‌های احتمالی بعدی، صنعتی است که تحت نظارت و برنامه‌ریزی امپریالیست‌ها آغاز شد و جناح‌های گوناگون بورژوازی و نیروهای لیبرالی در این کشورها هم‌چنین کوشیده و می‌کوشند تا به عنوان یک نیروی سیاسی و یک اترناتیو و کاندیدا برای پست رهبری در دولت‌های ائتلافی از سوی امپریالیست‌ها به رسمیت شناخته شوند. این صنعت در ایران نیز چندین سال است مشتریان و بازیگران خود را یافته است و به‌ویژه پس از جنبش مردمی سال ۸۸ سرعت و شدت بیشتری به خود گرفته است. نیروهای گوناگون بورژوازی و لیبرالی مانند جناح‌های درونی جمهوری اسلامی از سبز و اصلاح‌طلب تا

مجاهدین و برخی احزاب کردی مانند حزب دموکرات و کومه‌له‌ی عبدالله مهندی ... و نیروها و بقایای سلطنت‌طلبان از کنش‌گران اصلی این عرصه در فضای سیاسی ایران هستند. تجمع‌های پر سر و صدا و گاه‌به‌گاه مجاهدین، نامه‌نگاری‌ها و اعلام برائت‌های ادواری شخصیت‌هایی چون مجتبی واحدی و محسن سازگارا، کشف حجاب‌های امثال مسیح علی‌نژاد و فریبا داوودی مهاجر، شانناژها و شامورتی‌بازی‌های افرادی چون نوری‌زاده، شیرین عبادی، گنجی، کدیور، امیر ارجمند و غیره همه در مسیر این قدرت‌نمایی و تابلو بالا بردن‌ها و چراغ سبز دادن‌های پیگیر به قصد جلب نظر صاحبان صنعت اترناتیوسازی است. «از تهران تا قاهره» را می‌توان در همین مسیر ارزیابی و قلمداد کرد. فیلمی که می‌کوشد در این بلبشوی اترناتیوسازی و هم‌همه‌ی چهره‌ها و شخصیت‌ها، در ورق زدن آلبوم‌های سلطنتی هم به مردم ایران و هم به امپریالیست‌ها یادآوری کند که سهم تیول و حق خاندان اعلی‌حضرت را فراموش نکنند، که به یاد داشته باشند روزگاران شیرین و خوش و مملو از وفور و راحتی دوران شاهنشاه را، که از خوش‌قلبی و ایران‌دوستی و صلابت و کاردانی و مدیریت و حلم و بردباری «بزرگ ارتش‌داران» بگویند و الی آخر. نکته دقیقاً این است که شهبانو و شاهزادگان آریامه‌ری خصوصاً رضا پهلوی دریافته‌اند که در این قمار و این شرط‌بندی فقط نباید به دوستان غربی و اربابان سابق اتکا و رجوع کنند و حالا که رهبران و سخن‌گویان «شورای هماهنگی راه سبز امید» با پشتوانه‌ی میلیونی جنبش «رأی من کجاست» و با دست



پر به صحنه آمدند، سران و سلاطین سابق نیز باید نیم‌نگاهی به توده‌های مردم بی‌افکنند و جایگاه و پایگاه خود را در میان دست کم بخشی از مردم یادآوری و تثبیت کنند. اکران عمومی «از تهران تا قاهره» آن هم از طریق شبکه‌ی پرترفدار و سرگرم‌کننده‌ی «هن و تو» که پیش از این با برنامه‌ریزی دقیق و با شوهای پرترفداری چون «بفرمایید شام» و «آکادمی موسیقی گوگوش» جای خود را نزد مخاطب عمومی باز کرده بود را می‌توان در راستای همین فتح قلوب مردم ارزیابی کرد. حق با لنین بود که حتی مرتجعین و امپریالیست‌ها نیز برای پیش بردن برنامه‌های‌شان به توده‌ها نیاز دارند.

از مقاصد و اهداف تولید مستند «از تهران تا قاهره» که بگذریم، بررسی محتوای درونی و ساخت این دروغ‌نامه‌ی تاریخی خود داستانی است مفصل.

از نظر فرم و سناریو و داستان، کارگردان و در واقع تهیه‌کنندگان و سفارش‌دهنده‌گان کوشیده‌اند فیلم، غیر سیاسی باشد و پیام کاملاً سیاسی‌اش را با پوششی غیرسیاسی طرح کنند. یک مستند خانواده‌گی که می‌کوشد داستان را در مسیر روابط خصوصی و شخصی خاندان سلطنت روایت کند و در پایان به هم‌پوشانی دو تراژدی راه ببرد: یکی تراژدی سفر سخت و غربت و مرگ دور از وطن و مظلومانه‌ی شاه فقید و دیگری تراژدی و فلاکت ایران و ایرانی که فیلم می‌کوشد اثبات کند از فردای بیرون راندن اعلی‌حضرت و خاندان جلیل‌القدرش آغاز شده است و به نوعی سقوط خاندان پهلوی و زوال و سقوط ایران را مترادف یکدیگر تعریف کند. هدف اصلی فیلم و حرف‌های فرح دیبا، تبلیغات برای عمل کرد «درخشان» شخص شاه و به تبع او خاندان پهلوی و احتمالاً نایب بر حق امروزی‌اش یعنی «ولی‌عهد» رضا پهلوی است. منطق مورد اتکای فیلم و راوی آن نیز دست گذاشتن بر توحش رژیم جمهوری اسلامی و فلاکت و تباهی و ویرانی حاصل از عملکرد این رژیم طی

سی سال اخیر است به قصد تیره و توجیه و تعمیم «شاه فقید» و خاندان‌اش. این منطق از اساس مردود است و غلط. نمی‌توان با اتکا بر واقعیت سیاهی و بدبختی امروزی مردم ایران و توحش و ذات جنایت‌کارانه و ضدبشری رژیم اسلامی، رژیم گذشته و عمل‌کرد آن را توجیه و توصیه کرد. این داستان تأسف‌برانگیز «انتخاب بین بد و بدتر» دیر زمانی است که بخش‌ها و اقشاری از مردم ایران را بین جناح‌های گوناگون ارتجاع و بورژوازی سرگردان کرده است؛ یک روز از ترس ناطق نوری، رفتن زیر عبای خاتمی، فردا برای رو کم کنی رفسنجانی به احمدی‌نژاد رأی دادن، بعد دوباره از ترس احمدی‌نژاد سراغ میرحسین موسوی و شیخ مهدی کروبی رفتن والی آخر... این منطق معیوب و مفلوک و عقیم باید با اتکا به یک برنامه‌ی درست و روشن یعنی با ترسیم یک جامعه‌ی انقلابی و انسانی که همانا کمونیسم و جامعه و دولت سوسیالیستی است به دور افکنده شود و آلترناتیوی خلاف جریان وجود و بیرون از بازی امپریالیست‌ها و جناح‌های گوناگون بورژوازی طرح و تبلیغ و ترویج شود.

فیلم و روایت‌گری‌های شهبانو در پوشش سفرنامه‌ی محزون شاه و اهل بیت‌اش سخت دست به کار پیام فرستادن و کدگذاری‌های سیاسی البته با همان زبان ساده و دراماتیک و غیرسیاسی است. بسیاری از گفته‌ها نه رو به گذشته و برای روشن شدن مسأله، بل که به سوی آینده و به قصد تثبیت جایگاه و موقعیت خاندان پهلوی در کیک قدرتی است که احتمالاً در آینده‌ی پس از جمهوری اسلامی تقسیم خواهد شد. در فیلم چندین بار به مذهبی بودن شاه تأکید می‌شود، چه از زبان راوی و چه خود شخص شاه در مصاحبه با خبرنگاران خارجی. فرح معتقد است که خداوند اعلی‌حضرت را دوست داشته که مرگ او را پیش از شروع جنگ ایران و عراق و باقی ماجراها فراهم کرده است، شهبانو از این می‌گوید که صدای الله اکبر برای هر ایرانی خوشایند است و حتی به «روحانیون پاک‌نهاد» هم گرامی دهد که چه‌گونه در مورد مذهب و روحانیت فکر می‌کند. چپ‌ها و کمونیست‌ها را علناً به ارتباط داشتن با شوروی، کوبا، آلمان شرقی، چین متهم می‌کند اما در مورد آیات عظام چنین رابطه‌ای را مطرح نمی‌کند جز این که گویا مذهبی‌ها کمی از معمر قذافی کمک گرفته بودند. از جنبش زنان در ایران می‌گوید و حق زنان و نیم‌نگاهی هم به «هم‌وطنان» آذری‌اش دارد. برای ملی‌ها پیام می‌فرستد و از علاقه‌ی شاه به دکتر مصدق می‌گوید او حتی از ضرورت برخورد آرام‌تر با غربی‌ها در روابط خارجی می‌گوید و از این منظر به نوعی از شاه انتقاد می‌کند. در این مورد یعنی رابطه‌ی غربی‌ها با شاه، ملکه‌ی سابق دربار ایران به تکرار کلیشه‌ی مورد علاقه‌ی تمام سلطنت‌طلبان یعنی توطئه‌ی آمریکایی‌ها و بریتانیایی‌ها علیه رژیم شاه پس از بالا رفتن قیمت نفت... می‌پردازد و گنده‌گویی‌های تو خالی شاه در مورد ضرورت افزایش قیمت نفت و مقابله با غربی‌ها را گلچین کرده و به عنوان سند درایت و وطن‌دوستی و شجاعت وی پیش چشم بیننده قرار می‌دهد. این داستان از آن تخیلات فانتزی‌ای است که

**این داستان تأسف‌برانگیز «انتخاب بین بد و بدتر» دیر زمانی است که بخش‌ها و اقشاری از مردم ایران را بین جناح‌های گوناگون ارتجاع و بورژوازی سرگردان کرده است؛ یک روز از ترس ناطق نوری، رفتن زیر عبای خاتمی، فردا برای رو کم کنی رفسنجانی به احمدی‌نژاد رأی دادن، بعد دوباره از ترس احمدی‌نژاد سراغ میرحسین موسوی و شیخ مهدی کروبی رفتن والی آخر... این منطق معیوب و مفلوک و عقیم باید با اتکا به یک برنامه‌ی درست و روشن یعنی با ترسیم یک جامعه‌ی انقلابی و انسانی که همانا کمونیسم و جامعه و دولت سوسیالیستی است به دور افکنده شود**

داستان‌سرایان آن در موقعیت بین‌المللی و قدرت ایران در دوران شاه تا حد زیادی از صنعت اغراق و مبالغه استفاده می‌کنند. در این مورد باید گفت: اولاً رژیم شاه از آغاز یک رژیم کمپرادوری و وابسته به امپریالیست‌ها خصوصاً امپریالیسم آمریکا بود و شخص محمد رضا با کمک مستقیم انگلیسی‌ها در شهریور ۱۳۲۰ به قدرت رسید، با کمک و دخالت‌گری سازمان‌های امنیتی و جاسوسی ایالات متحده و بریتانیا در جریان کودتای سال ۱۳۳۲ به قدرت بازگشت (در این مورد فرح به صراحت دروغ گفته و از علاقه‌ی شاه به مصدق می‌گوید!!!)، به عنوان بزرگ‌ترین مشتری تسلیحات آمریکا و ژاندارم و حافظ منافع آمریکا و ناتو در منطقه ایفای نقش می‌کرد و متحد سرسخت اقتصادی و نظامی آن‌ها بود، بنابراین شاه و رژیم وابسته‌اش تا آخرین حد ممکن، گزینه‌ی مطلوب امپریالیست‌ها بودند. اما بالاخره امپریالیست‌ها هم باید از قوانین تاریخ و انقلاب، وقتی قیام مردم و شور انقلابی توده‌ها به مرحله‌ی بازگشت‌ناپذیرش رسید تبعیت کنند و این وضعیت از اواسط سال ۱۳۵۷ به وجود آمده بود. غرب می‌دانست شاه ماندنی نیست، بحران انقلابی سراسر ایران را



هنگام خروج از کاخ و سفر به خارج از ایران در روز ۲۶ دی ماه فقط فرصت داشت آلبوم‌های خانواده‌گی را بردارد و هرگز به فکر برداشتن پول و سایر اشیاء قیمتی نیفتادند و هرگز آن قدرها پول و سرمایه‌ای، که گفته می‌شود را، همراه خود به خارج از ایران نبرده‌اند و حتی شاه پس از رفتن به مصر و مراکش دستور داد چند فروند هواپیما که همراه او به خارج آمده بودند از آن‌جا که متعلق به ایران و مردم ایران بوده‌اند به کشور بازگردند!!!! این هم از حساب پاک و بی‌غش شاهنشاه و خانواده‌اش. روشن است که ریختن و پاش‌های خاندان پهلوی و وابسته‌گان و شاه‌زاده‌گان و امرا و افسران وابسته به رژیم پهلوی حتی پس از گریختن از ایران هم بسیار بیش از این اطوارهای بی‌مزه است. فقط به یک مورد مستند اشاره می‌شود: «از کاخ شاه در نیاوران... ملکه فرح دیبا یک هواپیما پر از لباس و اشیاء... به آمریکا فرستاده است. مأموران گمرک در سراسر اروپای غربی و آمریکای شمالی با وضع عجیبی روبه‌رو شده‌اند. چه‌گونه می‌توانند قیمت اشیای گران‌بهای نظیر جامه‌دان‌ها، صندوق‌های لبریز از قالی و تابلو و مبل و الماس و گردن‌بندهای مروارید و انگشترهای یاقوت و گوش‌واره‌های زمرد و نیم‌تاج‌های زنانه و سرویس‌های نقره را که از ایران وارد می‌شوند ارزیابی کنند؟ بانک‌های تهران در تقاضاهای انتقال پول غرق شده‌اند...» (آخرین سفر شاه صفحه‌های ۱۰ و ۱۱).

یکی دیگر از موارد مورد تأکید فرح در طول فیلم اشاره به روحیه‌ی مهربان و قلب رئوفِ اعلی‌حضرت در مقابل توحش و وحشی‌گری انقلاب و انقلابیون است. تصاویری از انقلابیون هیچ‌ان زده‌ای که بی‌حساب و کتاب اسلحه در دست گرفته و در هنگام غارت مغازه‌ها بطری نوشابه سر می‌کشند و ساختمان‌ها را به آتش کشیده ... بخشی از این رونمایی از قهر انقلاب به توحش و بربریتِ سران رژیم مانند شخص خمینی یا خلخالی و غیره گره زده می‌شود. در همین آغاز دو مساله را باید از یکدیگر تفکیک کرد. هیچ نسبتِ منطقی‌ای میان توحش و عقب‌مانده‌گی شخصیت‌های رژیم مانند خلخالی با قهر انقلابی توده‌های مردم وجود نداشت و ندارد، این دو مترادف و هم‌وزن و مشابه هم نبوده و نیستند. قهر انقلابی مردم مسلح شده که اتفاقاً در انقلاب ایران بسیار محدود و کوتاه مدت بود، پاسخ طبیعی و منطقی بود به ۳۷ سال خفقان و سرکوب و شکنجه و سانسور و غارت رژیم آریامهری، در مقابل جادوان تا دندان مسلح شاه نمی‌شد با دست خالی مقابله کرد و از این رو مردم و پیشروان انقلابی‌شان دست به سلاح بردند. اما می‌شود میان توحش رژیم شاه و شیخ ارتباط منطقی و مشابهت‌های بسیاری دید. هر دو این رژیم‌ها جهت حفظ منافع طبقات استثمارگر جامعه و جهت تثبیت و تداوم سیستم‌های ضد‌مردمی‌شان به یک‌سان به قتل و شکنجه

فراگرفته بود، تضادها به مرحله‌ی غیرقابل بازگشت و غیرقابل کتمان رسیده بودند و امپریالیست‌ها دیگر نه به دل‌خواه خود بل که با انتخاب از میان گزینه‌های موجود امکان بازی در جهت منافع‌شان را داشتند و اسلام سیاسی و ائتلافی از لیبرال‌ها و روحانیت تنها گزینه‌ی موجود برای انتخاب بود. خطر تعمیق انقلاب، امکان یک جنگ داخلی که در صورت شعله‌ور شدن عملاً امکان کنترل بر منطقه را از غرب می‌گرفت، خطر به قدرت رسیدن نیروهای انقلابی و کمونیست در صورت تداوم بحران انقلاب و جنگ داخلی، همه دلایلی بود که غرب را به صرافت کنار آمدن با یکی از کنش‌گران عرصه‌ی آن بحران انقلابی انداخت و این بود مکانیزم بازی متزلزل و مبهم غرب با برگ اسلام سیاسی و ارتباط گرفتن‌ها و زدوبندهای پشت پرده‌ی آن‌ها با خمینی و رژیم او. نباید فراموش کرد که جنگ سرد و رقابت دو بلوک امپریالیستی بر سر تقسیم جهان به مناطق تحت نفوذ در آن سال‌ها بسیار داغ بود و آمریکا هرگز نمی‌خواست با حادثه شدن بحران انقلابی در ایران فرصتی برای شوروی‌ها در منطقه فراهم شود. این مساله در خاطرات و اسناد دولت وقت آمریکا بارها بازتاب یافته است.<sup>۱</sup> در مورد مساله نفت هم باید گفت؛ این محصول بند رابطه دولت کمپرادوری شاه به سرمایه‌ی جهانی و امپریالیستی بود، استخراج و صدور نفت و حتی قیمت آن بنا به ضروریات و مکانیزم‌های سرمایه‌ی جهانی صورت می‌گرفت. رژیم شاه مانند هر فروشنده‌ی دیگری با مشتریان خود مشغول چک و چانه زدن برای فروش با قیمت بالاتری بود. اولاً در این مورد تنها فرد نبود و شیخ‌های بسیاری از کشورهای عربی و صدام و غیره نیز همین تمایلات و همین لحن را داشتند و دوم این‌که شاه حتی در اپک نیز به عنوان نزدیک‌ترین فرد به آمریکا و غرب و به عنوان اهرم فشار و نفوذ آن‌ها در این سازمان عمل می‌کرد. مثلاً در مواقعی که کشورهای عربی به دنبال مناقشه‌ها و جنگ‌های اعراب و اسرائیل قصد محدود کردن صادرات و فروش نفت را داشتند، رژیم شاه بر صادرات خود افزوده و عملاً در مسیر خواسته‌های آمریکا و غرب عمل می‌کرد.<sup>۲</sup> از طرفی اگر شاخ‌وشانه‌کشیدن‌های تو خالی برای آمریکا و غرب ملاک قدرت و صلابت باشد، آیا فرح دیبا می‌پذیرد که این مدال شجاعت را به خاطر سی سال مشاجره‌ی لفظی و عریه‌های تو خالی سران رژیم جمهوری اسلامی که حتی تا پای تهدید به انهدام و نابودی اسرائیل هم رفته است، به گردن سران این رژیم ببینند؟

در کنار چنین داستان‌سرایی‌ها و تخیلات و توهمات، شهبانوی بی‌تاج و تخت ما چندین بار در حین گزارش‌اش دچار دروغ‌گویی‌های مسلم تاریخی هم می‌شود. که از میان انبوهی از آن‌ها به چند مورد بیش از حد واضح و روشن می‌پردازیم. فرح مدعی است که



و کشتار مردم و انقلابیون و کمونیست‌ها پرداختند. کمیته‌ی مشترک ساواک به بازداشت‌گاه توحید وزارت اطلاعات تبدیل شد، زندان اوین کارکرد یکسان‌اش را حفظ کرد، بسیاری از تجارب و دست‌آوردهای ساواک در اختیار وزارت اطلاعات قرار گرفت... باید از ملکه‌ی کذاب ببرسیم این رافت و مهربانی‌های عالی حضرت وقتی شعبان جعفری‌ها (تاج‌بخش مورد علاقه شاه) و اراذل و اوباش شاه‌دوست در کودتای ۲۸ مرداد به کشتار مردم پرداختند کجا بود؟ نسبت بین این حس احترام شما به هم‌وطنان آذری با قتل عام هزاران نفر از مردم و انقلابیون آذربایجان پس از سرکوب جمهوری خودمختار و فرقه‌ی دموکرات چیست؟ آیا جز این بود که ساواک تحت امر شاه رقیب‌القلب در کمیته‌ی مشترک و سایر شکنجه‌گاه‌های‌اش از هیچ توحش و قساوتی علیه انقلابیون و کمونیست‌ها فروگذار نمی‌کرد؟ نه شهبانوی هرزه‌گو! هنوز بوی گوشت سوخته‌ی بدن اصغر بدیع‌زاده‌گان، مسعود احمدزاده، همایون کتیرایی، صدیقه‌ی رضایی و صدها انقلابی دیگر از فضای کمیته‌ی مشترک شما به مشام می‌رسد، هنوز فریادهای دخترانی که در اتاق بازجویی آرش و تهرانی و منوچهری مورد تجاوز قرار می‌گرفتند در گوش تاریخ است، هنوز چیتگر و تپه‌های اوین سرخی خون پاک‌ترین فرزندان خلق را در دل خود نگه‌داشته‌اند. هنوز خیابان‌های اطراف دانشگاه تهران در ۱۶ آذر ۱۳۳۲ و ۱۳ آبان ۱۳۵۷ و میدان ژاله و ۲۹ بهمن تبریز و ۱۰ آدی مشهد و شهرهای سراسر ایران جای جان دادن مردمی را ثبت کرده‌اند که علیه ظلم و فساد و سرکوب و خفقان رژیم شما فریاد سر دادند و جاودانه شدند. باکی نیست به مقایسه‌ی آمار و ارقام و کثرت و قلت قربانیان‌تان با رژیم خمینی ادامه دهید اما بدانید که تاریخ و توده‌های آگاه مردم هیچ‌گاه متوهم این وزن کشتی‌های ابلهانه نخواهند شد و میان ارتجاع شاه و شیخ با جامعه‌ی انسانی مورد نظرشان به یک‌سان خط فاصل می‌کشند.

نکته و سوال مهمی که فرح دیبا در تمام مدت گفت‌وگوی طولانی‌اش پاسخ نداده و به آن نزدیک نمی‌شود این است که بالاخره چرا توده‌های وسیع مردم ایران از طبقات و اقشار گوناگون از شهری و روستایی، عامی و تحصیل‌کرده، مرد و زن، کرد و ترک و بلوچ و فارس و عرب و ترکمن، علیه رژیم شاه و آن همه «درایت و شجاعت و عطوفت» شوریدند و انقلاب کردند؟ البته فرح نیز مانند هر دیکتاتور دیگری از طغیان توده‌های جان‌به‌لب رسیده و شورشی آن‌ها احساس تحیر می‌کند و هیچ توضیحی در تبیین چنین انقلاب وسیعی به عقل‌اش نمی‌رسد و لاجرم دست به دامان اراجیفی چون توطئه‌ی غربی‌ها علیه شاه شجاع‌دل و کاردان یا «مغزشویی» دانش‌جویان انقلابی و کمونیست توسط گروه‌های کمونیستی یا تحریک مردم با دست‌هایی که در رنگ یا خون گوسفند زده شده

بود و... می‌شود. شاید این انتظار نابه‌جا و سنگینی از شهبانو و خاندان سلطنت باشد که دست کم پس از سه دهه در علل وقوع انقلاب و چرایی شورش مردم علیه ارتجاع پوسیده‌ی آریامهری فکر کنند؟!!!

یکی دیگر از مغالطات و سفسطه‌های رایج در فیلم این است که انقلاب ضد سلطنتی مردم ایران را با رژیم برآمده از آن یعنی جمهوری اسلامی یکی می‌گیرد. گویی نتیجه‌ی محتوم و منطقی آن همه «جو زده‌گی و هیجان کودکانه»ی مردم و انقلابیون چیزی جز خمینی و عکس‌اش در ماه نبود!!! برخلاف این هم‌سان‌سازی بی‌اساس فرح و سایر سخن‌گویان قماش سلطنت، خمینی و رژیم‌اش سبیل شکست انقلاب مردم ایران و نماد پیروزی ضدانقلاب اسلام‌گرا بر جنبش و قیام مردم بودند. به دلایل گوناگون و پیچیده‌ی تاریخی و اجتماعی و بین‌المللی که مهم‌ترین آن باز هم فقدان یک نیروی رهبری کننده و سازمان‌یافته‌ی کمونیست بود، رهبری انقلاب ایران در اختیار روحانیت قرار گرفت و در واقع محصول انقلاب و فداکاری مردم به حساب خمینی و متحدین و موثلفین او ریخته شد، اما پیروزی و هژمونی رژیم خمینی بر انقلاب هرگز تضمین شده نبود و بخش وسیعی از مردم و احزاب و سازمان‌های انقلابی و کمونیست به رویارویی با خمینی و رژیم ارتجاعی او برخاستند. این مقاومت سراسری از نخستین روزهای انقلاب آغاز شد و جنبش‌های توده‌ای چون جنبش زنان، جنبش دانش‌جویی و کارگری و دهقانی و نیروهای مترقی و کمونیست و انقلابی در جای‌جای ایران از تهران تا کردستان و ترکمن‌صحرا و غیره و غیره در مقابل ضدانقلاب اسلام‌گرا ایستادند. رژیم خمینی در مقابل این موج مقاومت مردمی دست به همان کاری زد که سلف او یعنی شاه‌خائن و جنایت‌کار کرده بود؛ کشتار وحشیانه و بی‌رحمانه‌ی مردم و پیشروان کمونیست و انقلابی آن‌ها. سراسر دهه‌ی ۶۰ صحنه‌ی این رویارویی بود و هرگز چنین نبود که در یک پروسه‌ی یک‌دست و بی‌تنش انقلاب به «انقلاب اسلامی» تبدیل شده باشد و لذا ماهیت و جهت‌گیری‌های اولیه‌ی انقلاب مردمی و ضد سلطنتی مردم ایران با رژیم ارتجاعی و عقب‌مانده‌ی خمینی هرگز مشابه و مترادف نبود.

صاحبان اصلی و میراث‌داران راستین انقلاب ۵۷ یعنی طبقات و اقشار تحت ستم و سلطه و سرکوب باید بتوانند با درس گرفتن و جمع‌بندی از این انقلاب اصیل مردمی و با افشا کردن دروغ‌ها و گزافه‌هایی مانند از تهران تا قاهره در مرزبندی هم‌زمان با ارتجاع غالب و مغلوب به یک آلترناتیو‌رهای بخش و انقلابی و مردمی حقیقی که همانا سوسیالیسم و کمونیسم است اندیشیده و در مسیر آن تدارک دیده و مبارزه کنند. •

### توضیحات:

۱- در مورد این مساله رجوع شود به:

شوکران، ویلیام/ آخرین سفر شاه/ ترجمه‌ی عبدالرضا هوشنگ مهدوی/ تهران انتشارات البرز/ ۱۳۷۸

هایزر، رابرت/ مأموریت در تهران/ ترجمه ع. رشیدی/ تهران/ انتشارات اطلاعات/ ۱۳۶۵

یزدی، ابراهیم/ آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها/ تهران/ انتشارات رسا/ ۱۳۸۹

۲- در مورد مساله‌ی نفت در خاورمیانه و نقش رژیم شاه رجوع شود به:

طلوعی، محمود/ بازی قدرت و جنگ نفت در خاورمیانه/ تهران/ نشر علم/ ۱۳۷۱





# چای در ایران

مهر داد مهر پور محمدی

## سطح باغات چای و تغییرات آن

جدول پراکندگی و وسعت باغات کشور در سال‌های مختلف (درصد)<sup>۴</sup>

وسعت	۱۳۴۴	۱۳۶۷	۱۳۷۷
زیر ۰/۵ هکتار	۷/۸	۸/۱۹	۲۹/۲۶
۰/۵ تا ۱ هکتار	۵/۱۸	۴/۱۸	۰۶/۲۴
۱ تا ۲ هکتار	۳/۳۴	۶/۱۸	۹۲/۲۵
۲ تا ۱۰ هکتار	۵/۳۳	۴/۲۷	۸۶/۱۷
بالای ۱۰ هکتار	۵	۱۶	۸۷/۵

در سال ۱۳۸۶، تعداد کل بهره‌برداری‌های چای کاری، ۴۱۴۸۹ بهره برداری با سطح کشتی معادل ۱۹۴۷۳ هکتار و ۱۶۵۷۱۷ تن تولید بود که ۳۳۸۷۱ بهره‌برداری مساحتی کمتر از یک هکتار داشتند و ۱۰۶۶۱ هکتار از کل سطح کشت و ۱۳۵۱۰۰ تن از کل تولید متعلق به همین بهره‌برداری‌های خرد بوده است. ۵۹۲۶ بهره‌برداری کمتر از ۱/۰ (یک دهم) هکتار، ۲۶۹۲ بهره برداری بین ۱/۰ (یک دهم) تا ۲/۰ (دو دهم) هکتار، ۱۷۷۰۹ بهره برداری بین ۲/۰ (دو دهم) تا ۵/۰ (پنج دهم) هکتار و ۷۵۴۴ بهره‌برداری بین ۵/۰ (پنج دهم) تا ۱ (یک) هکتار مساحت داشته‌اند.<sup>۵</sup>

همان‌طور که مشاهده می‌شود، تعداد باغات با سطوح خرد در طول زمان افزایش یافته است به طوری که بیش از ۸۱ درصد از کل سطوح باغات را تشکیل می‌دهد. در واقع، اغلب چای کاران دارای قطعات کوچک باغ چای هستند و برای گذران زندگی به تولید حاصل از همین قطعات کوچک وابسته می‌باشند. به عبارتی هر مشکلی که در مراحل مختلف کشاورزی، صنعت و بازرگانی چای بروز کند، تأثیرات زیادی بر شرایط چای کاران خرد مالک می‌گذارد. حال اگر در نظر بگیریم که چای کاری برای مدت‌های مدیدی دچار مشکلات مختلف و متنوعی - که از سوی دستگاه‌های حکومتی و به عمد بدان تحمیل گردید - بوده است، بهتر می‌توانیم درک کنیم که بر چای کاران و خانواده‌های آن‌ها چه رفته است و اینک در چه شرایط بحرانی گرفتارند، آن هم فقط به جرم تولید!!!

از آغاز کشت چای در ایران در حدود ۱۱۰ سال می‌گذرد. در طول این مدت تولید چای در کشور، فراز و نشیب‌هایی را از سر گذرانده است اما پس از انقلاب ۱۳۵۷ و در دوران حکومت جمهوری اسلامی که به دروغ خود را طرفدار مردم و به‌ویژه پابره‌نامه‌ها نامیده و می‌نامد، چای کاری و چای کاران حال و روز خوشی نداشته‌اند و همواره با مشکلات ریزودرشت پیش‌روی در حال جدال بوده‌اند و هرگز به حق خود دست نیافته‌اند. با ادامه یافتن مسایل و مشکلات طاقت‌فرسای حوزه تولید چای، زحمت‌کشان ذی‌ربط زیر بار فشار زندگی در حال از بین رفتن هستند. ۷۰ مسایل مشکلات چای کاران، حکومت سرمایه‌داری اسلامی است که سیاست‌ها و برنامه‌های خود را، در جهت کسب حداکثر سود برای اقلیتی در حاکمیت و به ازای نابودی تولید ملی و زندگی صدها هزار نفر، به پیش برده و می‌برد.

من در این نوشتار نگاهی گذرا به وضعیت تولید، تولیدکنندگان و بازار چای در ایران در سال‌های پس از انقلاب ۱۳۵۷ دارم. گفتنی‌ها درباره‌ی بخش‌های مختلف مربوط به چای (کشاورزی، صنعت و بازرگانی) فراوان است ولی برای پرهیز از طولانی شدن مطلب، تلاش نمودم از میان منابع و یادداشت‌های زیادی که فراهم آورده بودم، نوشته‌ای تا حد امکان کوتاه و گویا ارائه نمایم. امیدوارم چنین باشد.

## مناطق و سطح کشت چای در ایران

کشت و تولید چای در ایران، در استان‌های گیلان و مازندران متمرکز است. در حال حاضر سطح زیر کشت چای حدود ۳۲۰۰۰ هکتار می‌باشد که در بیش از ۹۰۰ روستا در شهرهای صومعه‌سرا، فومن، شفت، رشت، لاهیجان، آستانه اشرفیه، سیاهکل، لنگرود، رودسر و املش در استان گیلان و شهرهای رامسر و تنکابن تا حوالی چالوس در استان مازندران به طول حدود ۲۰۰ کیلومتر قرار گرفته و هم‌اکنون حدود ۶۰۰۰۰ خانه‌وار در کشت و کار این محصول اشتغال دارند.<sup>۱</sup>

**تولید چای:** در سال ۱۳۴۹، کل چای خشک تولیدی مقدار ۲۰ هزار تن بود که با افت و خیزهایی، در سال ۱۳۵۳ به ۲۴ هزار تن، در سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ به ۳۰ هزار تن و در سال ۱۳۵۸ به ۳۵ هزار تن رسید.<sup>۲</sup> میزان تولید چای خشک در سال ۱۳۷۰ به مقدار ۷۰ هزار تن و در سال ۱۳۸۹ به ۲۵ هزار تن رسید.<sup>۳</sup>

## ارزش چای تولیدی

در سال ۱۳۵۱ ارزش چای تولید شده در استان گیلان مبلغ ۸۶۷ میلیون ریال، در استان مازندران ۹۰ میلیون ریال و در کل کشور مبلغ ۹۵۷ میلیون ریال بوده است.<sup>۶</sup> ارزش اقتصادی چای تولید شده در سال ۱۳۸۵، مبلغ ۳۳۲ میلیارد و ۴۱ میلیون ریال بوده است.<sup>۷</sup>

## اشتغال زایی چای کاری

بهره برداری از چای شمال طی مدت ۶ ماه انجام می شود و یک هکتار باغ چای در طول دوره بهره برداری بین ۱۲۵ تا ۱۳۰ کارگر جذب می کند. بر اساس آمارهای موجود، ۳۰ هزار هکتار باغ چای در کشور وجود دارد و بیش از ۵ میلیون نفر روز در شرایط کنونی در مراحل مختلف برداشت برگ سبز در باغ ها و چای سازی در کارخانه ها مشغول فعالیت هستند.<sup>۸</sup>

## مصرف سرانه چای در ایران

درباره میزان مصرف سرانه چای برآوردها مختلف است. از جمله رییس سازمان چای کشور (در شهریور ۱۳۹۰) گفت: نیاز سالانه چای به کشور ۱۰۰ الی ۱۱۰ هزار تن است که سرانه مصرف آن در جوامع شهری ۱۲۵۰ گرم و در جامعه روستایی ۱۴۰۰ گرم است.<sup>۹</sup> مصرف سرانه چای در ایران طبق اعلام کمیته بین المللی چای رقمی بالغ بر ۱۶۰۰ گرم است که این میزان با مصرف سالانه بیش از ۱۰۰ هزار تن همراه است در حالی که اتحادیه چای کاران مصرف سرانه چای کشور را رقمی بالغ بر حدود ۱۱۵ هزار تن اعلام می کند.<sup>۱۰</sup> طبق برآورد مرکز آمار ایران، میانگین مصرف چای در جامعه شهری حدود ۱۷۱۶ گرم و در جامعه روستایی حدود ۱۸۲۴ گرم است.<sup>۱۱</sup>

## مشکلات عمده تولید چای در ایران:

- ۱- واردات بی رویه ۲- عدم به سازی و نوسازی باغ های چای ۳- طرح خصوصی سازی و انحلال سازمان چای ۴- نحوه خرید تضمینی

**۱- واردات بی رویه:** بر واردات چای در دوره حکومت جمهوری اسلامی چنان هرج و مرجی حاکم است که حتی گزارش تهیه شده توسط کمیسیون اقتصادی مجلس شورای اسلامی در مورد «تحقیق و تفحص از میزان و چه گونه گی و واردات چای خشک و نحوه توزیع آن در کشور» در دوره زمانی ۱۳۷۳ تا ۱۳۸۱ نیز، گوشه هایی از فساد و دزدی های دست اندر کاران حکومتی و عوامل وابسته را نشان می دهد.

## واردات قانونی

اغلب در واردات مسایل مختلفی وجود داشته است و واردکنندگان بزرگ که از حمایت های دستگاه های مختلف حکومتی برخوردار بوده اند، تخلفات زیادی را مرتکب گردیده اند. از جمله مواردی که در گزارش تحقیق و تفحص مجلس (یاد شده در بالا) لحاظ گردید، واردات چای توسط حوزه علمی قم بوده است.

**عمل کرد شهرک مهدیه قم از زیرمجموعه های حوزه علمی قم:** شهرک مهدیه قبل از دریافت مجوز واردات چای، در تاریخ ۱۳۷۳/۱۲/۱۷ مبادرت به ثبت سفارش به میزان (۱۰۰۰) تن چای در وزارت بازرگانی می نماید. سپس مبلغ یک میلیون و هشتصد هزار دلار از محل سهمیه وزارت بازرگانی با نرخ یک هزار و هفتصد و پنجاه (۱۷۵۰) ریال به این موضوع اختصاص می یابد. به نظر می رسد ثبت سفارش فوق توسط آقای «الف.ش» از واردکنندگان چای در شهرستان شیراز گشایش اعتبار شده است. در متن پروفرم ارائه شده از کشور سریلانکا، مشخصات چای، صندوقی چای احمد قید می شود... از طرفی شهرک به میزان

(۱۰۰۰) تن چای داخلی از سازمان چای خریداری آوارده کننده گان ملزم به خرید دو کیلوگرم چای داخلی به ازای هر کیلوگرم چای خارجی بوده اند و در معرفی نامه صادره قید می نماید که چای موصوف تحویل آقای «م.س» شود که عامل شهرک مهدیه و آقای «ر.الف.ش» بوده و چای هر دو را از سازمان چای کشور تحویل گرفته است. رویه فروش چای داخلی در سازمان چای به صورت نقدی بوده است، اما شهرک مذکور با تایید وزیر وقت کشاورزی و با ارایه چکی به تاریخ ۱۳۷۴/۱/۱۵ و به مبلغ ۳ (سه) میلیارد و ۶۷۰ میلیون ریال، درخواست می نماید، چای داخلی را از انبارها خارج نماید. این کار انجام و سپس چک دیگری را جایگزین چک نخست می کند. چک دوم در تاریخ ۲۷ فروردین ۱۳۷۵ به منظور وصول به حساب سازمان چای واگذار می شود ولی به علت عدم موجودی برگشت می شود. بالاخره وجه چای (برابر اسناد حسابداری سازمان چای) به تدریج تا سال ۱۳۷۸ و پس از گذشت چهار سال پرداخت می شود...

واردات چای بین سال ۷۳ الی ۸۱ مقدار ۱۴۵ میلیون و ۷۹۰ هزار و ۱۲۶ کیلوگرم با میانگین سالانه ۱۶ میلیون و ۱۹۸ هزار و ۹۰۲ کیلوگرم بوده است. از این مقدار، ۴۵ درصد از طریق واردات قانونی با مجوزهای سازمان چای به افراد حقیقی و حقوقی وارد شده و ۵۴/۲۹ (بسیست و نه ممیز پنجاه و چهار) درصد به صورت شبه قانونی توسط تعاونی مرزنشینان، ملوانان، پیلهوران، بازارچه های مرزی و مناطق آزاد تجاری وارد شده است. گروهی از اشخاص حقیقی و حقوقی بدون مجوز یا بیش تر از مجوز دریافتی چای وارد نموده اند.<sup>۱۲</sup>

## قاچاق چای

**برآورد میزان قاچاق:** طی سال های ۱۳۷۳ تا ۱۳۸۱، ۳۸۰۶۴۷ تن چای به صورت قاچاق وارد کشور گردید که مقدار ۸۹۶۴۷ تن آن متعلق به سال ۱۳۸۱ می باشد.

طبق آمار کمیته بین المللی چای، بین واردات رسمی ثبت شده در گمرکات ایران و صادرات ثبت شده ی کشورها به ایران طی سال های ۱۳۷۳ تا ۱۳۷۹، اختلاف وجود دارد. به طوری که میزان چای حمل شده به مقصد ایران از واردات رسمی گمرکات کشور بیش تر می باشد که این امر شیوهی دیگر اثبات جریان قاچاق کالای چای در دوره زمانی مزبور می باشد. چای به نام ایران می آمده است؛ اما ثبت آماری در گمرک کم تر بوده است که یا می بایست از طریق کمیتهی در گمرکات یا ورود از مبادی ورودی غیر گمرکی یا تغییر عنوان بار، از کالای حمل به ایران به عنوان کالای ترانزیتی و سپس عملیات رسوب یا رفت و برگشت ترانزیت صورت گرفته باشد. غیر از گزارش کمیته بین المللی چای، منابع سریلانکا، هند یا کنیا و دیگران نشان می دهند که در سال هایی که ورود چای به کشور ممنوع بوده از این کشورها به مقصد ایران چای فرستاده شده است حال آن که آمار گمرک ایران صفر می باشد.

## نقش سپاه پاسداران در قاچاق

پس از سال ۱۳۷۴ که بازارچه های مرزی در استان های کرمانشاه، کردستان و آذربایجان غربی راه اندازی شد؛ سپاه پاسداران اقدام به تعبیه درب امنیتی در این بازارچه ها نمود. بازارچه های مرزی تحت نظارت دبیرخانه شورای امنیت ملی بودند و از مقررات صادرات و واردات به جز انجام امور قرنطینه مستثنی بودند.

ورود چای از طریق بازارچه های امنیتی و با مجوز شورای عالی امنیت ملی عملاً از سال ۱۳۷۶ قطع گردید و از سال ۱۳۷۶ به بعد واردات کل چای از طریق مرز عراق به صورت قاچاق صورت می گرفته است. در سال های بعد با اعمال محدودیت ها در ایران مثل ممنوعیت واردات چای که در سال ۱۳۷۹ اعمال شد و همچنین آرامش ایجاد شده در شمال عراق، شدت قاچاق از طریق مرز عراق افزایش یافت.

در خصوص نحوه‌ی اداره‌ی مرز در غرب کشور و بازارچه‌ها بین نهادهای مختلف حکومتی اختلاف نظر وجود داشت که منجر به صدور مصوبه‌ای از سوی شورای عالی امنیت ملی مبنی بر واگذاری تردد دروازه‌های اقتصادی به گمرک و استقرار نیروی انتظامی برای انجام امور مربوط گردید که این مصوبه عملیاتی و اجرا نگردید و سپاه پاسداران مبادی ورودی و خروجی را در اختیار داشته است.

در این خصوص ناظر گمرکات استان آذربایجان غربی و مدیرکل گمرک ارومیه در نامه‌ای در آذر ماه ۱۳۸۱، خطاب به رییس گمرک چنین نوشت: «... براساس مصوبه‌ی هیات وزیران مقرر گردید که گمرک در کلیه‌ی مبادی ورودی و خروجی مستقر گردد و مرز تمردین پیرانشهر با عنایت به توافق به عمل آمده بین فرمانداری و گمرک مقرر گردید که محوطه‌ی مرزی به مساحت حدود یازده (۱۱) هزار مترمربع تا حدود پاسگاه انتظامی که در فاصله‌ی پانصد (۵۰۰) متری نقطه‌ی صفر مرزی می‌باشد، جهت ساخت و ساز اماکن گمرکی و توقف کامیون‌های ترانزیتی به گمرک واگذار گردد که متاسفانه نیروهای سپاه مستقر در منطقه بدون توجه به مصوبه‌ی هیات محترم دولت و شورای محترم امنیت ملی در نقطه‌ی صفر مرزی، درب امنیتی را هم‌چنان در اختیار داشته و تا کنون نیز نسبت به اجرای این مصوبه‌های مذکور هیچ‌گونه همکاری از خود نشان نداده... نیروهای سپاه مستقر در منطقه که درب امنیتی را در اختیار دارند، اقدام به ساخت و ساز اماکن در نقطه‌ی صفر مرزی و محوطه‌های مورد نظر گمرک پیرانشهر نموده و قصد جداسازی محوطه‌ی گمرک از محوطه‌ی درب امنیتی را دارند...»<sup>۱۳</sup>

**آمار واردات چای از ۱۳۷۲ تا ۱۳۸۶:** واردات چای در سال ۱۳۷۲ مقدار ۵۵۹۵۸ تن به ارزش ۱۳۴۹۳۲۵۹۶ دلار، در سال ۱۳۷۷ مقدار ۷۷۷۷ تن به ارزش ۲۹۴۱۱۱۰۲ دلار، در سال ۱۳۸۱ مقدار ۱۲ تن به ارزش ۳۲۸۴۱ دلار، در سال ۱۳۸۲ به مقدار ۷/۰ (هفت‌دهم) تن به ارزش ۱۶۳۹ دلار، در سال ۱۳۸۳ به مقدار ۵۴۸۵ تن به ارزش ۱۱۶۰۳۰۵۳ دلار، در سال ۱۳۸۴ به مقدار ۱۷۰۸۶ تن به ارزش ۳۹۸۸۰۵۶۴ دلار، در سال ۱۳۸۵ به مقدار ۳۲۱۵۰ تن به ارزش ۷۱۵۴۸۳۷۶ دلار و در سال ۱۳۸۶ به مقدار ۴۹۵۴۷ تن به ارزش ۱۱۳۰۱۰۴۰۸ دلار بوده است.<sup>۱۴</sup>

**میزان چای قاچاق چند برابر واردات قانونی:** واردات چای به صورت قاچاق به مقدار چند برابر واردات چای به صورت قانونی، مورد تایید افراد بسیاری حتی در ساختار حکومت است. از جمله نماینده‌ی لنگرود در مجلس شورای اسلامی - در خرداد ۱۳۸۹ - گفت: «واردات چای با مجوز قانونی ۱۵ هزار تن است در حالی که ۷۵ هزار تن چای قاچاق وارد کشور می‌شود...»<sup>۱۵</sup>

**سود سرشار واردات:** واردکننده‌گان سود سرشاری از واردات چای می‌برند. نایب‌رییس هیات‌مدیره‌ی سندیکا‌ی کارخانه‌جات چای شمال - در سال ۱۳۸۸ - درباره‌ی سود واردات چای گفت: در حال حاضر چای خارجی در مرزهای ایران با قیمت هر کیلو ۱/۸ (یک‌میزهشت) دلار خریداری می‌شود و در داخل کشور از کیلویی ۷ تا ۱۲ هزار تومان به فروش می‌رسد.<sup>۱۶</sup>

## عوارض واردات بی‌رویه چای:

### ۱- انباشت چای داخلی ۲- تعطیلی کارخانه‌های چای

**۱- انباشت و کود شدن چای داخلی:** در اثر واردات بی‌رویه‌ی چای، چای تولید داخل در انبارهای دستگاه‌های خریدار چای باقی ماند و به مرور بر مقدار آن افزوده گردید و از آنجایی که چای پس از گذشت مدتی، غیرقابل استفاده می‌گردد، مقرر گردید تبدیل به کود شود.

رییس سازمان چای کشور در شهریور سال ۱۳۹۰ از کود شدن

۱۹۵ هزار تن چای تولید داخل که از سال ۱۳۷۲ تا ۱۳۸۸ در انبارها باقی مانده بود خبر داد و گفت: این چای‌ها ۳۵۱ میلیارد تومان ارزش دارد و می‌توانست مصرف چای دو سال ایران را تامین کند. چای ایرانی اگر بیش از ۳ سال و چای خارجی بیش از ۱/۵ (یک و نیم) سال در انبار بماند، غیرقابل استفاده است، بنابراین این چای‌ها اکنون غیرقابل استفاده است و دولت به سازمان چای کشور مجوز داده که برای تولید کود و مصارف صنعتی از آن استفاده شود.<sup>۱۷</sup>

**۲- تعطیلی کارخانه‌های چای به دلیل واردات بی‌رویه:** رییس اتحادیه‌ی چای‌کاران کشور - در شهریور ۱۳۸۸ - در مورد اثر واردات بی‌رویه‌ی چای خارجی بر صنعت چای ایران گفت: از ۱۷۲ کارخانه‌ی چای‌سازی در شمال کشور در بیش‌ترین زمان بهره‌برداری، کمتر از ۵۰ درصد کارخانه‌ها راه‌اندازی شد و بقیه تعطیل هستند. در دور اول چیدن برگ سبز چای ۱۰۲ کارخانه باز بود و در حال حاضر بین ۶۰ تا ۷۰ کارخانه‌ی چای‌سازی فعالیت دارند. دلیل اصلی تعطیل بودن کارخانه‌ها در انبار ماندن چای از سال‌های قبل است.<sup>۱۸</sup>

## ۲- عدم به‌سازی و نوسازی باغ‌های چای

رییس سازمان چای کشور در این‌باره - در سال ۱۳۸۹ - گفت: ۵۰ درصد از باغ‌های چای بیش از ۵۰ سال عمر دارند. عمر مفید بوته‌های چای ۵۰ سال است و پس از آن برگ‌دهی و کیفیت برگ تولیدی آن‌ها کاهش می‌یابد در واقع ۵۰ درصد باغ‌های چای ایران نیاز به نوسازی دارند. یعنی بوته‌های قدیمی باید ریشه کن و به‌جای آن‌ها بوته‌های جدید کاشته شود. ۵۰ درصد بقیه باغ‌های چای گیلان و مازندران هم که عمر آن‌ها زیر ۵۰ سال است باید اصلاح و به‌سازی شوند. با این کار توان تولید برگ‌سبز چای تا ۳۰ درصد افزایش می‌یابد و کیفیت این محصول هم چند برابر می‌شود. برای نوسازی یا ریشه کنی بوته‌های قدیمی در ۵۰ درصد از باغ‌های چای گیلان و مازندران که عمر آن‌ها بیش از ۵۰ سال است به ۴ هزار و ۸۰۰ میلیارد ریال اعتبار نیاز است (به‌ازای هر هکتار ۳۰۰ میلیون ریال) و برای به‌سازی و هرس باغ‌های چای شمال هم باید ۴۰۰ میلیارد ریال اعتبار در نظر گرفته شود. این در حالی است که پارسال فقط ۵۰ میلیارد ریال برای به‌سازی باغ‌های چای اختصاص یافت و امسال هم ۱۰۰ میلیارد ریال برای این کار در نظر گرفته شده است.

به گفته‌ی یکی از کارشناسان سازمان چای، برای نوسازی باغ‌های چای، دولت باید علاوه بر تامین هزینه‌های نوسازی باغ‌ها، به‌علت تک‌محصولی بودن خانوارهای چای‌کار، هزینه‌های زندگی آنان را هم برای ۵ سال تامین کند، چرا که بوته‌های جدید چای پس از ۵ سال به برگ‌دهی قابل برداشت می‌رسند.

رییس اتحادیه‌ی شرکت‌های تعاونی چای‌کاران کشور نیز اجرای طرح نوسازی و به‌سازی باغ‌های چای را ضروری دانسته و گفته است: دولت باید بهره‌ی تسهیلات به‌زرایی را حذف و مدت بازپرداخت آن‌ها را به بعد از اجرای کامل طرح موکول کند.<sup>۱۸</sup>

## ۳- طرح خصوصی سازی و انحلال سازمان چای کشور

طی این طرح که به‌اصطلاح طرح اصلاح ساختار چای نامیده می‌شود، دولت به کارخانه‌داران چای کمک مالی داد تا در چارچوب قانون عرضه و تقاضا برگ سبز چای بخرند و آن را به چای خشک تبدیل کنند. این کار همراه با عدم نظارت صحیح بود و در نتیجه هر سال چای خشک زیادی که به فروش نرفته بود در انبارها باقی ماند. در سال ۱۳۸۳، کارخانه‌هایی که نتوانسته بودند محصولات تولیدی خود را به فروش برسانند، از خرید برگ سبز چای از کشاورزان سر باز زدند و لذا دولت در ازای هر هکتار باغ چای مبلغ هفت میلیون ریال کمک بلاعوض به چای‌کاران پرداخت نمود تا اقدامی در بخش تولید صورت نگیرد و در آن سال حدود ۹۵ درصد از باغ‌های چای دست‌نخورده توسط کشاورزان رها شد. در اواخر سال



۱۳۸۳ نماینده‌گان مجلس شورای اسلامی طرحی را تصویب کردند که دولت در سال ۱۳۸۴ چای را تضمینی خریداری نماید اما برای اجرای این مصوبه، مجری قانونی وجود نداشت زیرا سازمان چای قبلاً منحل شده بود. از این رو، خرید تضمینی به سازمان تعاون روستایی محول شد که هیچ تخصص و سازماندهی کارشناسی در خصوص چای نداشت.<sup>۴</sup>

در خصوص رها نمودن باغ‌های چای (پرداخت مبلغ ۷۰۰ هزار تومان در ازای هر هکتار)، یکی از دست‌اندرکاران چای در سال ۱۳۸۳ گفت: این از مواردی است که می‌تواند قابل تأمل باشد. مافیای چای بهترین راه را برای از کار انداختن صنعت چای انتخاب کرده است. مافیای چای سالانه حدود ۲۰۰ تا ۲۵۰ میلیارد تومان سود می‌برد این در حالی است که کل بودجه‌ای که صرف خریداری باغ‌های چای می‌شود ۲۰ درصد سودی است که قاچاقچیان این کالا می‌برند. اگر کل پولی را که دولت بابت هر هکتار چای به کشاورزان پرداخت کرده در صنعت چای سرمایه‌گذاری می‌شد، امروز وضعیت صنعت چای این‌طور نبود.<sup>۱۹</sup>

#### ۴- خرید تضمینی

محصول تولیدی در قالب خرید تضمینی توسط دولت خریداری می‌گردد، اما خرید تضمینی چای بدون در نظر گرفتن منافع تولیدکننده‌گان انجام می‌گیرد و دارای مسائلی است که در این جا به اختصار به آن‌ها اشاره می‌نمایم.

#### مشکلات خرید تضمینی برای چای کاران:

۱- تعیین قیمت خرید تضمینی بدون هماهنگی با چای کاران و بدون در نظر گرفتن شرایط اقتصادی ۲- تأخیر در پرداخت مطالبات چای کاران ۳- عدم درجه‌بندی صحیح در هنگام خرید.

۱- تعیین قیمت خرید تضمینی بدون هماهنگی با چای کاران و بدون در نظر گرفتن شرایط اقتصادی: چای کاران همیشه تأکید دارند تعیین نرخ خرید تضمینی برگ سبز چای براساس نرخ تورم و شرایط اقتصادی کشور و هزینه‌ی تمام شده‌ی تولید برگ سبز صورت گیرد که متأسفانه این کار انجام نمی‌شود. از جمله در سال ۱۳۸۸ اتحادیه‌ی چای کاران نرخ خرید تضمینی برگ سبز چای را یک‌هزار تومان برای هر کیلوگرم برگ سبز درجه‌یک و ۷۵۰ تومان برای برگ سبز درجه‌دو را پیشنهاد نمود اما برگ سبز درجه‌یک با قیمت ۵۴۰ تومان و برگ سبز درجه‌دو ۲۹۰ تومان خریداری شد.<sup>۲۰</sup>

در سال ۱۳۹۰ قیمت خرید تضمینی ابتدا برای برگ سبز درجه‌یک مبلغ شش‌هزار (۶۰۰۰) ریال و برای برگ سبز درجه‌دو مبلغ سه‌هزار (۳۰۰۰) ریال در هر کیلوگرم تعیین شد.<sup>۲۱</sup> اما در خرداد ماه نرخ خرید برگ سبز درجه‌دو به مبلغ سه‌هزار و سیصد (۳۳۰۰) ریال برای هر کیلوگرم افزایش یافت. البته افزایش قیمت خرید شامل چین اول نشد و مقرر شد از چین دوم به چای کاران پرداخت گردد.<sup>۲۲</sup>

به غیر از بی‌اعتنایی به قیمت‌های پیشنهادی چای کاران، قیمت پیشنهادی دستگاه متولی دولتی نیز پذیرفته نمی‌شود. به‌طور کلی در خصوص مقوله‌ی خرید تضمینی می‌توان گفت: «در طول سال‌های اجرای قانون خرید تضمینی، دولت همواره قیمت‌های پیشنهادی از سوی وزارت جهاد کشاورزی را تعدیل کرده که نتیجه‌ی این کار طی سال‌های متمادی، تغییر رابطه‌ی مبادله به زیان محصولاتی بوده است که به نرخ تضمینی خریداری می‌شده‌اند. به عبارتی نه تنها حمایت قیمتی موثر و کارا نبود بلکه مالیات ضمنی نیز از کشاورزان گرفته شده است.»<sup>۲۳</sup>

۲- تأخیر در پرداخت مطالبات چای کاران: طلب چای کاران

(بابت خرید برگ سبز از آنان) همواره با تأخیر به آنان پرداخت می‌گردد. به‌گونه‌ای که گاه سالی می‌گذرد و زمان برداشت در سال جدید نیز فرامی‌رسد اما چای کاران هنوز مطالبات سال پیش خود را به‌طور کامل دریافت ننموده‌اند. رییس اتحادیه‌ی چای کاران کشور در سال ۱۳۸۴ گفت: از ۱۲۰ هزار تن برگ سبز برداشت شده ۲۹ هزار تن چای خشک به ارزش ۲۳۰ میلیارد ریال به‌دست آمده است که سازمان تعاون روستایی ۱۰۰ میلیارد ریال از مطالبات چای کاران را تا پایان تیرماه پرداخت کرده است و مابقی تا تأمین اعتبار توسط وزارت بازرگانی به تعویق افتاده است. آمار و اطلاعات اعلام شده مبنی بر حجم تولید و میزان پرداخت مطالبات کشاورزان بی‌اساس است.<sup>۲۴</sup> در سال ۱۳۸۹، سرپرست سازمان چای کشور، در بهمن ماه از واریز آخرین مرحله‌ی مطالبات چای کاران و پرداخت تمام مطالبات چای کاران بابت خرید تضمینی برگ سبز چای آن سال خبر داد.<sup>۲۵</sup> نایب رییس اتحادیه‌ی چای کاران کشور در ۳۰ فروردین ۱۳۹۱ گفت: میزان خرید تضمینی برگ سبز چای در سال ۱۳۹۰ مبلغ ۳۵ میلیارد تومان بود که دولت ۹ میلیارد تومان از مطالبات چای کاران را هنوز پرداخت نکرده است.<sup>۲۶</sup>

در سال ۱۳۹۱ نیز روند تأخیر در پرداخت مطالبات چای کاران - بابت خرید برگ سبز از آنان - ادامه داشته است. در این خصوص رییس اتحادیه‌ی چای کاران ایران در پایان مرداد ۱۳۹۱ از تأخیر یک‌ماهه در پرداخت علی‌الحساب بابت مطالبات چای کاران خبر داد و گفت: «متأسفانه تاکنون دولت هیچ وجهی را علی‌رغم تعهداتش به چای کاران پرداخت نکرده است. دولت فقط مطالبات برخی از چای کاران را تا نیمه‌ی اول اردیبهشت داده و مابقی مطالبات آن‌ها را پرداخت نکرده است. قرار بود یک‌ماه پیش دولت مبلغ ۱۰ میلیارد تومان از مطالبات چای کاران را به‌صورت علی‌الحساب پرداخت کند که تاکنون هیچ وجهی پرداخت نشده است.» یک‌ماه پیش از این تاریخ، رییس سازمان چای ایران از دستور معاون برنامه‌ریزی و نظارت راهبردی رییس جمهور برای واریز مبلغ ۱۰ میلیارد تومان به حساب سازمان چای جهت پرداخت مطالبات چای کاران خبر داده بود.<sup>۲۷</sup>

۳- عدم درجه‌بندی صحیح در هنگام خرید: از دیگر مسائلی موجود در خرید تضمینی چای، عدم درجه‌بندی صحیح برگ سبز است. بازرسی اتحادیه‌ی چای کاران شمال کشور در آبان‌ماه سال ۱۳۹۰ گفت: براساس مصوبه‌ی شورای عالی اقتصاد، در سال ۱۳۹۰، قیمت خرید تضمینی برگ سبز چای درجه‌یک ۶۰۰ تومان، درجه‌دو ۳۰۰ تا ۳۳۰ تومان در برداشت اول، دوم، سوم و چهارم تعیین و به سازمان چای کشور ابلاغ شده بود اما از نرخ ۳۳۰ تومان خرید تضمینی برگ سبز چای درجه‌دو، مبلغ ۳۰ تومان آن هم‌چون سال‌های گذشته محاسبه نشده که ناراضی‌تی چای کاران را به دنبال داشته است. حدود ۱۰۰ درصد برگ سبز چای کاران شمال کشور در برداشت اول و دوم درجه‌یک بوده، اما در خرید تضمینی چای تنها ۱۶ درصد آن به‌عنوان برگ سبز درجه‌یک از چای کاران شمال خریداری شده است.<sup>۲۸</sup>

#### دریافتی تولیدکننده‌گان چای

متأسفانه سهم تولیدکننده‌گان داخلی از بازار چای کشور اندک است. یک تحقیق آماری که سال ۱۳۸۵ تهیه شده نشان می‌دهد مردم ایران در این سال حدود یک‌هزار و نهصد میلیارد ریال برای مصرف انواع چای پول خرج کرده‌اند و در این میان فقط ۳۰۰ میلیارد ریال آن نصیب دست‌اندرکاران، تولیدکننده‌گان و خانوارهای ایرانی تولیدکننده‌ی چای داخلی شده و بقیه یعنی حدود یک‌هزار و ششصد میلیارد ریال آن بابت مصرف انواع چای خارجی پرداخت شده است. آن‌چه از این مبلغ به جیب تولیدکننده‌گان خارجی رفته حدود ۴۰۰ میلیارد ریال است و بیش از یک‌هزار و ۲۰۰ میلیارد ریال به جیب واردکننده‌گان در امر واردات رسمی و غیررسمی رفته است.<sup>۲۹</sup>

## وضعیت نابه‌سامان چای کاران

همان‌گونه که نوشتیم، پس از انقلاب ۵۷، وضعیت چای‌کاری همواره نابه‌سامان بوده است. در باره‌ی شرایط دهه‌ی ۱۳۷۰ و ۱۳۸۰ در سطور بالا مطالبی آوردیم. این‌جا درباره‌ی شرایط مزبور در دهه‌ی نخست حکومت اسلامی هم اشاره‌ای می‌نمایم. در آذرماه سال ۱۳۶۶ و در زمان نخست‌وزیری میرحسین موسوی، امام جمعه‌ی لاهیجان و نماینده‌ی آستان اشرافی در مجلس شورای اسلامی نامه‌ای خطاب به موسوی نوشت که در آن به مسایل و مشکلات چای‌کاری هم‌چون: بالا رفتن قیمت تمام شده و عدم تناسب هزینه و درآمد، متروکه شدن بخشی از باغ‌های چای، کاهش کیفیت چای تولیدی، مشکلات کارخانه‌ها و از جمله فرسودگی ماشین‌آلات و عدم رعایت اصول فنی در برخی کارخانه‌ها، و ناصحیح بودن سپردن امور چای به بخش بازرگانی؛ اشاره نمود،<sup>۲۰</sup> که البته اقدامی در جهت رفع مشکلات انجام نگرفت.

به هر روی و با تاسف، مشکلات چای کاران به مرور زمان تشدید گردیده است و وضعیت زندگی تعداد زیادی از آنان بحرانی است. رییس اتحادیه‌ی چای کاران در دی‌ماه ۱۳۹۰ گفت: چای کاران زندگی واقعا غم‌انگیزی دارند، بسیاری از کشاورزان به خاطر این‌که شناخته نشوند در بازارهای لنگرود، لاهیجان و جاهای دیگر تكدی‌گری می‌کنند که بنده از گفتن چنین حرف‌هایی شرم می‌کنم. چای کاران گروهی هستند تک‌محصولی و به‌جز برداشت چای هیچ درآمد دیگری ندارند. در حال حاضر ۱۶ میلیارد تومان بدهی چای کاران باقی مانده است. حدود ۳ ماه پیش نامه‌ای به شخص رییس‌جمهور نوشته‌ام که پاسخی دریافت نکردم؛ هم‌چنین یک‌ماه پیش در نامه‌ای به وزیر جهاد کشاورزی درخواست خود را اعلام کردم که باز هم متاسفانه پاسخی دریافت نشد. شرایط چای کاران فوق‌العاده سخت است، نمی‌دانیم به کجا باید مراجعه و موضوع را رسیدگی کنیم؛ فعلا راهی جز سکوت نداریم.<sup>۲۱</sup>

هم‌چنین نایب‌رییس اتحادیه‌ی چای کاران کشور در ۳۰ فروردین ۱۳۹۱ گفت: عدم پرداخت مطالبات و واردات بی‌رویه‌ی چای توسط مافیای دولتی موجب شده است که بیش از ۵۰ درصد از کارگران باغ‌های چای کشور را رها کنند و در قالب کارگر ساختمانی و به‌صورت روزمزد گذران معیشت کنند.<sup>۲۲</sup>

با ادامه‌ی حکومت سرمایه‌داری اسلامی، امید هیچ اصلاح‌ساختاری و اساسی در شرایط کشت و صنعت چای ایران و نجات چای کاران از وضعیت بحرانی‌ای که بدان گرفتار آمده‌اند، نمی‌رود. امور مربوط به کشت و صنعت چای در ایران با علم روز هماهنگ نیست و از قافله‌ی پیشرفت عقب مانده است و بهتر است گفته شود عقب نگاه داشته شده است. در حالی که امور مربوط به تولید و عرضه‌ی چای در دیگر کشورهای دست‌اندرکار این فعالیت از پیشرفت‌های قابل توجهی برخوردار بوده است. با ادامه وضعیت حاکم بر کشت و صنعت چای، فاصله‌ی میان شرایط و محصول تولید داخلی و خارجی بیش‌ازپیش خواهد گشت. از جمله فاکتورهایی که می‌توان در این خصوص ذکر نمود، افزایش ناهنجار هزینه‌ی تولید در ایران است. هم‌چنین شرکت‌های بزرگ و معروف بین‌المللی، فعالیت بسیار گسترده‌ای در خصوص فرآوری محصول چای و عرضه‌ی انواع و اقسام چای مطابق با هر سلیقه و ذائقه انجام داده‌اند و در نتیجه، در ایران - با حمایت بی‌دریغ مسئولین حکومت جمهوری اسلامی - بازار مصرف چای را در اختیار گرفته‌اند، در حالی که روز‌به‌روز از تعداد مصرف‌کننده‌گان داخلی چای تولید ایران کاسته می‌شود. چنان‌چه پس از سرنگونی حکومت جمهوری اسلامی، چای‌کاری در ایران دوباره رونق یابد، می‌بایستی زمانی طولانی و هزینه‌ای گزاف برای آشنایی دوباره‌ی ذائقه‌ی مصرف‌کننده‌گان ایرانی با چای تولید داخل و بازگرداندن آن به سبد کالای خانوار، صرف نمود.

حمایت از واردات بی‌رویه و سرکوب تولید داخلی که به‌طور مستمر توسط مسئولین حکومت جمهوری اسلامی صورت گرفته است، در

برابر کسب سود هرچه بیش‌تر و انباشت سرمایه برای سرمایه‌داری حاکم و شرکای بین‌المللی، تنگ‌دستی و فقر روز افزون کارگران زحمت‌کش این بخش را به دنبال داشته است که هم‌چنان بر شدت آن افزوده می‌گردد. امید آن که تولیدکننده‌گان زحمت‌کش به‌جان آمده، نیروی خشم خود را متوجه مسبب تمامی مسایل و مشکلات خود نمایند و در کنار سایر نیروهای جامعه، برای سرنگونی رژیم ضدانسانی، ستم‌گر و فاسد حاکم بر ایران، و استقرار حکومتی مردمی و برخاسته از اراده‌ی خلق، بکوشند. به امید سرنگونی هرچه سریع‌تر حکومت جمهوری اسلامی ایران.

## منابع

- ۱) [http://irantea.org/fa/?page\\_id=719](http://irantea.org/fa/?page_id=719)
- ۲- مرکز آمار ایران. جدول: تولید چای در سال‌های ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۸. <http://amar.sci.org.ir>
- ۳) <http://foodna.ir/-24000fa.html>
- ۴- داغبندان، الهیار. طرح پیشنهادی توسعه خوشه صنعتی چای در شرق استان گیلان. <http://amar.sci.org.ir>
- ۵- مرکز آمار ایران. نشریه نتایج آمارگیری کشاورزی ۱۳۵۱. <http://amar.sci.org.ir>
- ۶- مرکز آمار ایران. نشریه نتایج آمارگیری کشاورزی ۱۳۵۱. <http://amar.sci.org.ir>
- ۷) <http://www.foodna.ir/-1820fa.html>
- ۸) <http://www.asriran.com/fa/news/84836>
- ۹) <http://aftabnews.ir/vdcjyxevxuqetyz.fsfu.html>
- ۱۰) <http://www.mardomsalari.com/template1/News.aspx?NID=12062>
- ۱۱- مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی- دوره ۶- جلسه ۴۳۰ (۱۳۸۲/۳)- گزارش کمیسیون اقتصادی درمورد تقاضای تحقیق و تفحص از میزان و چگونگی واردات چای خشک و نحوه توزیع آن در کشور.
- ۱۲- مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی- دوره ۶- جلسه ۴۲۹ (۱۳۸۲/۳)- گزارش کمیسیون اقتصادی درمورد تقاضای تحقیق و تفحص از میزان و چگونگی واردات چای خشک و نحوه توزیع آن در کشور.
- ۱۳- مذاکرات مجلس شورای اسلامی. دوره ششم (۶). جلسه ۴۲۲ (۱۳۸۲/۵). گزارش کمیسیون اقتصادی درمورد تقاضای تحقیق و تفحص از میزان و چگونگی واردات چای خشک و نحوه توزیع آن در کشور.
- ۱۴) <http://tinyurl.com/9wpxp2y>
- ۱۵) <http://www.epe.ir/NSite/FullStory/News/?Id=243>
- ۱۶- درمیرگرد بررسی مشکلات صنعت چای عنوان شد بارقه‌های امید در باغ‌های گیلان. [http://xn----ymcbuit40drffa.eghtesadna.com/T\\_118059](http://xn----ymcbuit40drffa.eghtesadna.com/T_118059)
- ۱۷) <http://aftabnews.ir/vdcjyxevxuqetyz.fsfu.html>
- ۱۸) <http://tinyurl.com/9dkyfqh>
- ۱۹) <http://mehrnews.com/fa/NewsDetail.aspx?NewsID=91465>
- ۲۰) <http://www.mehrnews.com/fa/NewsDetail.aspx?NewsID=1201654>
- ۲۱) <http://jtq-ir.com/newsdetail-402-fa.html>
- ۲۲) <http://tinyurl.com/9mhab6q>
- ۲۳) <http://www.iranwheat.ir/tahlil/85mordad/05.asp>
- ۲۴) <http://agri-eng.org/print/print.php?id=899>
- ۲۵) <http://irantea.org/fa/?p=917>
- ۲۶) <http://ilna.ir/newsText.aspx?ID=257115>
- ۲۷) <http://tinyurl.com/8nxgebt>
- ۲۸) <http://tinyurl.com/8nb6yvl>
- ۲۹) <http://www.iran-tea.com/02/1389>
- ۳۰) <http://www.rajanews.com/detail.asp?id=29846>
- ۳۱) <http://ilna.ir/newsText.aspx?ID=232849>

## «برکلی»

آهای!

برکلی!

آهای کشیش فیلسوف قرن هجدهم  
بویِ خاطراتی که از فلسفات می تراود  
برای گنج کردنِ ماست

برای آن که در نبرد زنده گی  
به زانو در آییم

آهای!

برکلی

آهای!

عزرائیل خدا در هیبت جبرئیل  
آهای قاتل ترین فیلسوف قرن هجدهم  
هنوز صدای پاهای ات می پیچد در  
روستاهای اسکاتلند

هنوز هم زوزه می کشد

با صدای پاهای ات

سگی با موهای خونین

هنوز

هر شب لرزه کنان

سایهات را می بینند روستاییان اسکاتلند

روی شیشه‌ی

خانه‌های شان!

هنوز

ردِ خونین پنج انگشت ات مانده

در آن شب‌های شمال که به شیشه‌های یخ زده‌ی سفید می ماند

آهای

برکلی!

آهای مونسِ عبايِ سیاهِ دخترانِ میخانه

شوالیه‌ی پادشاه

صدایِ طلاییِ سرمایه

و کشیشِ خدا!

بویِ خاطراتی که از فلسفات می تراود

برای گنج کردنِ ماست

برای این که در نبرد زنده گی

به زانو در آییم!

آن گاه که هر کلمات

دست بند می زند

بر داستان مان

چون ماری که حلقه می زند

سطرهای ات

می خواهد که قلب‌هامان را نیش زند.

تصویرت به عیسایی با خنجری بر میان می ماند

نامات از درون کتاب‌های ات بیرون می زند

از نوک تیز خزه‌های اش

به مانند خونِ سرخی که

می چکد

از دندانای سبز

هر کتابات

زانو زده در برابر پروردگار

چون کشیشی با کمر بند سیاه  
تو با این ریخت و قیافه می خواستی فریب مان دهی؟  
باورمان می شد؟

ما راهبه‌ای نیستیم

که منتظرِ ظهورِ عیسی باشد!

آهای!

برکلی!

آهای رویاهِ روباهان!

وقتی سطرهای شیبور پیروزی می نوازند

ذره‌ای از سنگ کوچکی

وقتی بمانند شاه شاهان در مقابل ات سبز می شود

برای این که باهم به توافق برسید

زود راهی پیدا می کنی،

و سوار بر پشتِ خدا

جیم می شوی!

در نرو! بایست!

همه‌ی راه‌ها به روم ختم می شوند

-شاید این درست باشد-

اما

هر فلسفه‌ای که ذهن را مقدم بداند

بادبان در اقلیمِ سفسطه گشوده است!

این یک حقیقت است

- از نوع مطلق اش!

حالا این تو

این هم فلسفات؛

تو به آن سرخ و زردی

که انگشتان ات را می کشی

بر پوست مجلای اش

به آن

شفاف

گرد

سیب:

«می گویی

ترکیبی

از فکرهاست!»

وجودی را که بی واسطه‌ی «ها» در بیرون

هستی دارد

انکار می کنی!

این دریای آبی

قایقی با بادبان سفید که روی این دریای آبی روان است،

یعنی فکریایی است که خودت ساخته‌ای؟

مادام که این قایق شناور تنها فکر توست

مادام که اقیانوس تنها ذهنیت توست

نه زمانی هست

نه مکانی!

نه غیر از تو وجودی

نه قبل از تو کسی موجود بوده

نه بعد از تو کائناتی باقی است

تنها فقط تو

و خدا حقیقی است.

اما ای کشیش مست می خانه‌های سیاه!

آیا خارج از تو نبود آن دختر می خانه‌چی

که در بازوانِ پرموی ات می چرخید؟





ما  
تماشا می کنیم  
تولد  
جهانی از دل جهانی دیگر را!  
در پرتوی نقره فام  
کهکشانشان ها!  
دیده ایم  
می بینیم  
خاک شدن دختران را  
با لب های سرخ مخملین!  
حرکت را جلوی دیدگان مان ترسیم می کند،  
در آبی های بی کران  
ردهای طلایی به جا مانده از  
ستاره های دنباله دار  
هر حبه درون اش مغزی نهان دارد...  
این دریاها  
غریب بادهایی که  
روی این دریا چون خود دریا در تلاطم است.  
این قطره آب  
که می چکد چون  
گردن بند ظریف نخ پاره شده ای  
حقیقتی را پنهان می کند که  
هر چه دور می شوند، نزدیک ترند  
با هر اقیانوس جدیدی  
یک امکان نو!  
کائنات بزرگ  
کائنات عمیق  
کائنات بی در و پیکر است!  
آهای!  
بر کلی!  
آهای کوتوله ای که بزرگ تراز قدوقوارات  
این سنگ لاخ های صعب العبور را منکر می شوی  
اگر رفته ای به آن دنیا  
تاجی برای مان بفرست  
برای این که سر خدا را زینت کنیم!  
اما از این جا  
جول و پلاسات را زود جمع کن  
حراج کن!  
حراج،  
ببر در بازار به پول سیاهی معامله کن:  
تخت سلطنت روی خاکی ات را  
که به عرش اعلا رفته!  
غیر طبیعت هیچ قدرتی  
بالای طبیعت نیست!  
طبیعت بزرگ  
طبیعت عمیق  
طبیعت بی در و پیکر است!

ناظم حکمت

نکند تو زیر خودت  
با خودت خوابیده بودی؟  
فرض کنیم قبل از تو پدرت نبود  
مانند عیسی  
اما مگر مادری هم نداشتی  
که از لای پاهای اش بیرون بیایی  
چون مریم  
فرض کنیم که تنهای تنهایی  
مثل موسی در تور سینا  
یعنی حتا کسی هم نیست تورات تو را بخواند؟  
زیاد دروغ بافتی زیاد  
تو مطمئن باش بر کلی  
- نباشی هم مهم نیست -  
در این نوشته ی شعرگون آن چه سهم توست  
کمی تمسخر  
کمی شوخی  
و چند سیلی است  
- از نوع بی دست کش اش -  
چه کنیم دیگر؟  
شوخی، موسیقی دعواست  
قدرت اش را در جنگ گم کرده  
کسی که آهنگ آهنین شوخی را نشوند  
شوخی چیز خوبی ست... والسلام  
- البته اگر گیج کننده نباشد -  
و حالا رفقای ما  
آیا خندیدند؟  
از ته دل می خندند  
قباحت در آن ها ست  
و گرنه نه تقصیر توست  
نه من!  
گوش کن بر کلی!  
- گوش نکنی هم مهم نیست -  
ما گوش کنیم:  
مغز مان کندویی ست که  
عسل می سازد  
و زنبوری که عسل درون اش پرمی کند  
حیات است  
کائنات  
چشمه ی بی نهایت عمیق  
احساسات مان است!  
کائنات بزرگ  
کائنات عمیق  
و بی در و پیکر است!  
ما هم تکه هایی از آن،  
ما یک سری بی سر و پا که از آن زاده شده ایم!  
اما بی سر و پاهایی  
- از آن جنس که مادرشان را انکار نمی کنند -  
چرا که ما  
امر کننده به آمران نیستیم  
به خاک پیوند خورده ایم  
با بازو هایی چون ریسمان های کلفت!  
وقتی چرخ های براق با دندان های فولادین  
اسرار خاک پر برکت را می شکافد چون رعد،



درستیز با این اوضاع و شرایط، نقد، شوریده سری نیست، سر پر شور است، چاقوی جراحی نیست، سلاح - ساتور قصابی - ست. خواست بی اعتبار کردنِ خصم اش را ندارد، چرا که روح چنین اوضاعی پیش تر بی اعتبار شده است. این اوضاع به خودی خود ارزش اندیشیدن ندارد، بلکه وجودی است نکوهیده و به همان اندازه سزاوار نکوهش. نقد نیازی ندارد این اوضاع را درک کند، چرا که پیش تر موضوع را برای خود روشن کرده است. نقد خود را وسیله می داند، شور و هیجان بنیانی اش، خشم است و وظیفه ی اصلی اش، نکوهش ...